الشعر کلام حسنہ حسن و قبیحہ قبیح

نسخہ بلاغت و کیمیاے فصاحت یعنی

# بیان التواریخ

سنہ ۱۳۳۲ھ

من تصنیف مولانا و مرشدنا و مقتدانا عارف و کامل حضرت شاہ محمد عزیز اللہ صاحب
عزیز چشتی و قادری و سروری معروف بہ جناب منشی شاہ محمد ولایت علیخان صاحب
ولایت رئیس قصبہ صفی پور ضلع اوناؤ خلف حضرت منشی محمد یحیی علیخان صاحب رحمۃ اللہ
علیہ میر منشی شاہ اودھ حسب الایما و فرمایش مظہر لیاقت مخزن سعادت شاہ فیض خادم عرف
شاہ دانش علی صاحب خلف جناب شیخ منصاحب علی صاحب مرحوم صاحب سجادہ سلطان العاشقین
زبدۃ العارفین حضرت مخدوم شیخ سارنگ قدس سرہ العزیز واقعہ مجگوان شریف ضلع بارہ بنکی ملک اودھ

بسعی جناب شاہ احسان خادم عرف حاجی محمد احسان علی صاحب
ڈاکٹر فوجی و رئیس قصبہ صفی پور ضلع اوناؤ

باہتمام حافظ فیاض الدین [illegible]

ابو العلائی اسٹیم پریس آگرہ مین چھاپی گئی

[illegible] عبارت صریح چنانکه کلیم گفته ع

[illegible] از یاد افتاد

و [illegible] بی تکلف در مصرع تاریخ آورده و فقیر عبارت صریح

[illegible] نگه حالی گفته [illegible]

[illegible] نحو [illegible] ساکنین

[illegible] تاریخ [illegible] ساکنین

[illegible] تاریخ این نبود که [illegible]

[illegible] شخص [illegible]

[illegible] اگر این [illegible] حالی

[illegible] عیبی نبود که الکنایت ابلغ من التصریح معروف -

[illegible] مصرع بر آید [illegible] از پاره نثر که جزو مصرع بود [illegible] چنین تاریخ

[illegible] نیست نثر لیست که [illegible] الفاظ غیر معدود [illegible] شد لامحاله

کلام موزون خواهد بود و تاریخ در ضمیمه آن و به همه وجوه طلاق تاریخ موزون بر آن نحو هم بود

و نزد فقیر اگر در نثر شش دارند او سے تر است که بمقابله مصرع کامل تاریخ معیوب [illegible]

[illegible] ازین تقریر آنست که متقدمین یا متاخرین این چنین تاریخها [illegible]

نمی گویند یا چنین [illegible] تاریخ نبود بلکه غرض آنست که هر که درین فن خوض کامل بکار برد

احتراز کند و اسماے تاریخی که در دو لفظ باشد یا بیشتر و براے ذی روح باشد یا براے

غیر ذی روح ازین مقوله مستثنی است و هر تاریخی که در دو لفظ یا سه لفظ بود براے هر

واقعه که باشد در حکم همین اسماست چنانکه استاذی غالب دهلوی غفر الله له در وفات

کودکے گفته داغ جگر و براے برادرش که بعد سالی بمرد گفته داغ دگر و هر دو جه

خوش گفته و اگر این چنین تاریخها موزون کنند همین است که اسماے تاریخی را نظم د[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله وسلم

پس از نیایش کبریا و ستایش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله بالتحیة والثنا
هیچ نشناس ناچیز فقیر محمد عزیزالله عزیز عرف محمد ولایت علی ولایت
بن منشی محمد یحیی علیخان صفی پور مسکن خاک پاے ارباب سخن سنج درست سخن
سنجان نکته شناس التماس مے کند که اگرچه فقیر تاریخ گوئی شیوه نساخته و کمر بدان پرداخته
الا بحکم انهم فی واد یهیمون گاہے بالطبع و گاہے بالامتثال قطعات تاریخ
هم موزون کرده و میکند چنانچه پاره در دیوان اول و لختے در دیوان ثانی فراهم آورده
بود درین هنگام سوداے در سر بپیچید که جمله قطعات را از هر دو نسخه دیوان علیحده کرده
بیانات چند بیجا از درتها نگاشته اوراق مجموعه را بر حسب اعداد به بیان التواریخ
نامیده و تاریخهاے اردو را که در آخر دیوان اردو بود از انجا بر آورده هم در خاتمه این رساله
مندرج کرد متوقع است که اگر درست گفته باشد به دعاے خیر کنند و اگر جائے سستیے
در سخن بینند چشم فرو پوشند بیان اول هرگاه بعد غدر بلکهنو شتافتم و شرف صحبت
مولانا محمد هادی تخلص شنک دریافتم انچه در صنعت تاریخ از افاده او گوشزد آوردم
تخمینش آنست که مصرع تاریخ بر واقعه مخبر بود و بعبارت صریحه که با معنے تا

یا نظم پس اگر چیزے ازین ها در مصرع تاریخ باشد سبحان الله و اگر نباشد تاریخ فی نفسه
بضروریات مذکوره تمام میباشد و نزد سخنور منصف شایسته ستایش نه سزاوار نکوهش

**بیان سوم** چون از ضروریات و مستحسنات ترقی کنند مشکلات تاریخ است و مشکلات
آنست که ضروریات را نگاه داشته مصرع تاریخ در مهمله یا منقوطه گویند و از هر مصرع تاریخی
بر آرند و اطراف مجموع قطعه را هم بتاریخ مقید کنند یا مصرعے در نه فقره از اطراف بر آرند
که از مادهٔ تاریخ خالی نباشد یا در مجرد حروف مادّه قایم کنند یا لفظی و معنوی گویند
یا علاوهٔ اینها صنعتے بکار برند **بیان چهارم** مصرعهٔ تاریخ متضمن ضروریات باشد
باضافهٔ مستحسنات محتوی بمشکلات هر سه گونه چنان باید که از تعقید و
اغلاق و ترکیب نامربوط و بعید الفهم و بندش نابستجیدن و مثل آن مبرا باشد و اصل
هر کلام مبنی بر این قواعد است و این از ضروریات اصلی تاریخ ضرورتر است

**بیان پنجم** اعداد ابجد را جمّل گویند بضم جیم و فتح میم مخففه و مشدد و آن بر دو گونه است
اول زبر بضمتین و هم بفتح موحده که جمع زبر است بکسر اول بمعنی کتابها و صحیفه‌ها و پارهٔ هر چیز
و این قاعده معروفست که اعداد مشهورهٔ حروف بشمار ند دوم بیّنه بفتح موحده و تشدید
تحتانی مکسوره و فتحهٔ نون که لفظ مفرد است و بینات جمع بمعنی حجتهاے روشن و روشن
کنندگان و گواهان صادق و در اصطلاح تاریخ آنست که مسمّی را از اسماے حروف دور
کنند و باقی را بحساب زبر بشمارند مثلاً مسماے الف یعنی حرف ا است یک عدد دارد
و باقیش یکصد و یازده پس مسمّا را از اسمش دور کرده یکصد و ده عدد گیرند بدین
حساب همه اسماے دو حرفی حروف که دوازده است یکعدد دارند آن همه این است با تا
ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا و اگر مجموع اعداد زبر بینهٔ اسم هر حرف بشمارند آنرا مکتوبے صغیر
گویند چنانکه از الف یکصد و یازده عدد فهمیدند و اگر اسم هر حرف را نوشته هر حرفش
را بحساب زبر و بینه جدا جدا بشمارند مکتوبے کبیر گویند چنانچه از الف دو صد و شصت

منہا الا اگر بر واقعہ مخبر بود پاکیزہ باشد سوم اینکہ مصرع تاریخ بے تعمیہ و تخرجہ باید کہ این ہر دو عمل اگرچہ بمناسبت واقع شود مثلاً در تاریخ شادی یک عدد کم افتد و گویند کہ از سر انبساط گفتہ شد الا از نشاط و عجز فکر خالی نیست و آنچہ از تعمیہ و تخرجہ در خاص مصرع تاریخ بایست بصنایع لفظی یا معنوی مثل ذو معنیین وغیرہ بیارند ازین مفہوم عمدہ خواہد بود و آن ہیچ خوب و بغایت عمدہ تر و لطیف تر می باشد چنانکہ خسرو علیہ الرحمہ در وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ ؎

گفت خسرو کہ در ز دریا رفت　　جان ز دین رفت و دین ز دنیا رفت

دو تاریخہای رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ رضوان اللہ علیہم و امثال آنہا از آوردن تعمیہ و تخرجہ چارہ نیست الا اگر بصنایع دیگر منضم نکنند لطفے ندارد و بعضے از اساتذہ بر خوبی کلام دیدہ نازک کردہ تاریخہای دیگر کہ موقع مجبوری ندارد ہمچنان گفتہ شاعری گفتہ ع

از حوض لطیف آب برگیر

درین مصرعہ علاوہ صنعت تخرجہ لفظ لطیف بلطفے آوردہ کہ در صفت حوض نیز واقع شدہ و بر نام بانی حوض کہ نواب لطیف اللہ خان بود نیز مخبر است و ہمچنین عالی گفتہ ع ز نعمت خانہ بیرون کن مگس را

و یکے از موزونان کہ نامش معلوم نیست در تاریخ غدر گفتہ رستخیز بے جا الخ سترو ریات تاریخ عمدہ جز این سہ چیز کہ مذکور شد نباشد بیان دوم مستحسنات تاریخ آنست کہ ایہام و مراعات النظیر و جز آن در مصرع تاریخ بیارند چنانچہ درین مصرع

ع وضو نمودہ بمسجد بکن نماز ادا

علاوہ تاریخ وضو و نماز وغیرہ بمراعات آوردہ و این خود از لوازمات ہر کلام است نثر باشد

از مصرعه اول سنه جلوس اکبرشاه و از ثانی سنه ولادت شاهزاده سلیم برمی آید باوجود
تاریخ چه فصیح و بی تکلف گفته است پس اگر از ضروریات بودی ترک التزامش از
چنین پاکیزه گویان صورت نمی بست و دیدنیست که مولانا محمد هادی علی اشک علیه المغفرة
که علامهٔ روزگار بود و هم شاعر و هم شاعر محقق و آموزگار به همین اشاره نفرمود و اگر از ضروریات
بودی لامحاله ارشاد فرمودندی و هر که باوجود چندین تحقیقاتش از چنین امری بیباک لایعلم
پندارد گویم ع این چه وصف است او خودش آگاه نیست ۞
دوم اینکه موجدان قواعد اساتذهٔ متقدمین اند یا متاخرین متقدمین را تا ششصد و هفتصد
هجری بسبب کمی گنجایش اعداد مصرع تاریخ با ضروریات گفتن دشوار بود درین
کاوشش چگونه افتادندی زیرا که هزاران اسماء از عرب و عجم بدو صد و سه صد و چهار
صد میرسد و در باقی اعداد گنجایش مصرعه محال زیادة از سه صد که بتاریخ لفظی بس کرده اند
چنانکه سعدی رحمة الله علیه در گلستان و بوستان و نظامی رحمة الله علیه در سکندرنامه بحر
و عجب نیست که در دیوانهای ایشان هم چنین تاریخ یافته شود و همچنین حافظ رحمة الله
علیه به بعض مقام پاره مصرعه آورده و در بعض مقام تاریخ لفظی و متاخرین نیز گنجایش یافته
اند الا هنوز که یکهزار و سه صد و یازده هجری بیست صدها اسم چنانست که خود اعدادش از سنین
هجری افزون تر است یا برابرش یا اندکی کم مثلاً ذوالفقار حیدر افتخار حیدر غضنفر حسین
غیاث الدین عتیق الدین مرتضی خان ظهیرالدین نظام الدین رضا علی و امثال اینها هر اسم
که دو سه حرف از حروف مات و خواهد بود مخل خواهد گشت وقت وزن مزید بران پس
کلیه نمی تواند شد سوم اینکه اگر مورخی مصرع تاریخ عمده باو اقعه هم رسانید و نام صاحب واقعه
در آن وزن نگنجید سخنور منصف نخواهد پسندید که بران خط کشد و بر خاکش اندازد که فکر صاحب
جانکنی ها دارد چهارم اینکه بعضی از واقعات بدو اسم تعلق دارد مثلاً خصلت حسین گنبد
مرشدنا حضرت محمد خادم صفی محمدی ساخت پس از یک اسم واقعه تام نمی شود و اگر هر دو

وسه عدد بحساب ابجد ارند و باقی قس علی هذا **بیان ششم** تاریخ صوری و معنوی اشتمالی

و معنوی آنست که سنین هجری یا جزو آن هر آنچه منظور باشد بالفاظ در مصرعه شعر درج

سازند و فکرے بکار برند که از اعداد حروف هم همان سنین یا سنین دیگر بر آید و اکثر

شعرا درین تاریخ واقعه را ترک کرده اند و متقدمین معذور بودند که گنجایش نیافتند و

اکنون که مملکت نزد فقیر اگرچه تاریخ صوری و معنوی باشد الا اگر از هر سه عدد روایت

خالی بود خوبی ندارد و همچنین تاریخ نادر قسمے از اقسام تاریخ است و حسابش آنست که حروف

اسمای اعداد را بشمار نه چنانچه هندسه عدد واحد که الف است بلفظ یک مبدل کرده

سی عدد گیرند همچنین تاریخ دایره قسمیست از اقسامش و بیانش بتفصیل در ایضاح

دایره و پاره در مفتاح التواریخ و لخت در بعضے زیرچه هاے اخبار از نظر فقیر گذشته اما چونکه

مطبوع نیفتاد و طول دارد بخیال نداشتم و نزد فقیر تاریخ بر حسب اعداد مشهوره که وضعش

براے دریافتن سنین است و هرگاه دریابند اورا غرض اصلی وقت افتاد لطف در

دست رفت و فقیر درین هر دو قسم فکر نکرده است و تاریخے نگفته **بیان هفتم** اگر نام صاحب

واقعه بشرط گنجایش وزن صراحةً یا کنایةً در مصرع تاریخ بیایند بحیثیتے که خللے در ضروریات

نیفتد و خوبی هاے اصل کلام از دست نرود از مستحسنات است و اگر گوییم که صرف تاریخ

و تاریخ بے آن تمام نمی شود بچند وجه معقول و مقبول نیست اول آنکه تخصیص این معنے

اسے الآن در هیچ رساله از نظر فقیر نگذشته و صاحب خزانه عامره تاریخهاے عمر وان

از هنود و از دیگر شعرا بے اسم صاحب واقعه آورده است و دوم آنکه را مثل میرزا بدیع نصیرآبادی

و فیضی کاشی از سخته گویان پارس بتاریخ و معما مختص کرده و ستوده که قصاید

مدحیه در صنعت تاریخ گفته اند منجمله یک بیت از قصیده حسین مروی که نوشته است

مندرج میگردد **ه**

الحمد ازپے جاه و جلال شهریار    گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار

شیخ محمد فاضل اکبرآبادی در مخبر الواصلین گفت ع
حرز گفته علاء الدین مجذوب
سنه نه صد و پنجاه و سه هجری در این تاریخ واو در کتابت محسوب است بیان نهم
میر غلام علی آزاد علیه الرحمة در خزانهٔ عامره مصرع تاریخی شاعری در وفات میر یحیی کاشی
آورده ع احیا سخن چو کرد یحیی جان داد
و بعده نوشته مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس اکثر او را بجای
الف داشته حساب کنند چنانچه در ترجمهٔ تاریخ نعمت خان عالی گذشته که همزه التقا را در
تاریخ ع نحو جایز کرد اینجا التقاء ساکنین
محسوب ساخته و گاهے حساب نمی کنند زیرا که شکلے از اشکال حروف تهجی ندارد چنانچه
در تاریخ میر یحیی که مورخ همزه احیا را محسوب نساخته و مورخان عرب برعکس این
عمل کنند یعنی اکثر حساب نمی کنند و گاهے کنند وقت ضرورت مثلاً تاریخے از قرآن یا
حدیث یافته شود میر عبدالجلیل بلگرامی تاریخ جلوس محمد فرخ سیر بادشاه مطابق سنه
اربع و عشرین و ماة و الف یورثها من یشاء یافته و همزهٔ یشاء را حساب کرده
تم کلامه بر نقادان نکات نثر و نظم پوشیده نیست که پرداز عبارت میر آزاد
علیه الرحمه طرفه دارد و شرح میخواهد لا محاله فقیر به تشریحش می پردازد تا واضح شود که
ماحصل کلامش بر تعدید همزه دال نیست و مقصود فقیر تحقیق است نه انکار و آزاد
علیه الرحمه سرآمد ارباب سخن است پس از و اعراض نتوان کرد و غرض همین قدر است که هر که
از بیانش باثبات عدد و همزه احتجاج می نماید و فقیر در طرز تقریرش خوض ناکرده سراسر
حرف میزند متوقع که نکته وران خرده سنج میزان تامل بسنجند که اولاً همزه بعد الف را خاص
سیفر نباید و از دیگر همزه ها سکوت میکند اینجا صاف ظاهر میشود که اگر تعدید همزه را جوازی هست
بعد الف است و این تخصیص وجهے ندارد و اگر داشته نگاشته تا ثانیاً اکثریت همزه

بیارند اگرچه مصرعهٔ دوم نیز موزون گردد شمار تاریخ هجری محال است پنجم اینکه مجرد مصرع تاریخ
گفتن و بس کردن قاعده نیست و همه پیشینیان و پسینیان مصرعهٔ تاریخ را بطرز قطعه
یا مثنوی موزون کرده اند و می کنند پس اختیار این امر همین غرض است که نام صاحب
واقعه را یا صنعتش یا تخلص خود یا امثال آن را مذکور کنند زیرا که این همه فروع واقعه است
و در یک مصرعه نتواند گنجید الحاصل اگر در مصرعهٔ تاریخ بضروریات ممکن باشد از مستحسنات
است و رنه از ضروریات نیست که تاریخ بدون آن تمام نشود و ناقص باشد در دیگر صنعتها
باید آورد بیان هشتم در اعداد کتابت حروف معتبر است نه تلفظ پس واو معدوله
را مثل خواب و خوش و خویش و خورش محسوب کنند و حروف مشدد را یک حرف
شمارند اما در اسم ذات الله جل شانه نقص روا ندارند و هر دو لام را معدود کنند شاعری
گفته ع اسم او بود یک الف و ها و دو لام
و الفاظ عربی را که مشدد بلام باشد در صورت ادخال الف لام بدو لام نگارند چنانچه عبد اللطیف
و التین و اللیل و اسم ذات را بحال خود دارند و الف ممدوده را یک الف انگارند
و همزه منتهی را بشمار نیارند که شکلی از اشکال حروف تهجی ندارد در عبارت عربی باشد
مثل لیس کمثله شیء یا در کلام فارسی مثل آئی که صیغه واحد حاضر مضارع است
از آمدن یا در زبان اردو چنانچه همین صیغه که صیغه واحد غایب ماضی مطلق است برای
مونث و در املای عربی اگر حالت رفعی دارد بواو نوشته میشود چون جل ثناؤه
و در حالت نصبی بالف چون لا احصی ثناءً علیک و در حالت جری بیا چون
اصبحت بثنائک و چون دیگر حروف با هیچ حرفی در نگارش پیوند نمی یابد
و این امور دال است بر عدم استقلالش بشکل خود و بجای خود و هرکه رعایت املای
عربی میکند همین قاعده که گذشت اعلام مرکبه عربیه را به او مینگارد چنانچه بهاء الدین و عطاء الله
و ضیاء الحسن و هرکه آن را مقدم نمیداند در فارسی مجرد بی همزه می نویسد بهر دو نوع مرسوم است

این طرز نگارش باستناد نمی ارزد و اطمینانے ازان دست بہم نمید ہد و اگر نیک
بیندیشند نتیجہ کہ از بیانش حاصل مے شود ہمین است کہ ہمزہ را وجودے نیست و اگر
ہست در معرض بحث است و ضعف مبحث مصرح کردہ شد و عمل بعض مثل
نعمت خان با میر عبد الجلیل رحمۃ اللہ علیہ خصوصیت بمقامات خاص دارد و فقیر
مثالے چند برا اثبات این مدعا ہم از خزانہ عامرہ پیش میکند مصرعہ تاریخ

حق داد عجب خزانہ عامرہ

سنہ سبع و سبعین و مأۃ و الف ایضاً بلبل گلزار جنت صائب عالی مقام
سنہ ثمانین و الف درین ہر دو مصرعہ کہ خود از میر آزاد است ہمزہ خزانہ و عامرہ و صائب
بعد الف محسوب نیست و اگر گویند کہ مراد میر آزاد ہمزہ الیست کہ در آخر کلمہ بعد الف
بالقطع باشد گوییم کہ در عبارت خزانہ مطلقاً ہمزہ بعد الف است ہر جا کہ باشد و
ہر کہ ہمان مقصود مے پندارد باید کہ بدلیلے واضح از عبارتش ثابت کند آنگاہ وجہ
تخصیص با اسناد استاذہ محکم سازد دیگر اینکہ ہمزہ بعد واو نیز ہمین حال دارد چنانچہ
درین آیہ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و ہمزہ بعد یا نیز چنانچہ درین حدیث نِعمَ المَجِيُّ جَاءَ
و میر آزاد ازین ہر دو با وجود ضرورت ذکر و با وجود تقاضاے مقام سکوت کردہ ہمزہ را
بعد الف را خاص فرمود این امر صاف دلالت میکند بر تخصیص تاریخ میر عبد الجلیل نبود
مثالے دیگر براے ہیچ حرف مصرع تاریخ از عاصے

نحو جائز کرد اینجا التقاء ساکنین

سنہ تسعہ و تسعین و الف مصرع تاریخ از حاکم لاہوری

رفت راج بعالم باقی

سنہ خمسین و مأۃ و الف درین ہر دو مصرعہ ہمزہ جائز و راج بعد الف است و
در حساب نیست مصرع تاریخ از ماہر اکبر آبادی

بعد الف را در شمار نفس منسوب مے کند و بجز یک مصرعہ نعمت خان عالی سندی نمی
آرد و حکم اکثریت تقاضا میکند کہ درین مقام مثالے چند از کلام اساتذہ نگاشتے و آن
امثلہ کمتر از گفتار شاعر نبودے تا اکثریت بہ ثبوت پیوستے و بالفرض اگر ہمان
یک مصرع عالی بس کردہ شود او خود بدان قاعدہ مقر نیست و میگوید ع

نحو جبا نز کرد اینجا التقا ساکنین

ازین گفتار نفی دیگر مقامات صاف آشکار است و نحو علمیست کہ بدان اعراب
کلام دانستہ شود و بمعنی قصد ہم آمدہ و بمعنی برگردانیدن ہم آمدہ چنانکہ در منتخب است و نزد
فقیر درینجا بمعنی قصد و برگردانیدن است یعنی قصد متکلم درینجا بالتخصیص چنین روا داشت یا برگردانیدن
قاعدہ معینہ یعنی تعدید ہمزہ چنین اقتضا کرد و عالی بکمال بلاغت جائے گفت باقی نگذاشتہ
است و بیانش دال است بر اختیار عدد ہمزہ بہ ضرورت و مجبوری برخلاف قاعدہ معینہ
و لطافتے کہ در تشبیہ تشکل راست الف و تشکل خمیدہ ہمزہ بمناسبت اندام و اماد و عروس
بعینش نہانست شایستہ آفرین است و ہرگاہ علت تعدید ہمزہ در مقامے مختص
و معذرت قایلش بدین خوبیاست بالعموم سند نمی توان کرد تا تعامل شعراے
عرب بترک تعدید ہمزہ در شرح ہمین قطعہ تاریخ اول باطلاق بر نگاشتہ و درین مقام
اطلاق را باکثریت تغیر دادہ و نوشتہ کہ چون تاریخی از قرآن و حدیث پابند شمارند و
این ہر دو قول متناقض است و با وجود تناقض ہیچ مثالے از کلام شعراے عرب
باثبات نیاوردہ و نہ نام شاعری نگاشتہ کہ فلان سخنور عرب چنین کردہ است و غالبا اگر
مثالے دریاد داشتہ نگاشتے و مجرد عمل علامہ عبدالجلیل علیہ الرحمۃ در صورت خلاف کافی نباشد اگرچہ
مسلم انکاریم و تسلیم ماہم فائدہ نمی بخشد ہیچ یکے از سخن سنجان فرزانہ پذیرا نخواہد کرد کہ مستند الیہ و مستند بہ
یکے باشد المختصر میر آزاد علیہ الرحمۃ بحکم احتیاط بدانگونہ سخن پرداختہ است کہ ہم شمار نعمت خان بجائے خود ماند
و ہم سوخ میر یحیی گلیم خویش از موج بیرون برد و ہم حساب میر عبدالجلیل علامہ مستند گردد لاجرم

سنهٔ الف و ثلثین این قدر امثله درین مختصر بس است و شنیده بودم که جناب مفتی نوی
رام امام شهید اله آبادی رحمة الله علیه رساله در اثبات عدد همزه برنگاشته اند روزگاری در ا
فحص بودم کاگر آن رساله باسناد اساتذه مسلم موقع باشد برانچه نوشته ام خط بر کشم
غرض از تحقیق است نه از بزرگی و سخن پروری تا آنکه بدست آمد چون از آغاز تا انجام دیده
شد بجز عبارت میرآزاد که بالا گذشته است سندی یافته نشد لاجرم آنچه نوشته بودم بدستور
نشتم و جناب مولوی غلام امام شهید در شروع کتاب ثابت کرده اند که همزه را از کتابت
ساقط نباید کرد و زیاده تر همدرین باب سخن رانده درین باره فقیر نیز همرنگ و همزبان ایشان است
کلام ایشان درین معنی استواری تمام دارد هر که همزه را از کتابت ساقط میکند مسلم نیست
اگر گویند که حروف مکتوب بے سعد و دیده نشود پس عدد همزه هم باید شمرد جواب این سوال و
بے استقلالی او بجائے خود و بشکل خود با امثله در ماسبق ملاحظه باید فرمود بیان رسم شیاطین
حضرات و جنات و کلمات و امثال آن را بجمیع در رسم الخط قرانے بے الف می نگارند
لا روضات الجنات در یک مقام بالف آمده و لفظ غدات و نجات هر دو در دو مقام
واو بعد جیم مرسوم است و در دیگر عبارات عربی همه را بالف مے نگارند و همچنین تاے
آخر اسما و مصادر مثل نعمت و رحمت و جنت در کلام مجید گرد نوشته می شود بشکل ہاے هوز
لا درین آیه فروح و ریحان و جنت نعیم بدامن دراز آمده و همچنین درین آیه ان شجرت
الزقوم و در دیگر عبارات عربی همه جا همچنان مدور مے نگارند یا دامنش را شکسته می کنند
پس در آیات قرانی رسم الخط هر آیه علیحده ملحوظ خواهد بود و در حرزان املاے مرسوم
اگر مورخ در عبارت رسم الخط قرانے اختیار کند غالب که درست بود زیرا که اصل رسم الخط
قرانی و املاے دیگر هر دو از عرب است و عدم جوازش را وجہے نیست و هرگاه در
قران هر دو املا موجود است هر یک صحیح است اگر ترکیب جمله مطابق جمله کلام مجید باشد الا در
همانست که اکثر بود و هرگاه لفظ ندا یا مثل او هر اسمے که در آخرش الف باشد مضاف خواهد گشت

حیف ثناءٔ ثانی پاکزادهٔ ثانی
سنه سبع و سبعین و الف ثنائے ثانی بمعنی دوم و ثنائی منسوب بشان هر دو
تخلص پسر و پدر و وزن مصرع مفتعلن فاعلات مفتعلن فع مصراع تاریخ
از شیخ فیضی سنه نهصد و هشتاد و نوشت
این تاریخ لفظی و معنویست مصراع تاریخ از سعیدائے گیلانی
شاعری سنجیدهٔ شاهی رقم زد روزگار
سنه تسعه و عشر و الف حیائے کاشی را جهانگیر شاه بزر سنجید سعیدا تاریخ گفت
و بالترتیب در تاریخ سعیدائے گیلانی همزهٔ سنجیده بحساب در نیامد قائل و افهم اکنوں
چهار مثال همزهٔ مقطوعه بعد الف دو واو از مفتاح التواریخ نوشته میشود و این
هر چهار از گفتار شعرائے مسلم است و در هیچ یکے همزه محسوب نیست حسین مروی
مقدم مولودے افزود زیب شه اگر تو نور الافزود سے زیب در شاهوار
از مصرع اول سنه نهصد و شصت و سه و از مصرع ثانی سنه نهصد و هفتاد و
هفت بر مے آید یکے برائے جلوس اکبر شاه است و یکے برائے ولادت شاهزاده
سلیم عماد الدوله ابو طالب وزیر شاه عباس
رفت چون شیخ زد ار فانے گشت ایوائے جنانش ماوائے
دوستی جست ز من تاریخش گفتمش شیخ بهار الدین وائے
سنه ثلثین و الف و شاعری دیگر کتابے در نظم و نثر نوشته و از هر مصرعه و هر فقره
تاریخ جلوس اورنگ زیب بر آورده یک بیت از آن نوشته می شود و این در نعت
ع سمار حلم و سخا و مه جمال و کمال پناه تاجوران کآسمان ندیده چنان
از هر دو مصرع سنه یکهزار و شصت و هشت بر می آید تاریخ مسجد از شاعری دیگر
بنا ر کعبهٔ ثانے نهاد ابراهیم

جہاں کہ حافظ رحمۃ اللہ علیہ

فلک جنیبہ کش شاہ نصرۃ الدین باد

بالجملہ درصورت اختلاف اعداد بقاعدۂ املا و اختیار مورخ درشمار خواہد آمد بیان دوازدہم یاے تحتانی را کہ در آخر اسما و مصادر عربی بباشد مثل تقوے و تمنّے و تجلی و معے و مصلے و امثال آنہا در فارسی بالف ہم مے نگارند پس اعداد بقاعدۂ املا و اختیار مورخ خواہد بود املا در ترکیب اضافی مثل زاد التقوے یا نور التجلے تغیر تحتانی بالف بے سند استادی مسلم صحیح نخواہد شد و در امثال عیسیٰ و ہمچنین در بسیاری الفاظ فارسیان ہم تبدیل املا جایز نداشتہ اند بیان سیزدہم کاف مقطوعہ عربی و فارسی کہ دامنش بصورت ہاے ہوز شکستہ بباشد برخلاف موصولہ و ہمچنین باے موحدہ و نون نفی علیحدہ و حرف چہ کہ براے استفہام و تعظیم وغیرہ می آید بہ پنج عدد زاید از شمار محسوب مے شود بقاعدۂ کتابت و باے موحدہ زایدہ مضمومہ و مکسورہ و باے مفتوحہ معنی دار و نون نفی بمصادر فارسی و افعال فارسی متصل نوشتہ مے شود و نون نفی باسماے عربی و فارسی اتصال نمے یابد و باے مفتوحہ باسماے عربی و فارسی موصول نگارش مے آید الا گاہے مقطوع ہم مے نگارند و این املا بیشتر در کلمہ بباشد کہ مصدر بیشو شبہ بود چنانچہ درین مصرعہ ع

بہ بند دام نگیرند مرغ دانا را

و اگر ضرورت تاریخ بود از ہر اسمے کہ خواہند منفصل نگارند حسین مروی در قصیدۂ مذکورہ بالا گفتہ ؎

وایۂ ابر بہار از مہربانی ہاے فصل ۔۔۔ سبزہ با گل ہمزبان گوہر بہ لولو کردہ بار

از ہر دو مصرعہ ہمان ستین کہ در بیان نہم گذشت بر مے آید بیان چہاردہم ہر اسمے کہ در آخرش الف یا واو بباشد ہر گاہ یاے تحتانی معروف یا مجہول براے نسبت یا

بسوے اسمے دو الف بکتابت درمیان خواہد آمد چنانچہ ہذا الامر یا ہذا المعنے یا علی ہذا القیاس **بیان یازدہم** در فارسی تاے فوقانی در آخر اسماء و مصادر عربی دراز نوشتہ می شود مثل نعمت اللہ و رحمت اللہ و جنت و رحمت و امثال ان الا تاے صلواۃ و زکواۃ کہ بقول میر عبد الواسع گرد باید نگاشت و بعضے در ترکیب اضافے عربی مثل جنۃ الفردوس یا صاحب الشفاعۃ برعایت املاے عربی تاے شکستہ بصورت ہاے ہوز مے نگارند و این نزد فقیر ہم اولے تر است چنانچہ صاحب مجمع الواصلین دو تاریخ نوشتہ یکے رحمۃ الحق و دیگر رحمۃ العلے و در اول سنہ دو صد و نود و دو و در ثانی سنہ دو صد و نود و چہار بر آوردہ و بعضے بالتخصیص در عبارۃ عربی تاے دراز نوشتہ اند و شمردہ شیخ علی احمد یکے از صاحبدلان در صحبت جہانگیر بادشاہ بود این بیت حضرت حسن دہلوی خواندند شیخ علی احمد از غلبہ حال جان داد ؎

ہر قوم راست راہے دینے و قبلہ گاہے — من قبلہ راست کردم برسمت کجکلاہے

مولانا حسن نقشے تاریخ گفت ع قال لے مات و ہو فی الحالات ؛

سنہ یکہزار و ہیزدہ و مولوی محمد فایق کہ از قابلان این جوار بود در تاریخ مسجد گفتہ

ع تاریخ گفت خضر کہ قد قامت الصلوات

سنہ یکہزار و دو صد و سہ الا نزد فقیر این املا بالعموم قابل سند نیست البتہ در حالت مجبوری و آنچہ اکثر است اولے تر است و تاے کہ در آخر اسماے عربیہ ہاے مختفی خواندہ میشود لاجرم در نگارش ہم بصورت ہا میباشد مقطوع باشد چنانچہ زبدہ و عمدہ و زایدہ و موجودہ یا موصول چنانچہ خلاصہ و علامہ و عاقلہ و معقولہ و چون اینچنین کلمات مضاف مے گردد بتاے فوقانی خواندہ میشود لیکن در املا بدستور میباشد و چون مضاف الیہ می شود ہیچ تغیر نمے یابد و بعضے الفاظ چنانست کہ فارسیان آخرش را گاہے بتاے فوقانی خواندہ اند و نوشتہ و گاہے بہاے مختفی نظامی رحمۃ اللہ علیہ گر بود جنت

الامورخ اگر بنگار درست باشد حسین مروی

مژده که مولود نشه اول است　　گفته‌اند ز مصرع اول جواب

از دو بین مصرع ابیات هم　　مولد شهزاده ثانی بیاب

از هر دو مصرع اول سنه نهصد و هفتاد و هشت برای ولادت سلطان سلیم و از هر دو مصرعه آخر سنه نهصد و هفتاد و هشت برای ولادت سلطان مراد برآورده و الف حساب همزه اسمعیل

این گنبد جدید بنای سعادت است

سنه یکهزار و دو صد و هفتده هجری و بعد ها مخفی حذفش از کتابت روا نیست چنانچه کرده است و گفته است و همه است و زمزمه است الا در نیصورت هم گاهے بسبب وزن شعر و رعایت قافیه ها و الف هر دو از کتابت و قرارت می افتد خواجه حافظ رحمة الله علیه

بر و بکار خود اے واعظ این چه فریاد است　　مرا فتاده دل از کف ترا چه افتاد است

پس اعداد تاریخ بقاعدهٔ املا خواهد بود بیان شانزدهم سجاد و شیطان و امثال ان را در قرآن مجید بے الف مے نگارند و در دیگر املاے عربی و فارسی بالف پس در عربی بهر دو نوع و در فارسی با لف محسوب خواهد شد بر خلاف رحمن که در فارسی هم بے الف اولے تراست چنانچه در غیاث نوشته الاخواجه حافظ رحمة الله علیه در تاریخ رحمان لایموت الف را در حساب داشته سنه هفتاد و هشتاد و شش برآورده و لله بلام جاره شصت و پنج عدد در شمار مے آید زیرا که لام سوم در کتابت مرسوم نیست میر غلام علی آزاد بلگرامی کردند شهید نا کسان سید را انا لله سنه احدی و سبعین و ماة و الف و در مطلع قصیده حسین مروی که بالا گذشت نیز لله الحمد بهمین حساب است بیان هفتدهم اسماے عربی و مصادر عربی که در آخر الف یا همزه بعد الف باشد یا واو ما قبل مضموم و همزه بعد ان هرگاه مضاف میگردد یا

تعظیم وغیرہ بدو خواہد پیوست بدو یا نوشتہ خواہد شد چنانچہ شیدائے ونکوئے ہر دو بیاے
مجہول و ہمچنین آشنائی وخوشخولی ہر دو بیاے معروف وعلی ہذا القیاس در اردو چنانچہ
آ گئی براے واحد مونث بیاے معروف و آئے بیاے جمع مذکر بیانے مجہول یا براے
واحد غایب امر و این اسمانیست افعال است و ہمچنین سوے بنائے معروف ومجہول
ہر دو دالفظی کہ یاے تحتانی در آخرش باشد و یاے دیگر بدو پیوندد کم تر است چنانچہ
و لئے و بنیئے ہر دو بیاے مجہول و فانیین و باقیین و صابئین بمعنے از دینے بدینے
برگرد ندگان و علیئین پس درین ہمہ صورتہا دو یا کہ مکتوبست باید شمرد و یکے ہم از کتابت
کم نباید کرد در فارسی و در اردو بمتابعت فارسی زیرا کہ انداختن یک تحتانی از کتابت
در فارسی و اردو مرسوم نیست و در عبارت عربی ہم دستور نیست ہر جا کہ باشد در جمع سالم
مثل نبیین و ولیین وفانیین و باقیین و امثالہا مثل علیین کہ یا در نون اصلی در اے جمع دارد
و در املاے این ہر سہ زبان حذف یک تحتانی ہیچ وجہے ندارد الا در کلام مجید رسم الخط
بر آیۂ از آیات مطابق مصحف امام متفق علیہ علماست پس تطبیق کتابت یعنی حذف
یک تحتانی اعدا و باید شمرد و اگر مورخے در دیگر عبارت عربی سواے قرآن برسم الخط قرآن
لفظ نبیین و امثال ان را بہ مناسبت سنین و تطابق ان بیک تحتانی نشمرد از مجبوری
خالی نیست و اے لہاست کہ حکم اکثر دارد و فقیر این قاعدہ بغور و تعمق نگارش در آورد بعدہ
از مولانا محمد عبد الشکور صاحب کاکوروی لکھنوی استفسار کرد و جواب استفتا حرف
بحرف ہمان یافت کہ خود نوشتہ بود لاجرم نوشتۂ خود را مسلم پنداشت و جناب موصوف
بحوالہ نوادر الاصول والقان جواب داوہ اند واللہ اعلم بالصواب و از تاریخہاے قدما ہم بدین
حساب یعنے بدو تحتانی موجود است و در علیین گذشت از شاعری در وفات

شاہباز مقام علیین سنہ ششصد و شصت و ہفت

بیا (ه) مانند رسم کلمہ است بمعنے ہیٔ الف بعد ہر حرف کہ افتد بیشتر از کتابت می اندازند

چو داد ش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی غنی سر حلقهٔ اصحاب ور نکته دانی شـ
تمنا چون کرد بزم شیخ را گردید تا رخش که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شـ
سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری و شاعری در تاریخ نهر قیصر روم گفته ع

گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

سنه نهصد و چهل پس مورخ هر دو املا مجاز است خاتمه تحقیق املا برای هر یک
ضرور نیست بالخصوص برای مورخ تا اعداد صحیح باشد و بعضی از قابلان جـل
تای فوقانی را در جمله مصادر و اسما گرد دشکسته نوشتن تجویز کرده اند در عبارت عربی
باشد یا فارسی یا اردو و این امر خلاف متقدمین و متاخرین است آخر درین هر دو فرق
قابلان بودند و چنین نکردند و درین صورت صدها تاریخ مورخین عمده درست نخواهد ماند پس
نزد فقیر همان مسلم است که متقدمین و متاخرین با ملا در آورده اند تحقیق ایشان و ابتا
ایشان بس است و این سطور بانچه در حافظه و ذهن داشتم نگاشتم و هیچ کتابی از
کتب قواعد یا کلام اساتذه با خود ندارم ورنه مثال هر لفظ جدا جدا می نوشتم و در صورت تخلف
از مثال چاره نیست ارباب هنر اگر درست یابند بدعای مغفرت یاد آرند و نه بعیب
معذور دارند ازین پس این مختصر بپایان میآرم و قطعات تاریخ بر می نگارم و پسند
ندارم که به تعمیه و تخرجه تاریخ گویم الا ذو معنیین یا در صنعتی دیگر که از تاریخ بی تعمیه و تخرجه خوشتر
بود و هر که بشنود بپسند و تاریخ ذو معنیین یا ذو الوجهین آنست که مصرع تاریخ دو معنی داشتـ
باشد چنان که اگر اعداد بر نیارند معنی دیگرش بجای خود بود و قطعات تاریخ همه به ترتیب
سنین نوشته ام یعنی تواریخ اعداد کم مقدم است و تواریخ اعداد بسیار موخر والصلوة والسلام
علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین

تحتانی میان او و مضاف الیه بجاے همزه می نگارند چنانچه بناے کعبه یا ابتداے
اسلام دلو نوے لالا یا وضوی درست و علی هذا القیاس و اگر یاے تحتانیه ننویسند
همزه را نگاشته کسره دهند و بعد و همزه بکسر نهند و مثال همزه بالف و واو هر دو از گفتار اساتذه
بالا گذشت و در مصرع عالی باشد باعث و این هر دو املا مرسوم است الا یاے تحتانی
بیشتر نگاشته میشود پس غالباً بضرورت تاریخ مختص نبود همزه بکتابت مخصوص
نیست حسین مروی در قصیده تاریخے که دو بیتش بالا گذشت لفظ لو را بهمزه نگاشته
تا اعداد مراد تکرر دو در بیتے دیگر همان قاعده مرسومه یاے تحتانی آورده و شمرده ه
پادشاها سلک لولوے نفیس آورده ام　　　هدیه از کان گرامی بازجوے و گوش را
از هر دو مصرع همان سنین جلوس و ولادت بر می آید و اسماے فارسی که در آخر الف یا
واو داشته باشند با همزه پیوندے ندارند پس اگر مضاف شوند بجز تحتانی همزه درمیان
نگاشتن مرسوم نیست چنانچه جاے او و پاے او و یا روے نیکوے او و موے
گیسوے او الا شاعری در تاریخ سنه یکهزار و پنجاه و شش لفظ سوے را که بمعنی
جانب فارسیست بهمزه آورده تا عدد تحتانی نیفزاید در مفتاح التواریخ آورده ع

رفت بسوے فلک یا مسیح دوم

و الله اعلم که قایلش کیست نزد فقیر باستناد ش ارزد و اگر از شاعری مسلم باشد مختص بود
و بعضے ازین اسما که در آخر شان واو باشد باضافت در وزن و تقطیع شعر چنان واقع
میشود که اگر خواهند قاعده مرسومه نگذارند و یاے تحتانی درمیان نگارند و اگر نخواهند
ننویسند و واو را کسره دهند چنانچه درین مصرع ع

دوش از مسجد سوے میخانه آمد پیر ما

و مثال نگاشتن تحتیه انیست مرزا محمد ماهر متبناے مرزا جعفر معماے در تاریخ غنی کشمیری
که شاعر معروفست گفته قطعه

(۴) برائے مسجد بہ شمار ہشتصد و ہشتاد و دو ہجری بفرمائش جناب وصی علی شاہ رحمۃ اللہ علیہ

آمدہ سلطان ولی کرد این مسجد بنا | مرحبا آن پادشاہ و حبذا این بارگاہ
مصرع تاریخ گفتم مسبایا اے عزیز | بانمود و زیب والا مسجد فیروز شاہ

۸۸۲

(۵) برائے وفات بہ شمار نہصد و چہل و پنج ہجری

عاشق پاکباز شاہ صفی | آنکہ او بود مست جام الست
آنکہ مانند او بزہد و صلاح | صانع باکمال نقش نبست
آنکہ باکیف عشق و حالت سعد | بود ہر دم ز جام مینا مست
عارفے کز کمال استغنا | از دو عالم بداشت یکسر دست
بہ غنائے وجود باقی شد | تا کہ از بند انتقال برست
ہست را کمترک ز نیست شمرد | نیست دانست ہر چہ بود و ہست
ناگہانے با متثال قضا | رخت چون از سرائے فانی بست
شور و فریاد از جہان برخاست | ہمہ عالم بماتمش بنشست
اشک حسرت ز چشم ہا بچکید | آتش غم ز سینہ ہا برجست
اے ولایت خرد ز رحلت او | بہر تاریخ سال فکرت بست
گفت تا گہ سر دش در گوشش | باعلی شاہ اولیا پیوست

۹۴۵ھ

(۶) ایضاً

شاہ صفی محرم سر خفی | آنکہ بحق داشت ہمہ انہماک
سال وصالش بشنو از عزیز | شاہ صفی شاہد حق بود و پاک

۹۴۵ھ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

(١)

## برائے استخلاف بشمار ہفتصد و پنجاہ ہجری بفرمایش جناب وصی علیشاہ سندیلی

خلیفہ گشت و ز حضرت چراغ دہلی یافت ‏ ‏ ‏ ‏ خلافت نبوی سیدی علاؤ الدین

عزیز مصرع تاریخ گفتم از ایما ‏ ‏ ‏ ‏ کلاہ یافت و لے از و لے بیک آئین

٧٥٠

(٢)

## برائے وفات بشمار ہفتصد نود و دو ہجری بفرمایش جناب وصی علیشاہ سندیلی

از واقعات این سرائے پنجروزہ الحذر ‏ ‏ ‏ ‏ ہیہات درویش گزین مخدوم دین ناگاہ شد

تاریخ او گفتا بمن ملہم عزیز از آسمان ‏ ‏ ‏ ‏ سید علاؤ الدین او حدو اصل اللہ شد

٧٩٢

(٣)

## برائے مقبرہ بشمار ہفتصد ہفتاد و نہ ہجری بفرمایش جناب وصی علی شاہ سندیلی

زہے فیروز شاہ و اعتقاد او بدرویشان ‏ ‏ ‏ ‏ نشانے مید ہد ز اخلاص او این روضہ رنگین

رقم کردم عزیز این مصرع تاریخ از ایما

بنا شد گنبد بس محکم سید علاؤ الدین

٧٧٩

(۱۱)

در وفات پسر بابش چودہری نصرت علی صاحب رئیس سیالہ بشمار سال ہجری از دو شعت سنج

دریغا چودہری عظمت علی رفت — روان شد بستم ذی الحجہ ناگاہ
عزیزا مصرع سالش نوشتم — بانازاد در بہشت آگاہ
۱۲۶۵

(۱۲) ایضاً

شد ز دنیا چودہری عظمت علی — روز شد از ماتمش چون شب سیاہ
بود فیاض و رئیس و نامور — فخر آبا با کمال عز و جاہ
گفت تاریخ وفات او عزیز — بستم از ذی الحجہ بودہ آہ آہ
۱۲۶۵

(۱۳) ایضاً

چو عظمت علی رخت بست از جہان — سخی و جوان طالع و نامجو
ازو ماندہ نصرت علی یادگار — رئیس و ہنرمند و پاکیزہ خو
مسہری بپا کرد بر مرقدش — کہ ایزد بیفزایدش آبرو
بایماے او گفت سالش عزیز — ز حق رحمتے در رسیدہ باد
۱۲۶۵

(۱۴) ایضاً بشمار یکہزار و ہشتصد و چہل و نہ عیسوی

ز دنیا چودہری عظمت علی رفت — گلستان ارم را کرد آباد
رئیسے بود نامے در سخاوت — بہمت داد بذل و جود میداد
زہے نصرت علی پور گرامیش — بتاریخ مسیحی میلش افتاد
عزیزا مصرع برجستہ گفتم — ارم زیبندہ با عظمت علی باد
۱۸۴۹

(۷)

در وفات مولانا محمد عبد العزیز فرنگی محلی بارشاد جناب مولانا محمد عبد الرزاق بشمار سال یکہزار و یکصد و شصت و پنج

گشت خالی ز فیوض علم گیتی آہ آہ ... شد ز ... 

گفت تاریخ وفات او ولایت ہاتفی ... 

(۸)

در وفات مولانا عبد الحق بارشاد جناب مولانا محمد عبد الرزاق فرنگی محلی بشمار سال یکہزار و یکصد و شصت و ہفت

چون ولی بزرگ عبد الحق ... در خدا گم شد و ... 

روز آدینہ شہر ذی حجہ ... ز ماہ شد سو ... 

ہاتف غیب با ولایت گفت ... ہمہ تو گشت ... شد باد

(۹)

در وفات میر غلام علی آزاد بلگرامی بایمای عزیزی بشمار سال یکہزار و دو صد ہجری

نخلے کہ سبز از بہارش بود خاک بلگرام ... ہمچون نسیم ... بوسے ... تازہ دم

آمد عزیز از آسمان تاریخ او در گوش من ... آزاد چون سرو روان با آب گلزار ارم

(۱۰)

در وفات مولانا انوار الحق بارشاد جناب مولانا محمد عبد الرزاق فرنگی محلی بشمار سال یکہزار و دو صد و سی و شش

چو انوار حق شد ز دنیاے فانی ... ز غفران داور شدہ غرق رحمت

ز شعبان بہ بیست و ششم روز رفتہ ... بصد خرمی سوے گلزار رحمت

ولایت رقم کرد تاریخ روشن ... ہمہ یکسرہ بودہ نور حقیقت

از عزیز ناست سال آن درویش — آه علامۂ زگیتی رفت
۱۲۷۰

(۲۰) ایضاً در وفات

دریغا رفت از دنیاے فانی — بجلباب عدم گردید مستور
دوشنبه بود و هشتم روز ذی قعد — که فردوس برین را کرد معمور
عنایت اول و آخر حسینش — درین الفاظ نامش هست مذکور
ولایت گفت تاریخ وفاتش — بجنت باد ادشاه ان و مسرور
۱۲۷۹

(۲۱) در کتخدائی به تخرجه یکعدو شمار یکهزار و دو صد و هشتاد هجری بفرمایش

حکیم ذی حشم هاشم علی خان — که مے نازد بذات او نکوئی
امیر ابن الامیر ابن الامیر است — الف را گر بخوانی میر گوئی
برادرزاده امیر و میر گفتن — وزو در فرخی فرخندہ خوئی
چو بزم عقد فرزندش بیاراست — بنزو رفت شد مبارک باد گوئی
ولایت گفت سال بے تکلف — مبارک جلوۂ فرخندہ طوئی
۱۲۸۰
الف را کم نکردم از مبارک — که از دوے چه اندر تازه روئی

در عقد اول جناب مومن جان محمد وحی اللہ شاہ عرف شاہ خلیل احمد شمار سال

(۲۲) یکهزار و دو صد هشتاد و یک هجری

بتا کتخدا چون خلیل جلیل — درین سال فرخ به نیک اختری
ولایت نوشتیم تاریخ عقد — ببین جلوۂ زهره و مشتری
۱۲۸۱

(۱۵) در وفات بشمار یکہزار و دو صد و ہفتاد و پنج ہجری

بردہی ترک راحت کرد جان داد　　ز دنیا سوے عقبیٰ ناگہان رفت
رقم کردم ولایت سال رحلت　　ولایت حمد یوا سے از جہان رفت

۱۲۷۵

(۱۶) در وفات مولوی احسان اللہ ممتاز ناونوی

شاہ ملک سخنوری ممتاز　　رفت و چشم از ملال اشک فشاند
از ولایت شمار رحلت اوست　　رونق نثر آہ ہیچ نماند

۱۲۷۵

(۱۷) ایضاً برائے مسجد و چاہ بفرمائش

اے زہے چاہ و اے زہے مسجد　　بلطافت ز خلد بردہ گرو
مصرع سال او ولایت گفت　　کعبۂ ثانی است و زمزم نو

۱۲۷۵

(۱۸)
در وفات جناب مولانا محمد عبد الوالی بایماے جناب مولانا محمد عبد الرزاق

فرنگی محلی بشمار سال یکہزار و دو صد و ہفتاد و نہ ہجری

ایوا و یلا اے وا ویلا　　کز قطبے شد عالم خالی
در بست و دوم ماہ شعبان　　روز جمعہ غم شد حالی
بنوشت ولایت تاریخش　　شیخ اطہر عبد الوالی

۱۲۷۹

(۱۹)
ایضاً در وفات

عبد الوالی بخلد شد ہیہات　　واہ علامۂ زگیتی رفت

چمن اشتیاق وصلت را — گل بارنگ و بو مبارک باد
بزم امید کامرانی را — ساقی ماهرو مبارک باد
طالعت باد اینچنان که بود — بر زبان عدو مبارک باد
نوش باد آنچه ریخت ساقی دہر — لب جام و سبو مبارک باد
باد وصل عروس مایۂ عیش — وہمہ آبرو مبارک باد
بسرور و طرب ولایت گفت — طاق جفتے بتو مبارک باد

۱۲۸۱

(۲۵)

ایضاً برائے قبہ مولانا محمد عبدالوالی قدس سرہ بایمائے مولانا محمد عبدالرزاق فرنگی محلی و این تاریخ بہ تعمیہ چہار عدد گفتہ شدہ بود بدینگونہ

رقم زد سال تعمیر از سر دل — فلک مانا حصار رحمت حق

وہمچنین کندہ گشتہ و بر پشت مقبرہ نصب شد بعدہ تعمیہ خارج کردہ آمد

چو عبدالوالی پیر طریقت — کہ مرد راہ بود و شیخ برحق
با نوار الحق و عبدالحق بود — رشاد و بیعت و ارشاد مطلق
بیا رامید در پہلوی ایشان — بفردوس برین بخشید رونق
بہ پیوند خلافت عبدرزاق — کہ از فیضش معانی شد محقق
بطرح گنبد عالی فلک را — حباب آسا در آب افگند زورق
دل از دست ولایت رفت چون دید — حصارے ہمچو گردون معلق
رقم زد سال تعمیر مبارک — فلک دامان حصار رحمت حق

۱۲۸۱

(۲۶)

برائے قبہ جناب قبلہ و کعبہ حضرت محمد حفیظ اللہ شاہ قدس سرہ در بنیاد اول

(۲۳) ایضاً

سرو گلزار دین خلیل احمد | آنکه در مردمے بود شہرہ
کتخدا شد بطالع نیکو | در شرف برد از حمل چہرہ
سال فرخندہ اش ولایت گفت | کہ ہمایون بمشتری زہرہ

۱۲۵۲

(۲۴) ایضاً برائے چاہ

چون سید سرفراز آل حیدر | این چشمہ خیر کرد جاری بجہات
بنوشت بایماش ولایت تاریخ | چاہے شیرین و نور از آب حیات

۱۲۸۱

ایضاً برائے دیوان نعت حکیم سید محمد اسحاق موہانی بفرمائش جناب مولوی محمد احسن

(۲۵) در مثنوے

آنکہ نامش محمد اسحاق است | در افاضت وحید آفاق است
متخلص بحاذق از حکمت | متحقق چو طوسی از فطرت
اوستادش یگانہ ہر فن | متعارف بمولوی احسن
مبتدی را بہ فیض پنہانی | میکند انوری و خاقانی
رودکی را نبود این پایہ | عنصری ہم نداشت این مایہ
چون ولایت شنید گفتہ او | گوہر نظم دید سفتہ او
گفت تاریخ این نمیقہ نعت | طرفہ رنگینے حدیقہ نعت

۱۲۸۱

(۲۶) ایضاً برائے کتخدائی

اے تو در مردمے چو مردم طاق | بتو جفت نکو مبارک باد

(۳۱)

ایضاً برائے وفات بفرمایش بہ شمار سال یکہزار و دو صد ہشتاد سہ ہجری

رخت بر بست محمد مرزا آنکہ بادا ارم ارامگہش
گفت برجستہ ولایت تاریخ جا بفردوس خدایا بدہش
۱۲۸۳

(۳۲) ایضاً برائے مسجد بفرمایش

بناے کعبہ اول ز خلیل و ثانی از احمد ادا شد ہر دو سنت بالیقین از مسلین اینجا
ولایت گفت تاریخ مرمت حسب فرمایش تعالیٰ شانہ اللہ اکبر مسجد زیبا
۱۲۸۳

(۳۳)

ایضاً در وفات جناب ماموں صاحب قبلہ مرحوم حکیم مولوی ہدایت اللہ صاحب

اجل آمد ہدایت اللہ را رفت علامۂ ارسطو فن
آہ کز رحلتش ولایت را دل و جان گشت مبتلائے محن
کلک حسرت نوشت تاریخش بر فلک رفتہ آن مسیح زمن
۱۲۸۳

(۳۴) ایضاً در تقرر وظیفہ خود

شرف الدین کہ ظہیر شرف است سعی فرمود بصد غمخواری
تا ز آغاز ستمبر باز است باب روزینہ بلطف باری
گفت ہاتف بہ ولایت کہ بگو بخششم شد ز سر نو جاری
۱۲۸۳

(۳۵) ایضاً بحساب عیسوی

حق است ولایت آنچہ من یافتہ ام دانستم و نور دین شرف الدین

آن عارف معروف حفیظ اللہ اکمل | ہم قبلۂ دین بودہ و ہم کعبۂ دنیا
با خلق حق بود خلیلے و جلیلے | بر سنگ درش بوسہ زدن جائز و زیبا
کردہ بنا روضہ آن شیخ حرم دار | بے رشتۂ مطاقیست بسے باکدلان را
آن کس کہ بنا ساخت سرفراز رئیس است | معلوم کند نام بلندش دل دانا
دل گفت ولایت کہ بگو سال بنائش | ہذا حرم اللہ لمن طاف دوا عا

۱۲۸۲

(۳۹) برائے وفات بقریالیش

سوئے عقبیٰ شد عبید اللہ شاد | آہ از بیتابی یاران وے
مصرع تاریخ او گفتم عزیز | شیخ برحق بود و زاہد بود وے

۱۲۸۲

(۲۷) در وفات بہ شمار یک ہزار و دو صد ہشتاد و دو ہجری بقریالیش

ازدار فنا رفت محمد مسعود | مقرون بعطائے حق عطائے او باد
سالش بہ ولایت حزین گفت سروش | بس باغ جنان مدام جائے او باد

۱۲۸۲

(۳۸) ایضاً برائے کتخدائی بقریالیش مولوی عزت علی صاحب

مہ اوج شرف امیر حسن | کہ فروغش عیان بود ز جبین
طالع او بلند چون خورشید | پرتو او زمان گرفت و زمین
بوئے خلقش بجار سوئے جہان | رفتہ ہر جا چو نکہت نسرین
کتخدا شد بطالع نیکو | ہمچو سعدین شد بہ بخت قرین
اے ولایت سروش با من گفت
جلوۂ مشتری بہ زہرہ ببین

گفت سال ولادتش الہام غیبی زپے او | زبرج حمل شد ساطع آفتاب جلال

۱۲۸۴ھ

(۴۰) ایضاً برائے مسجد بفرمائش

مسجد کہنہ از مرمت نو | زینتے یافت فاز تقلب لعرب
اے ولایت رقم زدم تاریخ | واسجد الحق و اقترب لعقرب

۱۲۸۴ھ

(۴۱) دیگر در وفات شمار یکہزار و دو صد ہشتاد و پنج ہجری بفرمائش

مولوی نادر الزمان افسوس | خوابگاہے زخاک پاک گزید
شب بست و نہم زماہ صیام | سوے فردوس پاک خیمہ کشید
حبذا فاضلے بعلم و عمل | آنکہ لوتے بدامنش نرسید
مرد دیندار بود و نیک صفات | آنکہ آمد سعید و رفت سعید
ہاتفے گفت سال او بعزیز | جان دین در بہشت آرامید

۱۲۰۵ھ

(۴۲) در وفات والد مغفور بشمار سال یکہزار و دو صد ہشتاد و ہفت ہجری

شد ز دنیا والدم یحیی علی | منشی ابن منشی و خان ابن خان
در شب آدینہ پیش از وقت فجر | ہشتم از ماہ مبارک ناگہان
گفت سال او ملک با من عزیز | بود دایم باخدا شد در جنان

۱۲۸۷ھ

(۴۳) ایضاً در وفات حضرت مرشد پاک قدس سرہ

خادم صفی مرشدنا و شیخنا | کنت لسانی بجوار قاتہ
اذ جاء داع فاجات امرہ | اہلا وسہلا مشاہداتہ

---

[1] وزن قطعہ بحر رجز مسدس مطوی مخبون مستفعلن مفتعلن مفاعلن ۱۲

الرزق علی اللہ حقے ثابت کرد — از نور یقین چشم دلم شد روشن
تا یافتم آغاز تتمہ آخر — چون وعدۂ حق رسید بے رنج و محن
گفتم بحساب عیسوی تاریخش — ثابت شدہ حقے بوصول نشمن
۱۸۶۶

(۳۶) برای باغ بفرمایش

سرافراز حیدر کہ سرسبز باد — نشاند این درختان سرسبز را
ولایت رقم کن تاریخ آن — بیا و ببین باغ مینو نما
۱۲۸۳

(۳۷) ایضاً برای طبع

چون نگارستان منقش انطباع — یافتہ اشعار احسن حسن رنگ
حسن لفظ و حسن معنی شعلہ زد — تا بیفتاد آتش عشقے بسنگ
منطبع گشتہ بعینہ زود تر — خوش برآمد ہمچو تصویر فرنگ
با ولایت گفت سالش ہاتفی — طبع شد دیوان آنم بے درنگ
۱۲۸۳

(۳۸) ایضاً برای مجموعۂ واسوخت جناب منشی امیر احمد امیر مینائی بشمار یکہزار و دوصد و ہشتاد و چہار سال ہجری بفرمایش

شاعر بے بدل امیر احمد — سوز نظمش جگر و دلہا سوخت
سخنش جملہ آتش است ببین — دہ چہ مجموعۂ زیبے واسوخت
سال تکمیل آن ولایت گفت — شش صد بین کہ شش جہت را سوخت

(۳۹) ایضاً برای ولادت بفرمایش ۱۲۸۴

چو شد ولادت فرزند با ہزار شرف — کہ نیک باد و سعید و رشید با اقبال

(۴۹) دیگر

مرشد ما شد بفردوس برین ... از جدائی داد ما را درد ہا

سال او با گریہ گفتم ہم عزیز ... آہ ای وا شاہ خادم شد جدا

۱۲۸۷ھ

(۵۰) دیگر بہ شمار یک ہزار و نہ صد و بست و ہفت سمت

کنوار آمد و رفت روز نخستین ... بخلد برین مرشد پاک خوشخوی

عزیز جگر خستہ سمت رقم زد ... بشد شاہ خادم وے خداجوی

۱۹۲۷ء

(۵۱) ایضاً

مرشد ما حضرت خادم صفی درویش پاک ... رفت در خلد و جمال او نہان از دیدہ شد

مصرع تاریخ در سمت نوشتم اے عزیز ... آہ باز آہ آفتاب معرفت پوشیدہ شد

۱۹۲۷ء

(۵۲) دیگر بہ شمار یک ہزار و ہشتصد و ہفتاد عیسوی

چو اکتوبر آمد نہم روز رفت ... وے خدا سوے جنت یگاہ

دلم گفت سال مسیحی عزیز ... جدا شاہ خادم صفی گشتہ آہ

۱۸۷۰ء

(۵۳) دیگر بحساب ہجری

محرم سر خفی حضرت خادم صفی ... در دل او مختفی روشنی بامداد

رفت بفردوس پاک خفت در آغوش پاک ... جان ز غمش دردناک آہ ازین رویداد

ہر کہ بہجرش زیست دیدۂ او خون گریست ... آہ چہ پرسی کہ چیست رحلت او بہ نجداد

ہادی ما بود آہ عقدہ کشا بود آہ ... مرد خدا بود آہ آہ ز فوت مراد

نادی عزیز الملک لمن ‌ ‌ باللہ باقی ابدا بذاتہ
۱۲۹۷

(۴۴) دیگر

آمد از آسمان بلاے عظیم ‌ ‌ قطب آفاق رفت وا ویلاہ
گفت تاریخ فی البدیہ عزیز ‌ ‌ شاہ خادم صفی نماندہ آہ
۱۲۸۷

(۴۵) دیگر

رفت شیخ بالفردوس برین ‌ ‌ افتخار ما خلف با ما سبق
گفت سال انتقال او عزیز ‌ ‌ شاہ خادم باکمال از وصل حق
۱۲۸۷

(۴۶) دیگر

آفتاب معرفت پوشیدہ شد اندر زمین ‌ ‌ روز ہا از تیرگی گردید چون شب ہا سیاہ
مصرع تاریخ بشنو از عزیز دردمند ‌ ‌ شاہ خادم در حجاب و دل بجانے آہ آہ
۱۲۸۷

(۴۷) دیگر

مرشد انامے ما زین خاکدان ‌ ‌ دامن افشاندہ در فردوس زد
مصرع تاریخ او گفتم عزیز ‌ ‌ شاہ خادم با احد شد با احد
۱۲۸۷

(۴۸) دیگر

زین جہان شد حضرت خادم صفی ‌ ‌ وادریغا از غم و وا حسرتا
گوش کن تاریخ پر درد از عزیز ‌ ‌ آہ باز آ شاہ خادم پیشوا
۱۲۸۸

حضرت خادم صفی درویش پاک | آنکہ صیت او درا فواہ افتاد
شیخ با بود و نہایت مہربان | ہر مرید او فرہمند از مراد
ناگہان با ذات حق واصل شدہ | رو بسوے عالم بالا نہاد
دلبری فرمود و دل از ما ببرد | چون دلم با اوست باد اہر چہ باد
واقعی گفتم عزیز این واقعہ | جان بہ الا اللہ شیخ دہر داد
۱۲۸۷ھ

(۵۹) ایضاً

شاہ خادم صفی کہ مرشد ماست | رحلتش داغ ہجر بر دل زد
گوش کن سال تاز لیش ز عزیز | قد بقی شیخنا علا ابد
۱۲۸۷ھ

(۶۰) ایضاً در عربی

مرشدی قد اجاب القضا بہ | وجفانی فراقہ تمادی
قلت بالنص عامہ کعزیز | ادخلی جنتی بملک عبادی
۱۲۸۷ھ

(۶۱) ایضاً

خادم صفی شیخنا فاز العلی ابداً | طوبے لنا کالولا الحب باقیہ
تاریخہ من عزیز استمع اسفاً | شیخی اجاب السلف فالعین باکیہ
۱۲۸۷ھ
کررتہ سحاب فی الخیال معاً | الداج طال لنا الشمس غافیہ
۱۲۸۷ھ

(۶۲) دیگر برائے وفات

---

۵۸ بحر خفیف مسدس مخبون فاعلاتن مفاعلن فعلاتن ۱۲
۵۹ مستفعلن فاعلن مستفعلن فعلن بجا سے مستفعلن مفاعلن و بجائے فاعلن فعلن درست بحر بسیط مخبون ۱۲

جان عزیز خراب کرد سفینش حساب ‌‌ ‌‌ شد زمین آفتاب پردہ نمود از سوا

۱۲۶۷ھ

(۵۴) ایضاً

ولے پاک ہمہ نور حضرت خادم ‌‌ ‌‌ برفت حالی و بر جان ما بلا آمد
درون سینہ زتاب غمش فتاد آتش ‌‌ ‌‌ زمانہ بر رگ دل نشتر فراقش زد
نوشت مصرع تاریخ او عزیز بفور ‌‌ ‌‌ شد آفتاب فلک در زمین بمہدا بد

۱۲۸۷ھ

(۵۵) ایضاً

درویش یگانہ شاہ خادم ‌‌ ‌‌ بکشاد قدم ببست محمل
ایکاش ندیدمے من آن روز ‌‌ ‌‌ کاین نازلہ چرخ کرد نازل
تاریخ غمش عزیز بنوشت ‌‌ ‌‌ با ذات قدیم و پاک واصل

۱۲۸۷ھ

(۵۶) ایضاً

شاہ خادم صفی ولی اللہ ‌‌ ‌‌ قد تلقے بجنت الماوے
قلت بالفکر عامۃ کعزیز ‌‌ ‌‌ او صل اللہ شیخنا بلقا

۱۲۸۷ھ

(۵۷) ایضاً

حضرت خادم صفی سر خفی ‌‌ ‌‌ رحلت او کرد ختہ یک بیک
رفت از گیتی بفردوس برین ‌‌ ‌‌ بے تامل چون نگاہ از مردمک
مصرع تاریخ بنوشتم عزیز ‌‌ ‌‌ شب شد و آہ آفتاب فلک

۱۲۸۷ھ

(۵۸) ایضاً

(۶۶) دیگر

ان ہذا احرم فی بلدہ ۔۔۔ قرۃ العین لعین الناظر
قلت تاریخ بنا رکعزیز ۔۔۔ قبۃ الخادم نور الزائر
۱۲۶۶

(۶۷) دیگر برائے وفات حضرت شاہ نوازش محمد صاحب سجادہ مخدوم شاہ صفی قدس سرہ بشمار یکہزار و دو صد و ہشتاد و نہ ہجری

بود آدینہ دوم روز از رجب ۔۔۔ کز جہان بربست ناگہ محملے
جانشین شیخ دین عبد الصمد ۔۔۔ آن نوازش با محمد واصلے
گفتہ شد سال وفات او عزیز ۔۔۔ آہ شیخی بیر و صاحب دلے
۱۲۸۹

ایضاً در وفات جناب ماموں صاحب حکیم محمد تقی مرحوم بشمار یکہزار و دو صد و نود سال ہجری در مثنوی

(۶۸)

آن محمد تقی از نسل صفی آبائش ۔۔۔ قصبۂ خاص صفی پور بود ماوائش
بود با علم و طبیب و نکوکرداری ۔۔۔ یافتہ عہدۂ تحصیل زر سرکاری
دفعۃً پیک اجل آمد و رحلت فرمود ۔۔۔ ہر یکے را چو عزیز از غم او جان فرسود
ہر کہ این واقعہ بشنید بگفتا صد حیف ۔۔۔ دور ز ابنائے وطن رفت ز دنیا صد حیف
۱۲۹۰

(۶۹) دیگر برائے ختم بنیاد روضہ حضرت مرشد پاک قدس سرہ

مرشد ما حضرت خادم صفی ۔۔۔ منزل او شد بفلک ہمقرین
گفت عزیز از پے ختم بنا ۔۔۔ قبۂ پر نور شہنشاہ دین
۱۲۹۰

یارب چو جوان گذشت عبدالواے | باخوشحالی بود بجنات الخلد
گفتم عزیز مصرع تاریخش | عبدالواسے بود بجنات الخلد

(۶۳)

براے گنبد حضرت مرشد پاک بشمار یکہزار و دو صد و ہشتاد و ہشت ہجری ۱۲۸۸

شاہ خادم آفتاب عشق بود | ساطع و لامع منور ایزدی
عین حشمت چودہری خصلت حسین[۱] | صاحب عظمت بفضل ایزدی
گشتہ از مرشد مخاطب با اسد | برگزیدا للہ تا شد مہتری
زوجہ خوش نیتش مقبول شاہ | منتہی با ہمت او مبتدی
بر مزارش ساخت زیبا گنبدی | گنبد نیلے بہ پیش او ردے
و بشارت را با بعد ضم کنی | ہست نام نہتم گر بجروے
گفت تاریخ بناے آن عزیز | روضہ سلطان دین احمدی
۱۲۸۸ء

(۶۴)

## دیگر

مرشد والاے ما خادم صفی ست | در گہش برتر ز درگاہ ہمہ
گفت سال روضہ پاکش عزیز | قبہ خادم صفی شاہ ہمہ
۱۲۸۸ء

(۶۵)

## دیگر

شیخ ما خادم صفی محبوب پاک | سر حق در سینہ او مختفی
سال طرح گنبدش گفتم عزیز | قبہ شاید و لے خادم صفی
معشوق ۱۲
۱۲۸۸

[۱] بیت اول و بیت ثالث این قطعہ مبدل گشتہ ۱۲

(۷۴) دیگر برائے طبع دیوان حضرت مرشدی و مولائی قدس سرہٗ

نیک محضر خود بہری خصلت حسین — نقش طبع لبست بہر منفعت
مصرع تاریخ ان گفتم عزیز — طبع گردانید قال معرفت

۱۲۹۱

(۷۵) دیگر

مرشد ما حضرت خادم صفی ست — بین کہ بردازحال قال او سبق
گفت ہاتف سال طبعش اے عزیز — نظم مطبوع ولی ہادی حق

۱۲۹۱

(۷۶) دیگر برائے روضہ مقدسہ حضرت شاہ محمد حفیظ اللہ قدس سرہ در مثنوی

گنبد ثانی بنا شد واہ واہ — چون فلک با ارتفاع و عز و جاہ
زوجۂ خوش نیت خصلت حسین — عمر تہا ثانیا کالفرقدین
نام آن مقبول حق مقبول شاہ — مرقدا فیہا المحبوب الالہ
آن حفیظ اللہ شہنشاہ ولی — مرشدی حقا لاجابی ولی
گفت تاریخش عزیز مضطرب — روضۃ فیہا جمال للمحب

۱۲۹

(۷۷) دیگر در مثنوی

اسد اللہ شاہ نیک نہاد — عرف خصلت حسین مرد جواد
زوجہ اش ساخت با کرامت و جاہ — گنبد شیخ دین حفیظ اللہ
آمد و گفت ملہم ملکی — منزل وجد روضۂ فلکی
گفت دیگر عزیز ناگاہے — گنبد مرشد شہنشاہے

۱۲۹۱ ۱۲۹۱

(۷۰)

دیگر

بے ادب پا منہ درین روضہ | و ستمع لا فلاح للہ ثم
انما کعبۃ زوار | زر و طف بالدوام کالمحرم
تعد لقد ارخت ثانیا گہ عزیز | مرحبا نو قبۃ الخادم

۱۲۹۰

(۷۱)

دیگر

کملت روضہ قدس تبزین | فقل القادم اقدم مکارم
عین العام و ارخ کعزیز | بجمال بنیت قبۃ خادم

۱۲۹۰

(۷۲)

دیگر

قبہ بس دلپسند ہمچو فلک شد بلند | میشوم اندوہمند چون کنم آنسو نگاہ
ختم بنایش عزیز کن ز کلام تمیز | گنبد خادم صفی شاہ جہان واہ واہ

۱۲۹۰

دیگر در وفات لشمار یکہزار و دو صد نود و یک ہجری بفرمایش منشی کرامت علے صاحب وکیل اوناوی

(۷۳)

شد آغا احمد شیراز مسکن | کہ دل بیتاب مے گردد زیادش
چہارم از جمادی الآخرہ حیف | ز دنیا نوبت رحلت فتادش
در آغاز شب یکشنبہ ناگاہ | مشیت جاے در فردوس دادش
عزیزا مصرع تاریخ گفتم | بخلد آرامگاہ نیک بادش

۱۲۹۱

۵ وزن قطعہ بحر رمل مسدس مجنون فعلاتن ششش بار ۱۲

بجه پنجم خجسته شهر بود　　　از مه ذیقعده بسوز و گداز
نامور پارسی که در نام اوست　　　حیدر و در اول او سرفراز
روز دیگر خفت به مهد زمین　　　حیف رئیس همه تن امتیاز
مصرع تاریخ نوشتم عزیز　　　سید یکتا بارم سرفراز
۱۲۹۶

(۸۳) تاریخ ولادت فرزند ارجمند صاحب سجاده سلون

ببخشید حق شاه مهدی عطا را　　　مرادی که از خورمی شکرها کرد
خجسته جگربند پاکیزه گوهر　　　خوش آبی که خود آبرویش بنا کرد
شگفت از طرب خاطر دوستانش　　　خدا پیش بر او فضل ناانتها کرد
قرین است با فرخی طالع او　　　زمانه به پیمان بخشش وفا کرد
عزیزا بگو تهنیت چون خلیلش　　　کرامت چه پورے مهیا کرد
مسیحے و فضلی نما طراف لشمر　　　که گوینده هر یک تهنیت ادا کرد
۱۲۹۶

(۸۴) برای بنیاد دروازه خانقاه حضرت مرشد پاک قدس سره بشمار یکهزار
و دو صد و نود و هفت هجری

چو این درگاه والا شد مرتب　　　بشان عالی از ورتا بدیوار
عزیز این مصرع تاریخ گفتم　　　در خادم صفی بادا با انوار
۱۲۹۷

(۸۵) ایضاً

خصلت حسین خوشخو با حسن خلق یکرو　　　کرد این مکان چو بنواز زیر تا ببالا
تاریخ باب عالی گفتم عزیز حالی　　　درگاه پاک خادم بادا ایشان والا
۱۲۹۷

(۷۸) دیگر در وفات پر اندوه برادرم حضرت شاہ الطاف محمد قدس سرہ

سجادہ نشین مخیم الطاف محمد | شد جانب فردوس و دلم خستہ شد از دو
در فکر عزیز آمده این مصرع تاریخ | الطاف محمد بجد اجبارم کرد

۱۲۹۱

(۷۹) برائے حسینیہ بفرمائش بحساب یکہزار و دو صد و نود و دو ہجری

قاسم علی علم چو نشان علی حسین | زد شد کرم حسین چو جان علی حسین
پورش چو ساخت روضہ زیبا عزیز گفت | زیب زیارت و ہمہ شان علی حسین

۱۲۹۲

دیگر برائے مسجد بشمار یکہزار و دو صد و نود و چہار ہجری بفرمائش در بحر رمل

(۸۰) مسدس سالم بہ شش فاعلاتن

حبذا محراب گاہ اہل تقوا | ہمچو کعبہ ساختندش بار دیگر
گفت تاریخ بنائے آن عزیزیہ | وہ خوشا جائے سجود اللہ اکبر

۱۲۹۴

(۸۱) برائے مکان بفرمائش بشمار یکہزار و دو صد و نود و شش

این خانقاہ والا تعمیر گشت از سر | آباد باد یا رب از خادمان ذی جاہ
چون ختم گشت بنیہ گفتم عزیز سالش | کرد این بنا چہ باشان سید وصی علی شاہ

۱۲۹۶

(۸۲) دیگر برائے وفات بفرمائش

---

؎۱ میر علی حسین فرمائش کردند کہ از چہار مصرعہ زاید نبود و نام پدر من و جد من از بیان ممتاز گردد و نام من در ردیف ہر جا بیاید و واقعہ از دست رزدود شخرجہ و تعمیہ باشد ۱۲

شکر ایزد کہ بنور الحسن ایزد بخشید — نور عینے کہ بود لائق صد بار دعا
از پئے خرمیش گفت چہ تاریخ عزیز — بکند حق بتو فرزند مبارک آمد

۱۲۹۷

(۹۲) دیگر برائے طبع دیوان

چون جناب بشارت اللہ شاہ — زانطباع کلام بست خیال
سال تاریخ ان نوشت عزیز — نظم مطبوع ہے[۱] دلیل کمال

۱۲۹۷

(۹۳) در وفات جناب شاہ حسین عطا صاحب سجادہ نشین سلون علیہ الرحمۃ

شاہ ذی مرتبت حسین عطا — رفت ناگاہ سوے خلد نعیم
گفت سالش ملک بگوش عزیز — جاے حق یافت در جوار کریم

۱۲۹۷

(۹۴) برائے طبع ملفوظ بفرمایش کہ طبع نشد

زہے ملفوظ پاک مرشد ما — در اطراف جہان از طبع شایع
رقم کردم عزیزا سال طبعش — زہے ملفوظ مطبوع طبایع

۱۲۹۷

(۹۵) دیگر برائے مکان بفرمایش

چودھری نصرت علی ذیجاہ دام اقبالہ — ساخت این زیبا مکان عمدہ چون مشکوی
گفت از بہر اے او تاریخ تعمیرش عزیز — باد معمور این عمارت از مکین و زیب جا

۱۲۹۷

(۹۶) برائے غرق ہر دو پسر قاضی رحمت اللہ داروغہ بفرمایش در مثنوی

[۱] ہے در زبان دری و ہندی یکمعنی ہست ۱۲

(۸۶) ایضاً

این خانقہ گہ گشت مرتب زہر جہت | چون کعبہ سجدہ گاہ بود از برای ما
گفتم عزیز مصرع تاریخ باب پاک | درگاہ شاہ مرشد باقی بنای ما

۱۲۹۰

(۸۷) دیگر

این خانقاہ روشن با رنگ و بو چو گلشن | شد جای دردناکان ماوی سینہ چاکان
گفتم عزیز سالش گشتہ از خیالش | درگاہ شاہ خادم با زیب جای پاکان

۱۲۹۷

(۸۸) دیگر

شد این خانقاہ مقدس مرتب | زہی پاک درگاہ کامل فقیرے
عزیزا نوشتیم تاریخ با بش | در پاک خادم صفی پاک پیرے

۱۲۹۷

(۸۹) دیگر

گر آید بوسہ بر این آستانہ | گر آید خدیوے بر شاہ خادم
نوشتیم سال بنایش عزیزا | زہے پاک کعبہ در شاہ خادم

۱۲۹۷

(۹۰) دیگر

بے خصلت حسین و ہمتش کز نیت پاکش | مرتب شد بصد زینت چنین پاکیزہ درگاہے
بیزا از پئے تاریخ گفتم مصرع تازہ | زہے شان جناب قبلۂ دین و شہنشاہے

۱۲۹۷

(۹۱) دیگر برای ولادت

(۹۸) برای سنه تصنیف کتاب [illegible] بشمار یکهزار و دوصد و نود و نه هجری دیگر برای

کتاب [illegible]

| | |
|---|---|
| [illegible] است | [illegible] عشقی دار دنیا تنها |
| [illegible] | که درتنها سفر باید روا تنها |
| کتاب [illegible] دعوات | فراهم کرد با عنوان آنها |
| [illegible] | مفید خاص و عام از حسن بیانها |
| [illegible] لیقش نوشتیم | کتابی عین حکمت راز جانها |

۱۲۹۹

(۹۹) برای وفات بشمار یکهزار و دوصد و نود و نه هجری بفرمایش

| | |
|---|---|
| نوبت شد [illegible] ارجمند علی | بهر تاریخ دل خراشیدیم |
| ناگهان خود زبان حالش گفت | زیست ارجمند گردیدم |

۱۳۰۰

(۱۰۰) برای وفات بفرمایش

| | |
|---|---|
| قاضی روشن گهر منصب علی | کآبروی داشت از جود و کرم |
| پیر او از حلقه پیران چشت | شاه مین الله شیخ محترم |
| مرشد او حضرت خادم ضعیف | مروج صاحب قلم نو قدم |
| گفت تاریخ وفات او عزیز | رفت ناگاه از اجل اندر ارم |

۱۳۰۰

(۱۰۱) برای ولادت به شمار یکهزار و سه صد یک هجری بفرمایش

| | |
|---|---|
| نعمت علی که داشت امیدی ز کردگار | طفلی سعید یافت مبارک [illegible] |

شکستی ای فلک از کینه ناگاه — دل قانعی شهٔ رحمت [illegible]
شکیبائی و هدیزدان باکش — که کردی پیشتر از رنگ نقاش
گزین داروغهٔ شارع که پنور — بود درگاه بهشت از خدا بیچ جور
سافروشش مقیم اندر صفی پور — کما از اصلاع انام است مشهور
فرستادی ز بحر گنگ سیلی — که سیلی میزد از هر سو بنیت
دو پورش را بفگیندی بدریا — ز شور ما جرا خون گشت دلها
کلان احمد حسین و نام اصغر — ندارد جز محمد فرق دیگر
یکی اندر شباب هفده سال — یکی کمتر دو سال و هر دو خوش قال
ز نصرانی و تازی بهره اندوز — بدرس فارسی شاغل شب و روز
خرد چون فکر نام جد شان کرد — عنایت را باسم ذات آورد
دوشنبه بود و بست و یکم روز — مه شوال و شام روز جانسوز
بدریای شهادت غرق گشتند — بیکجا متصل بی فرق گشتند
سیوطی گفته نزع این شهیدان — بود از آبرو بر دست یزدان
چو کم گردید لختی جوش ماتم — شد آشوب درونش پارهٔ کم
زبان تر کرد تا تاریخ گویم — که چون شد آب جوشش روبرویم
عزیزا مصرعی گفتم به تعدید — دو گوهر ته نشین آب گردید

۱۲۹۶

(۹۷) برای وفات بشمار یکهزار و دوصد و نود و هشت هجری بفرمایش

آن سید بزرگ ز آل بتول پاک — ناگاه رخت بست و سپردند در زمین
تاریخ انتقالش کردم رقم عزیز — نعمت علی بعالم باقی بشد بدین

سنه ۱۲۹۸

(۱۰۶) برائے ولادت بفرمایش منشی کرامت علی صاحب وکیل

سپہر جاہ بعہد کلب علی خان میرزا | طالع بکام خویش ز ایام یافتہ
گفتم عزیز سال ولادت بہ تہنیت | فرزند ارجمند نکونام یافتہ

(۱۰۷) برائے باغ بحساب عیسوی یکہزار و ہشتصد و ہشتاد و چہار مطابق سنہ دو ہجری (۱۳۰۲ھ) بفرمایش

چہ باغ آراستہ نصرت علی خان | کہ گردد بورا و عزت علے شاد
مسیحے سال او گفتم عزیزا | ز عزت باغ رنگینے گل باد

(۱۰۸) دیگر برائے عقد نکاح سہ پسر یک جلسہ شمار (۸۸۴) یکہزار و صد و سہ ہجری

رئیسے ہست در سندیلہ کامش | محمد با عظیم آمد ز پیوند
گرامی تمام پردار نیاگان | کہ دلہا از دہش دار د ذرہ مند
سہ پور خویشتن را کتخدا کرد | بہر جانب ز عشرت غلغل افگند
محمد جان و احمد جان علیجان | شدند از کتخدائی ہر سہ خرسند
عزیزا تہنیت گفتم بتاریخ | مبارک طرز سہ جشن سہ فرزند

۱۳۰۳ھ

(۱۰۹) برائے وفات بفرمایش

امداد علی بزرگ نامے | ناگاہ فشاند از جہان دست
گفتیم عزیز سال فوتش | امداد علے وسے بخلد رست

۱۳۰۳ھ

گفتم عزیز مصرع سال ولادتش　　فرزند ابسعد بود نیک نهتے

۱۳۰۱

(۱۰۲) برائے مسجد بفرمایش

مرد سالک مولوی عبد الشکور　　پنج نوبت بر سر گردون نواخت
گوش کن تاریخ ترمیم از عزیز　　عیدگاہ پاک نیز پاکیزہ ساخت

۱۳۰۱

(۱۰۳) برائے فتح روبکار مسجد بفرمایش

بحمد اللہ شد نداز فتح مسجد　　گروہ اہل سنت سبب فتح
عزیزا مصرع برجستہ گفتم　　مکان فتح مسجد فتح باب

۱۳۰۱

(۱۰۴) برائے وفات بفرمایش

الامان صد الامان از وفات صبح و شام　　الحذر صد الحذر از ہر سفید و سیاہ
ہمہ چہ اندر پردہ دار داین سپہر نیلگون　　چون برون آرد طلسمے خیرہ گردد ندنگاہ
پنجشنبہ چاردہ بہ بیم از ماہ صیام　　رفت از دنیا بزرگی حق پرستی دین پناہ
عمدہ درویشے و فرد کامل صاحبدلے　　تارک دنیا بزہد واز غنا گردیدہ شاہ
مصرع تاریخ او در فکر مت آمد عزیز　　شاہ امیر الدین زاہد با خدا بودہ آہ

۱۳۰۱

(۱۰۵) بفرمایش برائے مکان قبر بشمار یکہزار و سہ صد و دو ہجری

چون بپایان آمد این زیبا بنا　　در جوار گنبد سلطان راہ
بے تامل گفت تاریخش عزیز　　خاص کنج مدفن محبوب شاہ

۱۳۰۲

(۱۱۳) برائے قبۂ ثانی متصل قبہ جناب شاہ صاحب قبلہ و کعبہ حضرت محمد حفیظ اللہ شاہ قدس سرہ بفرمائش جناب امیر اللہ شاہ صاحب

ختم شد تعمیر این زیبا عمارت در سہ بار | بنگر د تاریخ بشنو از عزیز سنجیدہ گوے
سر فراز حیدر و ثامن علی خصلت حسین | این دو گنبد را بنا کردند تن تا مجوے

۱۳۰۴

(۱۱۴) برائے وفات بفرمائش

رفت از گیتی عباد اللہ شاہ | صدمۂ ناگاہ بر دلہا گذشت
گفت سال انتقال او عزیز | جنت اعلےٰ بدو آباد گشت

۱۳۰۴

(۱۱۵) دیگر بفرمائش

ہیہات ز گردش زمانہ | کز حادثہ کرد خستہ عالم
بشنو ز من اے عزیز تاریخ | ای واے کجا ظہور عالم

۱۳۰۴

(۱۱۶) در وفات والدہ ماجدہ مرحومہ مغفورہ

دریغا کہ شد مادر مشفقہ | عزیزا ز غمش خون دل می خورم
دہم روز ذیقعدہ وقت عشا | شب روز شنبہ رفت از برم
رقم ساختم مصرع سال او | بجنات با نور شد مادرم

۱۳۰۴

(۱۱۷) در وفات مولانا عبدالحی لکھنوی فرنگی محلی رحمۃ اللہ علیہ

فاضلے یکتائے دوران در علوم عقل و نقل | سوے جنت رفت و خالی گشت گویا لکھنؤ

(۱۱۰) برای طبع مرآة الصنایع

عبدالرزاق شاعر نکته شناس　　وز خنده صفت محب مصطفوی

دهلی مسکن ز تاجران نامی　　دولتمندی فدای دین نبوی

سعی قاسم به طبع این نسخه نعت　　مشکور ز لطف او به تقدیر قوی

گر در تو ز مردمی نشانیست عزیز　　باید که ز شکر هر دو غافل نشوی

زین پس آن به که سال طبعش گویی　　مطبوع سخنوران عالم نبوی

۱۳۰۴

دیگر برای عقد عروسی به شمار یکهزار و سه صد و چهار هجری بفرمایش

زهی سید سخاوت حیدر ما　　که داد همت از عقد پسر داد

مبارک افتخار حیدرش را　　شد از همخوابه روشن گهر شاد

عزیزی تهنیت گو شد بتاریخ　　عروسی فرخ و زیبا بداماد

سنه ۱۳۰۴

(۱۱۱) برای وفات بفرمایش

در شب آدینه بستم در رجب　　سوی جنت رفت مقبول اله

مصرع تاریخ او گفتم عزیز　　با خدا اقرب حبیب الله شاه

سنه ۱۳۰۴

(۱۱۲) دیگر برای عقد نکاح

چو شد امتیاز احمد ز عقد شاد　　بآیین زیبا بقانون نیک

عزیزا نوشتیم تاریخ آن　　چه داماد نامی چه خاتون نیک

سنه ۱۳۰۴

(۱۲۲) برائے تحفظ از غرق دریا

راجہ بلقب سید عالی نسب    کز خلق نکو عزیز دلہا آمد
نامم والاے اخضنفر جبین    معروف بچار سوے دنیا آمد
چون غرق شد و معاً برآمد سالم    آب رفتہ بجوے یکجا آمد
شکرے بشمار موجہا و قطرات    از خوبی ماجرا کہ پیدا آمد
تر کرد زبان روان بتاریخ عزیز    روشن گوہر برون دریا آمد

نوراً ۱۳۰۵

(۱۲۳) برائے وفات بشمار یکہزار و سہ صد و شش ہجری بفرمایش

چہارشنبہ دو ز محرم روز ک بست و ششم    از قضاے ایزدی ہنگامہ برپا شد
گفت تاریخ وفاتش ہاتف غیبی عزیز    زوجہ منشی شجاع الدین سوے بالا شد

۱۳۰۶

(۱۲۴) برائے عقد بفرمایش

مبارک بہ نصرت علیخان بہادر    کہ آراست بزمے چو فرخندہ مینو
ز تزویج عزت علی گشت فارغ    کہ فرزند او ہست و خوشخوے و نیکو
عزیزا نوشتیم تاریخ وصلت    زہے کتخدائے زہے عقد دلجو

۱۳۰۶

(۱۲۵) برائے ولادت بفرمایش

آنکہ نامش بہار خان آمد    پسر نیک ایزدش بخشید
گفت تاریخ او عزیز بفور    ولد نیکبخت ولد سعید

۱۳۰۶

(۱۲۶) برائے طمع

مصرع تاریخ او برجستہ بنوشتم عزیز　　دل بداغ از مولوی عبد الحی یو آد

۱۳۰۷

(۱۱۸) دیگر برائے وفات بشمار یک ہزار و سہ صد و پنج ہجری

ہمنشین شفیق و مونس　　بجنان رفت از جہان ناگاہ
بنوشتم عزیز تاریخش　　آہ آہ از بشارت اللہ شاہ

۱۳۰۵

(۱۱۹) دیگر برائے کتاب بفرمایش

عین تحقیق شاہ عین اللہ　　بصفاتش غنی و صافی
سالک مسلک خدادانے　　بطریقت وفی و ہم وافی
از پئے طالبان و معتقدان　　کرد تالیف عمدہ و کافی
مصرع سال طبع گفت عزیز　　باد اسرار خادمے صافی

سنہ ۱۳۰۵

(۱۲۰) برائے چاہ بفرمایش

چاہ پختہ ساختہ سردار خان بر شاہراہ　　خیر جاری و روان بخشِ پر آب و پاکتر
گوہر تاریخ او با ابر و سفتم عزیز　　جوے شیرین چشمہ پاکیزہ چاہ چون نہر

سنہ ۱۳۰۵

(۱۲۱) دیگر برائے ولادت بفرمایش

چون مجتبیٰ حسین بگیتی وجود یافت　　شد مرتضیٰ حسین بصد گونہ شادمان
ذیحجہ بود و ہیجدہم روز کاین پسر　　دادش خدائے پاک کہ خوش باد جاودان
گفتم عزیز مصرع سال ولادتش　　فرزند ارجمند زہے حج پدر نشان

سنہ ۱۳۰۵

عزیز حزین گفت تاریخ رحلت　　برحمت شد روز آدینہ ناجی
۱۳۰۶

(۱۳۱) براے تالیف بفرمایش

چو حامد علی خان نوشت ابن لیلہ　　ہما نا سیاہی بہ عنبر سرشتہ
خرد گفت تاریخ ختمش عزیزا　　عجب قصہ نو از اردو نوشتہ
۱۳۰۶

(۱۳۲) براے مکان عزاخانہ بفرمایش

چون بناشد این عزاگاہ امام محترم　　پیشواے قبلتین و ہادی دین و دول
ختم گشت از ریاست والہ ذکر حسین　　آنکہ نامش ہم از ین مداح گردد منجلی
گفت تاریخش بنام بانیش نورا عزیز　　یمن باد ادر زیارتگاہ مقصود علے
۱۳۰۶

(۱۳۳) براے بناے ثانی دروازہ خانقاہ حضرت مرشد پاک قدس سرہ

چون بہم باشید این درساختش بار دگر　　دیدہ ور صاحب ہنر نیکو سیر مرد فہیم
نام پردار وحید چو دہری خصلت حسین　　اول نامش محمد آخر نامش عظیم
گفتہ بودم قطعۂ اکنون دگر ہموزن آن　　قطعۂ ہذا ز رسم کردم بعنوان سلیم
قافیہ تبدیل کردم بہر اسم بانیش　　آگہے دادم کہ دیدہا سپے بد ہن مستقیم
مصرع تاریخ گفتم سے تکلف اے عزیز　　بہ ز اول اکمل و اعلی زہے باب عظیم
۱۳۰۶

(۱۳۴) دیگر

بناشد این در عالی دوبارہ　　کہ گردید از تجلی قلۂ طور
محمد با عظیم است اسم بانیش　　کہ صیتش رفتہ از نزدیک تا دور
عزیز این مصرعہ گفتم بتاریخ　　شہنشاہے جنابے بابش از نور
۱۳۰۶

کرد انتخاب شاہ خلیل احمد این کتاب — مطبوع خلق باد بہ تحسین دائمی
گفتم عزیز مصرع تاریخ طبع آن — مطبوع باد دائم اسرار خادمی

۱۳۰۶

(۱۲۷) برائے باغ بفرمایش

چو نصرت علی خان بہادر نشاند — درختان سرسبز با رنگ و بو
نوشتیم تاریخ ہجری عزیز — چہ باغ بہار و چہ گلہائے او

۱۳۰۶

(۱۲۸) دیگر

چو نصرت علی خان بہادر نمود — بصد رنگ سرسبز این باغ را
بگردش نشاندند با فتح باغ — بنام پسر ساختش دلکشا
رقم کرد سال مسیحی عزیز — بگلگشت باغ ملائک بیا
۱۸۸۹
سروش آمد و گفت دیگر بگوش — شد زیب گل فتح باغ از ہوا
۱۸۸۹
دگر گونہ تاریخ ہجری نوشت — چہ پر میوہ باغے از آباد ہا
۱۳۰۶
ترا دیدہ باز از قلم مصرعے — زہے باغ زیب و چہ آرام ہا
۱۳۰۶

(۱۲۹) دیگر عیسوی

چو نصرت علیخان بہادر بزیب — بیاراست این باغ رنگین بکار
چہ خوش گفت سال مسیحی عزیز — زہے فتح باغ از نسیم بہار

۱۸۸۹

(۱۳۰) برائے وفات بفرمایش

غلام رسول از کرمہائے مرشد — شد اندر حضورش بجنت بیاہی

---

۵۱ در مصرعہ چہارم رکن فاعلاتن سالم ۱۲

قلت بالفکر یا عزیز معاً | ہاتف واحدا بذات اللّٰہ
---|---

۱۳۰۷ھ

(۱۴۲) دیگر براے وفات

| | |
|---|---|
| مقبول شاہ زوجہ خصلت حسین بود | خصلت حسین راچہ کہ با فروجاہ رفت |
| شیخش فقیر کرد و بخواند شش بدین خطاب | آوازہ اش بفخر زماہے بماہ رفت |
| بودند ہر دو تن ز مریدان و مخلصان | مرشد کہ بود حضرت خادم کہ آہ رفت |
| تا زیستند ہر دو نکو نام زیستند | رفتند بنجان چو قضاے الٰہ رفت |
| چون ہجر دراز شب جاک شد وفات یافت | گیسو ز انقلاب سفید و سیاہ رفت |
| گفتم عزیز مصرع تاریخ رحلتش | از حیف آہ آہ کہ مقبول شاہ رفت |

۱۳۰۷ھ

(۱۴۳) دیگر براے امتحان بفرمایش

| | |
|---|---|
| کرد تحصیل چو احسان علی طب فرنگ | امتحان داد و خداوند جہان شد حامی |
| مصرع سال بفرمایش او گفت عزیز | پاس شد شاد شد احسان علی نامی |

۱۳۰۷ھ

(۱۴۴) براے طبع کتاب بفرمایش

| | |
|---|---|
| چو حامد علی خان حامد نوشت | کتابے در ار دو کہ صد آفرین |
| عزیزا نوشتیم تاریخ طبع | خوشا الف لیلہ کہ مطبوع بین |

۱۳۰۷ھ

(۱۴۵) در ولادت بفرمایش

| | |
|---|---|
| چو آمد در وجود این طفل نیکو | کہ باد از عمر و از دولت برومند |
| عزیز از تہنیت بنوشت تاریخ | بود احباب را فرخندہ فرزند |

۱۳۰۷

(۱۳۵) دیگر در بحر رمل مسدس سالم

چون بن خصلت حسین آمد بامرش | باز این در از سر بگشت ندیم
گفتمش تاریخ بس نادر عزیزا | بارگاه شاه اعلی باب خادم

۱۳۰۲

(۱۳۶) دیگر

بار دگر چو این در بنیاد یافت از سر | پاکیزه گشت و خوشتر آراسته ز هر سو
تاریخ اختتامش گفتم باختتامش | درگاه شاه خادم پاک و بلند بااو

۱۳۰۶

(۱۳۷) دیگر

محمد عظیم است بانی ثانی | زهے درگه گوث تو پاکیزه کعبه
عزیزا بگو سال تعمیر نادر | در شاه خادم چو پاکیزه کعبه

۱۳۰۶

برائے وفات جناب مولانا محمد عبد الرزاق فرنگی محلی قدس الله سره به شمار

(۱۳۸) سال یکهزار و سه صد و هفت

هادی دین عبد رزاق بزرگ | ناگهان شد سوے دار اجل
گفت تاریخ وصال او عزیز | داغ و درد آه و بکا وه از اجل

۱۳۰۷

(۱۳۹) دیگر

الامات علامة بالقضا | فحاز الفراد بس حزا بجوز
قدار خت حر ناله کالعزیز | لقد فاز خلد الشید البقوه

۱۳۰۷

(۱۴۰) دیگر

در دیش و فقیه شاه عبد الرزاق | رحلت فرمود و گشت فردوس آرائے
بنوشت عزیز سال تاریخ بفکر | رفته علامه از گیتی ایوائے

۱۳۰۷

(۱۴۱) دیگر

انزل الارتحال نازلة ٭ مات شیخ العصر قوا و ملاه

عزیزا بگو سال ۹ غاز طبعش | چه پاکیزه دیوان مطبوع ضوان
۱۳۰۸

(۱۵۲) دیگر برائے طبع بفرمایش

عجب نامۂ نغز قادر نوشت | کہ تحقیق جان یافت در کالبد
خبر میدہم زالطباعش عزیز | در اُردو کتابے عجب طبع شد
۱۳۰۸

دیگر برائے طبع بفرمایش

جمع کرد این نامہ را قادر بدانش | طرفہ تصنیف خوش و تالیف نکو
گفت تاریخی عزیز از بہر طبعش | نسخہ مطبوع و پاکیزہ در اُردو
۱۳۰۸

(۱۵۳) دیگر برائے تالیف بفرمایش

زہے نور الحسن مرد سخن سنج | کہ دارد جوہر ہر قابلیت
گرامی گوہرے نامی بہر سو | ز ہمندی سعیدی از سیادت
نگارش کرد این حالات نادر | بآئینے کہ شاید از فر است
بفکر افزو د تاریخے بہر جا | زہے جودت زہے پاکیزہ فکرت
کتابے تازی اردو کرد با زیب | ازین مصرع بجو تاریخ ہجرت
عزیزا گفتہ شد سال مسیحے ۱۳۰۸ | ہمین تاریخ عباسی بزینت
۱۸۹۰

(۱۵۴) دیگر بشمار ہزار و سہ صد و نہ ہجری برائے طبع بفرمایش جناب معظم محمد شفیع صاحب

نکتہ ور منشی غلام غوث یعنے بے خبر | آنکہ از طبع روان باغ سخن را آب داد
یادگارش طبع شد از نظم و نثر فارسی | در جہان آوازۂ از نام نیکویش فتاد

(۱۴۶) براے چاہ بفرمایش

حیدری ساخت چاہ نو پختہ — فیض جاریست در حیات و ممات
مصرع سال او نوشت عزیز — چاہ از چشمہ رشک آب حیات

۱۳۰۷

(۱۴۷) براے مسجد بفرمایش بہ شمار یکہزار و سیصد و ہشت ہجری

ساخت ابن مسجد آفتاب حسین — پختہ بار سوم بہ پنج ارکان
گفت تاریخ او ملک بہ عزیز — صدر دین قبلہ بکفرستان

۱۳۰۸

(۱۴۸) دیگر عیسوی

خوشا کسے کہ بنا کرد مسجد عالی — نصیب او شدہ ہر دم سعادت کونین
عزیز مصرع تاریخ عیسوی گفتم — چہ قبلہ ساخت ہمہ پاک آفتاب حسین

۱۸۹۱

(۱۴۹) براے تالیف بفرمایش

چو قادر علی منشی نکتہ پرور — بپرداخت از کار تالیف نیکو
عزیز سخن سنج سالش رقم زد — کتاب بے تحقیق حاصل اردو

۱۳۰۸

(۱۵۰) دیگر

چو قادر علی شاعر نغز گو — رقم کرد این نسخہ چون نکتہ دان
ملک مصرع سال گفتا عزیز — ہمین نسخۂ اندر اردو زبان

۱۳۰۸

(۱۵۱) براے طبع بفرمایش

نفتہ بجز نعت ختم النبیین — زہے نظم نواب رضوان علیخان

حبذا شاہ جہان بیگم زہے دستور او | عمر و اقبالش فراوان باد یارب انجب
شد بنا این مسجد عالی بحکم عالیش | گر مخالف بیند ش از حسد او گردد عجب
انکہ فرمود اہتمام و از تدین سعی کرد | مرد دیندار است و خوشخو ز مناہے منتخب
اول نامش ضمیر و خان در آخر آمدہ | از برائے کار حق دائم ضمیرش مضطرب
مصرع تاریخ را طالب شدہ گفتم عزیز | اندرین مسجد بیائے نیک وا سجد و اقترب

۱۳۰۹ھ

(۱۵۹) برائے عقد نکاح شاہ خادم محمد صاحب سجادہ

زہے گر خوشی زہے عیش کوشی | عجب بزم شادی بفرخ نژادی
عزیز از خیالش رقم کرد سالش | ز خادم محمد نکو عقد شادی

۱۳۰۹ھ

(۱۶۰) برائے استخلاف

کرد سجادہ نشین حضرت امیر اللہ شاہ | روز عرس حضرت مخدوم با جاہ و جلال
خادم احمد کرد اصرار و عزیز خستہ گفت | جانشین شد امجد اللہ شاہ عابد باکمال

۱۳۰۹ھ

(۱۶۱) دیگر بشمار یکہزار و سہ صد و دہ ہجری برائے ولادت در بحر ہزج مسدس سالم

ہمایون باد این طفل جوان طالع | خدا یش زندگی بخشد جوانزادہ
عزیز امصرعے گفتم بتاریخش | بصد فرخندگی احمد صفی زادہ

۱۳۱۰ھ

(۱۶۲) برائے عقد نکاح

سید فدا حسین کہ خان است و ابن خان | ترتیب داد انجمن عقد نور عین
تاریخ گفت ہاتف غیبی بمن عزیز | از ازدواج بہ خوشی مصطفٰی حسین

۱۳۱۰ھ

خواند ہاتف اے عزیز پئے تاریخ طبع — ہر کلام بے خبر منبع بیان از آب
بشمر از اطراف ہر بیت سال عیسوی — فکر رنگت میں ببین کہ نادر سخن صنعت
خردہ گیری سہل باشد نغز گوئے مشکلست — آفرین بر طبع سستے آفرین از اہل

(۱۵۵) دیگر

بنگر منشی غلام غوث آنکہ کند — ناقابل را بقابلیت قابل
ہر چند کہ بے خبر تخلص دارد — دریاب کہ ہست با خبر صاحبدل
شد طبع کلام شستۂ او اکسیر — وصفش چہ کنم کہ ہست حصرش مشکل
بنویس عزیز از پئے او تاریخ — باشد دیوان بے خبر طبع بدل
بشمر سر و پائے این مصاریع تمام — گردد بشمار سال فصلی حاصل

(۱۵۶) دیگر

سبحان و ایل امروز منشی غلام غوث است — ہر غایبے چو حافظ از لطف و خلق و نشۂ
ہر دم بنا مجولی وارد سر نکوئے — دلکش بتازہ روئی از بند کام آزاد
چون طبع شد بکامش مجموعۂ کلامش — آوازہ زنامش در خاص و عام افتاد
فکر عزیز در سفت تاریخ طبع او گفت — مطبوع طبع ہر جا دیوان بے خبر باد
ہر مصرعہ ز اطراف بشمر کہ بنگرے صاف — ز آحاد تا بہ آلاف سمت عیان ز اعداد

(۱۵۷) برائے وفات

آہ درویش نکو یزدان پرست — بست و پنجم از صفر شد ناگہان
گفت تاریخ وفات او عزیز — گشت با ایمان انشاء اللہ از جہان

۱۳۰۹

(۱۵۸) برائے مسجد بفرمائش مولوی طالب المولیٰ صاحب

امروز روز شادی و ہنگام عشرت ست | بخشید حق پسر بہ محمد ضمیر خان
گفتم عزیز مصرع سال ولادتش | فرزند ارجمند مبارک او بخان

۱۳۱۰

(۱۶۹) برائے غسل صحت از مرض سخت

نور عین چودھری نصرت علی شد تندرست | شکر ایزد را کہ خورم ساختش با عز و جاہ
از پے خوشنودیش تاریخ گفتم اے عزیز | صحت فتح علی دایم ہمایون یا اللہ

۱۳۱۰

(۱۷۰) دیگر برائے وصلت عقد

فروغے بہ محفل نشاطے بہر دل | ازین کتخدائی بہ صد گونہ آذین
بفتح علی ابن نصرت علی خان | ہمایون کند ایزد پاک آمین
عزیز از مسرت بگو سال عشرت | زہے عقد محمود و فرخندہ آئین

۱۳۱۰

(۱۷۱) دیگر نظر مایش

رئیس ابن رئیس انکہ نام نامے او | ز نصرت ست بہ نصرت ہم از علیست علی
ز کتخدائی فرزند انبساط اندوخت | کند بلطف ہمایون عنایت ازلے
عزیز گفت بتاریخ مصرع نادر | بجاہ و جشن مبارک نکاح فتح علی
دوبارہ مصرع تاریخ عیسوی بنوشت | خوشا ہمین وجہ محمود عقد فتح علی

۱۸۹۳

(۱۷۲) برائے وفات

آہ آہ اندوہ مردے بیکسی دور از وطن | بیوہ را با یتامی خستہ بین شام ز پگاہ
مصرع تاریخ بشنو از عزیز دردمند | رحمت اللہ از جہان بے بقا شد حیف آہ

۱۳۱۰

(۱۶۳) دیگر براے عقد بفرمایش

عقد فضل اللہ شد اندر رجب | بست و چارم محفل تزویج بود
مصرع تاریخ بنوشتم عزیز | مشتری در زہرہ یکجا با نمود

سنہ ۱۳۱۰

(۱۶۴) دیگر براے عقد

زہے عقد و زہے فرخندہ طوئے | کہ دلہاے ا؏زہ شد مرفہ
عزیزا مصرع تاریخ گفتم | ہمایون عقد فضل اللہ بامہ

سنہ ۱۳۱۰

(۱۶۵) دیگر براے عقد

شادی اور د جمیل احمد را | نو بہاری چو گلستان خلیل
مصرع تازہ رقم کرد عزیز | عقد فرخندہ ہمایون جمیل

سنہ ۱۳۱۰

(۱۶۶) دیگر براے ولادت بفرمایش

روز ششم زماہ و ربیع دگر زسال | افزون دو ساعت از شب آدینہ نصف
مولود نیک شد متولد ہمین و خیر | گردید شاد ثاقب فرخندہ خوے
گفتم عزیز مصرع تاریخ در خطاب | فرزند ارجمند جوان باد ثاقب

۱۳۱۰

(۱۶۷) دیگر

از شب جمعہ بود پاس سوم | در ربیع دگر ششم بہ ضیا
پسرے زاد و سال گفت عزیز | داد ولدے خدا بثاقب ما

۱۳۱۰

(۱۶۸) دیگر براے ولادت بفرمایش

(۱۷۹) دیگر عیسوی

منت خدای را که بخشید نعمتی — طالع ز دور در آمد طفلی سعید زاد
جدش که از سخاوت حیدر نمونه ایست — باد از حیات پور و نبیره بدهر شاد
گفتم عزیز مصرع تاریخ عیسوی — فرزند افتخار همایون نصیب باد

۱۸۶۲

(۱۸۰) دیگر برای تولد

احمدی بجهان آمد دلها خوش کرد — بخشدش عمر خضر فضل الهی آمین
پدرش حاکم تحصیل صفی پور و دنه — نیکخوی که در یسی و مبارک آئین
وطنش خطه کاکوری و نامی همه جا — اختر زایچه او بقرانست یقین
کرد خادم صمد ایجاد ز بست چو عزیز — خامه بنوشت دو تاریخ با بهتر تزئین
سال هجریست درین مصرعه بشمار و بسنج — پور خوش زیب جهان باد بنو [illegible] امین
مصرعه سال مسیحیست هم بخوان و بشمر — پسر بختور [illegible] شبه ذبیح الدین

۱۳۱۱ — ۱۸۹۴

(۱۸۱) برای عقد نکاح بفرمایش

شکر بشادمانی صد جوش کامرانی — شور است چنانکه دانی هر سو بپا و رآفاق
شادم عزیز بجید هاتف بمن ندا زد — عقد محمد احمد بین دوام مشتاق

۱۳۱۱

مولوی مشتاق علی نام پدر ۱۲۹۹

(۱۸۲) دیگر برای عقد بفرمایش

بحمد الله این کتخدائی که گشت — عروسی بداماد جلوه نما
عزیزی ز شادی رقم کرد سال — زهی عقد محمود و فرخ لقا

۱۳۱۱ محمود احمد نام

(١٧٣) دیگر

رحمت الله بفردوس برین شد زمان | احسن الله الیه بالوف النعم
از قم مصرع تاریخ عزیز ناچیز | رحمت الله بجنان روح علیه الرحمه

(١٧٤) دیگر

هر دو هر دو نیک و سوی بوستان خندید رفت | در زمین با خاکساری خفت نخل ارجمند
مصرع تاریخ هاتف گفت گوشم عزیز | جان بجنت از رحمت الله رحمة الله علیه

١٣١٠

(١٧٥) برای تولد بشماره یکهزار و سیصد و یازده هجری بفرمایش

چودهری نصرت علی خان یافت از بخت سعید | طرفه خوش طالع نبیره کز حیاتش باد شاد
مصرع سال ولادت گفت هاتف با عزیز | نور عین چودهری نصرت علی با میمنت باد

١٣١١

(١٧٦) دیگر برای ولادت بفرمایش

بسعادت متولد شده فرزند جمیل | بهره ور باد باقبال همایون کردار
گفت حالی بطرب مصرع تاریخ عزیز | جاودان باد بجاه و باد برخوردار

١٣١١

(١٧٧) دیگر

بست و سوم از ماه ربیع الآخر | وقت جمعه بزاد این صفی جلیل
تاریخ ولادتش رقم کرد عزیز | اینک عین خلیل و فرزند جمیل

١٣١١

(١٧٨) دیگر برای ولادت بفرمایش

فرزند نکو زاد باقبال عزیز | جان پدر و مادر و هر یک بسعادت
با نام جدش مصرع تاریخ نوشتم | مولود سعید باد با سخاوت

١٣١١

اے فلک آہ عجب نازلہ نازل کردی | سخت رنجے بعزیزان و مریدان دادی
رفت شیخے کہ بسر بردہ ہمہ عمر عزیز | ہمچو مردان خدا با صفت آزادی
بے تکلف سنہ عیسویش گفت عزیز | شاہ خیرات علے بود بزرگ و ہادی

۱۸۹۴

(۱۸۸) دیگر عیسوی

صد حیف ز انتقال مردی صالح | درویش بزرگ و متوکل بخدا
سالش بحساب عیسوی گفت عزیز | خیرات علی شاہ مرد حج بجزا

۱۸۹۴

(۱۸۹) دیگر برائے گنبد بفرمایش در مثنوی

فیض عالم خجستہ درویشے | صابری شاکری نکو کیشی
چون بیزدان پاک پیوستہ | گرد لماوفات او خستہ
میر عابد علے وکیل رئیس | گنبدے ساختہ لطیف و نفیس
ہر مریدے و ہر محبے را | ہمت افزود و شد شریک بنا
شیخ احمد علی رئیس نکو | آنکہ سندیلہ ہست مسکن او
پا بمردے نمود از بالش | روزیش باد جملہ آمالش
چون بہ بینا دیافت آرایش | بہر تاریخ کرد فرمایش
گفتہ شد سال آن بجا طراو | طاق گنبد چو روضہ مینو

۱۳۱۲

برکشادم عزیز دیگر لب | روضہ پاک و نور او با دب

۱۳۱۲

(۱۹۰) دیگر برائے وفات بفرمایش

(۱۸۳) دیگر

چو محمود احمد که داماد گشت — عروسے نکو یافت بس دلفریب
عزیز از طرب گفت تاریخ او — عجب عقد محمود و فرخنده زیب

۱۳۱۱

(۱۸۴) در واقعه مصیبت خویش که بحکم انا للہ وانا الیہ راجعون پیش آمد

تو برفتی پیشتر اے نور چشم — من بماندم زنده از حکم خدا
ناشکیبایم ز بیتابی هنوز — هر ادایت یاد می آید مرا
بر تو بگذشت آنچه بایستی گذشت — بر من فرسوده حال بے نوا
ناگهانت برد از گیتی اجل — چون کند کس پنجه با دست قضا
زود سے آئیم ما هم بر پیت — شاد باش اے زنده فارغ از دعا
آه تاریخ تو در تقدیر بود — ورنه این فکر از کجا و من کجا
سال تست این مصرع ایجان عزیز — داغ دادی اے صفی احمد مرا

۱۳۱۱

(۱۸۵) دیگر برائے وفات بشمار یکهزار و سه صد و دوازده هجری بفرمایش

[illegible]ات علی شاه بحق واصل شد — بشد راہے فردوس ازین کهنه سرائے
[illegible]یخ وصال او ملک گفت عزیز — رفت از دنیا فقیر عامل ایو اے

۱۳۱۲

(۱۸۶) دیگر

خیرات علی شاه بحق پیوسته — از دار فنا رفت بجنت چون شاه
تاریخ وفات او رقم کرد عزیز — درویش و بزرگ بود و عاشق بالله

۱۳۱۲

(۱۸۷) دیگر علیسوی

قل له التاریخ و اقرَ یا عـزیز   فاز فی جنت خـلد و الیا
۱۳۱۳

(۱۹۶) دیگر

مات فی بقضنا ر الاله   ختم الله علیه الکمل
فات ولیًا فی جنات خلد   قال عزیز سنة الانتقال

(۱۹۷) برائے ولادت در مثنوی بفرمایش

• بدر هجده هم از صیام فرخ فرجام   در روز چهارشنبه و یک شام
همنام محمد و علی یافت پسر   فرخنده بُوَد و مبارک بر پدر
تاریخ نوشته شد بنور لامع   لخت دل و الدین و الطالع
۱۳۱۳

(۱۹۸) دیگر در مثنوی

زهے هجدهم روز ماه صیام   زهے چارشنبه زہے وقت شام
محمد علی یافت پور نکو   فرزند خدا عمر و اقبال و
رقم کرده شد سال دل از طرب   چراغ دل و دیده ام باب
۱۳۱۳

(۱۹۹) برائے مسجد بفرمایش

بے وضو یا منه اینجا و منه سر بزمین   الله الله که مقام ... بیست ... ایں
سال این بقعه بایماے خرد گفت عزیز   حرم از زینت و شان مسجد عجب خوب
۱۳۱۳

(۲۰۰) برائے طبع بفرمایش

چون بپایان رسید این گفتار   در جهان یافت چار ... وع

آن [illegible] جانب [illegible] | [illegible] چہ مردانہ وحیا لاک
تاریخ وفات [illegible] | [illegible] بجنان زد علمے پاک

۱۳۱۲

(۱۹۱) دیگر براے وفات بقرایش

رنج برداشت از مصیبت سخت | شاہ مہدی علی کریم نژاد
آہ آہ از عفیفہ کہ ازو | خانہ اش بود روز و شب آباد
سنہ رحلتش عزیز نوشت | داخل خلد پاک باد آزاد

۱۳۱۲

(۱۹۲) دیگر براے وفات بقرایش

وز شنبہ چاریں شب از جمادا ولین | آن قلندر رفت در فردوس اعلیٰ چون ولی
مصرع تاریخ او گفتم بقرایش عزیز | در مقام خلد عابد مولوی واحد علی

۱۳۱۲

وفات جناب مولانا محمد فضل رحمن مرادآبادی قدس سرہ بحساب یکہزار وسیصد وسیزدہ

(۱۹۳)

ہیہات کہ آگاہ فقیہ عالم | شد جانب فردوس معلیٰ ناگاہ
تاریخ وفات او رقم کرد عزیز | ہے ہے زجناب فضل رحمن آہ آہ

۱۳۱۳

(۱۹۴) دیگر

مات بالخیر عارف صالح | فضل رحمن فایز ابعلو
قالت الفکر یا عزیز ارخ | رضی اللہ کافیا عنہ

۱۳۱۳

(۱۹۵) دیگر

قد مضی فی اللہ شیخ عارف | فضل رحمن اسمہ بالا تقضا

(۲۰۵)

## برای قدوم بفرمایش در سنین عیسوی که مطابق سنین هجری درین جا نوشته شد

شکر ایزد کاندرین ایام خوش از تازگی — در فضای سینهٔ گل کرده بهار آرزو
منصفی در منصفی آمد که جوش انبساط — چون گل تر میدهد از دل فروزی رنگ و بو
شد صفی پور از قدوم او برنگ بوستان — خورم و شاداب و سرسبز و شگفته چارسو
از پی شعر عبد الاحد مشتاق دیدارش رسید — آنکه باشد قدس در شعرش تخلص از علو
هم اخ او در قرابت هم رئیس عظمی — مقبس نامی که بهر سال باشد جای او
پای رنجه کرد از بهر ملاقات قدس — با تواضع پیش آمد همچو مرد نیکخو
گر فرمایش که سال مقدمش گویم عزیز — لاجرم لختی بکلک فکر بردم سر فرو
مصرع تاریخ گفتم در سنین عیسوی — زد منصف مظهر الحق آمده قدس نکو

۱۸۹۵

باد این گفتار دایم از من او یادگار — دوستانش کامران و او بخشت تا بجو

## (۲۰۶) برای طبع بفرمایش بشمار یکهزار و سیصد و چهارده هجری

چو شد رساله درویش عارف — تواریخ نادر بفکرت رقم زد
بمطبع فرستاد نصرت علیخان — پسندیده تر شد چو مطبوع آمد
عزیزا بفرمایش تاریخ گفتم — چه زیبا تواریخ پاکیزه بیحد

۱۳۱۴

## (۲۰۷) در اندوه وفات برادر عزیز مرحوم مثنوی

انا لله و اے انا لله — بیتابم و خسته دل ز مرگ جانکاه

گفت سالش عزیز از ایما | ہاشمے کرد تننوی مطبوع

۱۳۱۴

(۲۰۱) برائے وفات بفرمایش احسان علی

چون شاہ بہادل از جہان شد | بیدل شدہ ہر مرید رنجور
ماہ شعبان و روز ہشتم | صبح آدینہ رفت مسرور
بنوشت عزیز مصرع سال | واصل شد با خدائے از نور

۱۳۱۴

(۲۰۲) دیگر

صبح جمعہ ہشتم از شعبان | رفت شیخ اجل بہاؤ البخش[۱]
مصرع سال او نوشت عزیز | حی لبشد از اجل بہاؤ البخش

۱۳۱۴

(۲۰۳) دیگر

فات من شعبان فی یوم الثمان | بکرۃ الجمعہ ولے الاعتقاد
ہا بہاؤ البخش اسمہ بالبہا | بئس حال القوم من فوت المراد
قلت مصراعاً لعامہ یا عزیز | فائز فی جنت خلد بالوداد

۱۳۱۴

(۲۰۴) دیگر برائے گنبد

گر تو داری نظر بیا و ببین | جلوہ مرقد بہاؤ البخش
روضہ اش ساختند و گفت عزیز | نور دل گنبد بہاؤ البخش

۱۳۱۴

[۱] بہاؤ البخش یعنی از بہاؤ الدین است لہذا بدین املا نوشتہ شد ۱۲

این راه نه رهیست که همراه تو ان رفت — تنها بزمین رفتی و شرمی زتو بردم
از نسبت خردیت مرا بود بزرگی — اکنون نه بزرگم بچنین حال نه خردم
افسوس صد افسوس که عاجز شدم آخر — هر چند گلو از غم سخت تو فشردم

پیش نظرم هست همان شکل برابر
نغمی آیدم از دل بزبان های برادر

تقدیم تو ایکاش بتقدیر نبودی — در مرگ عزیز این همه تاخیر نبودی
یا انکه عنبر زاد مرا مادر گیتی — یا روزیم از مامک خود شیر نبودی
یا انکه قضای تو به طفلی برسیدی — سرگشته زسودای تو این پیر نبودی
یا آنکه بدی با تو مقدر اجل من — در گردنم این طوق گلوگیر نبودی

این جمله که گفتم همه از درد دلست
آری دل را مژده از جوش تو خونست

دانم که بجز صبر فریاد چه حاصل — الا چکنم چون به تپاند تپش دل
شوریده سرم میکند آشوب خیالت — هر لحظه بهر رهگذر و خانه و محفل
آئینه صفت هست بعینه بتصور — تصویر تو با دیدهٔ نمناک مقابل
نیروی تن از خواب و خورم نیست برادر — تا بیخودی از حال خودم ساخته غافل
ایوای من و این همه گفتار پریشان — فرزانگیم کرد غم هجر تو باطل +

هر چند کنم ضبط تب و تاب شب و روز
از دیدهٔ من موج زند آب شب و روز

سوزد چو خسی برق اجل هر هوسی را — کو زهره که تا راست کند کس نفسی را
زنهار که این روح بقالب نشکیبد — چون مرغ که هرگز نپسندد قفسی را
بیهات چنان شد که بیارست سخن گفت — زین واقعه خون در جگر افتاد بسی را

من پسرم و زنده ام بفرمان قضا | بگذشت برادرم جوان و ادیبا
سالش بگفتم عزیزیرا آه و فغان | یعقوب علی بخلد شد آه جوان
۱۳۱۴
تاریخ دگر نوشتم از ماتم او | یعقوب علی شکسته پژمرده بماند
۱۳۱۴

(۲۰۴) دیگر ترکیب بند در اندوه و تاریخ

یعقوب علی مرگ تو نشتر بجگر زد | هیهات ازین واقعه سخت که سر زد
رفتی تو بفردوس و من از درد تو خسته | آه رخ زتب و تاب که در سینه شرر زد
اندوه صفی احمد و داغش بدلم بود | این حادثه در چشم زدن داغ دگر زد
آه از دل پرسوز که هر لحظه شب و روز | میسوزدش این شعله که هجران تو در زد
خون میخورم و بے تو عجب نیست گر از غم | خون رگ و پے جوش بهر شام و سحر زد

میگریم و سودا زده هستم زبیدالی
می جویمت اے قوت بازو که کجائی

ایوائے که یعقوب علیخان زجهان رفت | ایوائے که نیروے دل و قوت جان رفت
یوائے که من پیرم و زنده بفرامش | ایوائے که او مرده و دریغا که جوان رفت
ایوائے که تاریک شده روز بچشم | ایوائے چگویم که بیک لحظه جهان رفت
ایوائے که دل می تپدم هر نفس از درد | ایوائے چنان رفت که بے پیر و توان رفت
هی هی که اجل مهلت یکحرف ندادش | هیهات که ناگاه سکرزبیان رفت

حقا که جهان گذران نقش برآب است
وین چرخ بامعان نظر عین حباب است

یوائے برادر که تو مردے و نمردم | چون حکم خدا بود بنا کت بسپردم
یوائے که پیش از اجل خود نتوان مرد | صد حیف اگر بے تو دمے چند شمردم

بخوان سال با پیش عدت اعزه به          رفت محمد لطیف آه واے

۱۳۱۴

(۱۳۱۱) دیگر برائے وفات

جانشین مرشد ما رفت آه          خوش برآمد جان او از کالبد
مصرع تاریخ خوب گفتم عزیز          شاه احمد گل فردوس شد

۱۳۱۱

(۱۳۱۱) دیگر برائے وفات

کیست گردون فرازنده دم زند          چون قلم ساز قضا از غیب بیت
مصرعی گفتم عزیز از تعلق          وز جهان رفت احمد الله شاه حیف

۱۳۱۴

دیگر برائے وفات بفرمائش منشی وہاج الدین صاحب تحصیلدار

(۱۳۱۴) رئیس کاکوری

مولوی اکبر بحق واصل شده          معرفت قرب خدا و تازه داد
بے تامل گفت ہاتف از سروش          چون بشنود از غیب آوازه داد
گفت سال رحلتش با من عزیز          شیخ اکبر جان بجانان باز داد

۱۳۱۴

(۱۳۱۴) دیگر

شد بجنت الاعلی چه صالح و زاهد          شیخ اکبر نامے پیشوائے نام ور
سال انتقال او گوش کن عزیز از من          گردید خلد آباد مولوی علی اکبر

۱۳۱۴

دیگر برائے مسجد بفرمائش

گاہ دو چشمش بشکار خواب فرو بست | دہ کز نظر انداختہ ہر پیش و پسے را
و رفتہ و با بر کار ہم عزیزا | حقا کہ در آفاق بقائیست کسے را

این مہر درخشندہ دراین ماہ نماند
از جملہ جہان کس بجز اللہ نماند

یعقوب علے آہ ز ہجر تو بجانم | معذورم اگر از غم پنہان بفغانم
آنکس کہ ترا مرگ فرستاد مرا ہم | بیخود کند از گریہ و ضبطش نتوانم
ایمان من انیست کہ غیری بہمان نیست | تو نیز ہمان ہستی و من نیز ہمانم
خورشید یکے ہست بہ جہان آئینہ ہا بر | حقا کہ بہر وجہ جز این ہیچ ندانم
گر خستہ دلم تا خوشیم نیست برادر | آرے دہد این زخم زدہ تو نشانم

تاریخ تو گفتم چو شدم سخت پریشان
افسوس دہ از صدمہ یعقوب علے خان

۱۳۱۴

## (۲۰۹) برائے ولادت

عبدالواحد کہ مردوالا گہر است | حق ساختہ بہروز ز نور چشمش
افزود بچار شنبہ و پاس سوم | نیرو ے دل و جگر ز نور چشمش
در بست و ششم ماہ جمادی الاولے | بینا تر شد نظر ز نور چشمش
بنوشت بحکم قدس تاریخ عزیز | عبدالواحد بفرز نور چشمش
خود

۱۳۱۴

## (۲۱۰) برائے وفات بفرمائش

دریغا جوانی خجستہ خصال | مہذب متفنن بعلم و برائے
شب جمعہ و از رجب یازدہ | بپاس سوم کرد در خلد جائے

(۲۲۲) در وفات برادرم احمد اللہ شاہ علیہ الرحمۃ

احمد اللہ شاہ یار عزیز | کرد آرام در قصور خلد
سال این واقعہ نوشت عزیز | احمد اللہ شاہ نور خلد

۱۳۱۵ھ

(۲۲۳) دیگر در وفات بقربائش

بے بانگ ہا تف آمد بگوشم | فریاد دیدہ چون دردمندان
آہ آہ ای وائے آہ آہ آہ آہ | خان بہادر قاسم علی خان

۱۸۹۷

چون غور کردم سال مسیحی | پیدا شد از مجموعہ آن
بار دگر خواند مصراع ہجری | خان بہادر شد سوے یزدان

۱۳۱۵ھ

گفتم عزیزا این ہر دو تاریخ | گر نکتہ دانی بشمار و برخوان

(۲۲۴) ایضاً برائے مسجد

مسجدے ساختند بہر نماز | اللہ اللہ زہے عبادتگاہ
سال ہجری نوشت کلک عزیز | حبذا مسجدے چہ بیت اللہ

۱۳۱۵ھ

(۲۲۵) در وفات جناب امیر اللہ شاہ رحمۃ اللہ علیہ

قبلہ و کعبہ حفیظ اللہ شاہ | بود مثل اولیائے ما سبق
جانشینش رخت بربست و برفت | مید ہد آن جائے خالے صدق

سوخت رلدا. محمد مسجد | میرود بانگ اذان بر افلاک
گفت تاریخ با یماش عزیز | جاے آداب خدا خانہ پاک

۱۳۱۴

(۲۱۹) در مثنوی برائے وفات بفرمایش

مولوی عبد الغنی مرد کریم | متصف موصوف باخلق عظیم
از جہان شد نوجوان با نوے او | آہ صداہ از غم ان نیک خو
کرد روز چار شنبہ انتقال | این سنیچ جیست تیر نگ خیال
در مہ شوال شد ا حسر تا | نوزدہ بود از شمار روزہا
دفن شد اندر شب جمعہ بخاک | پاک بود و رفت در فردوس پاک
گشتہ شد تاریخ ادبے کم و کیف | زوجہ عبد الغنی ایوائے حیف

۱۳۱۴

دیگر برائے وفات بفرمایش عم مکرم مولوی محمد ابراہیم حسین مدرس نارمل
(۲۲۰) اسکول بحساب یکہزار و سہ صد و پانزدہ

نوجوان رفت زن مہ پیکر | چون پیام اجل آمد ناگاہ
سوختندش چو بآئین ہنود | شوی او دید ز غم روز سیاہ
گفتہ شد مصرع تاریخ عزیز | آرزو سوختہ ایوا آہ آہ

۱۳۱۵

برائے کتاب بفرمایش شفیقی مولوی احمد حسن صاحب مدرس اول
(۲۲۱) مدرسہ صفی پور

ی احمد حسن تشریح این مجموعہ کرد | خوب گفت و خوش نوشت گوئی بر از علم و فن
ں بدیدم سال تحریرش رقم کردم عزیز | دلکش از آفاق [illegible]

## (۲۲۴) دیگر برای گنبد بفرمایش

گنبد عمده بر مزار پدر — ساخت با نصرت علی [illegible]
پسرانش بعین کارشناسند — همچو گشت [illegible]
کرد عزت علی بشیخ علی — پخته [illegible]
ماند عشرت علی بدید دری — چاره پرده از انصاف [illegible]
مفتخر باشد محمد آقاخانش — لعل [illegible]
بود عظمت علی چه خوش طالع — یادگاری گذشت [illegible]
بخت نصرت علی و پور نیکش — یاد این [illegible]
چون بپایان رسید این بنیاد — یافت آغاز آن [illegible]
کرد ایجاد گفته شد تاریخ — یادگار [illegible]
گوش کن از عزیز مصرع را — قبهٔ خوشنما به پاک مقام

۱۳۱۶

## (۲۲۵) دیگر برای ولادت بفرمایش

فرزند سعید زاد و با بخت سعید — [illegible] بفضل علم و دولت
بر منصب جاه مسند آرایش کن — با حشمت و شوکتش فزون کن عظمت
عمرش ز صد و هزار بسیار بکن — با عزت و عشرتش بکن خوش حالت
شوال و چهارشنبه و یازدهم — گفتند اعزه تازه زوار فرحت
تاریخ ولادتش رقم کرد عزیز — آمد با زیب جاه و فتح و نصرت

۱۳۱۶

## (۲۲۶) دیگر عیسوی

مصرع تاریخ [illegible] انتقال [illegible]

۱۳۱۷ھ

(۲۲۱) برای [illegible]

[illegible] | [illegible]
هفت ونه با [illegible] | [illegible] ستان
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

۱۳۱۷ھ

(۲۲۲) [illegible] هجری برا وفات

[illegible] | [illegible] ناگاه
این [illegible] | [illegible] گشت عالی را جایگاه
تاریخ وفات کرد رقم [illegible] | داخل باغ آسمان جاه از جاه

[illegible]

(۲۲۳) برای [illegible] طبع [illegible]

احسان علی که [illegible] | [illegible] نقش کرامت بخشید
[illegible] | [illegible]
[illegible] جناب [illegible] شاه [illegible] | [illegible] و فنون [illegible]
صاحب نظران حکیم [illegible] | [illegible] کمال [illegible]
حکام که [illegible] | [illegible]
چون طبع شد این کتاب [illegible] | [illegible] زبان [illegible] او
تاریخ شمار کن [illegible] | طبع ز احسان علی [illegible]

رحلت فرمود تا ملک بقا سے | [illegible]
برخواند ملک مصرع تاریخ عزیز | [illegible]

(۲۳۴) دیگر

وا دریغا رفت یکتا عالمے | منطقی و فلسفی و ہم فقیہ
گفت سال انتقال او عزیز | مولوی عبدالحق [illegible]

سنہ ۱۳۱۶

(۲۳۵) دیگر

مولوی عبدالحق از دنیا برفت | آہ دردا وا دریغا از اجل
گفت سال وفاتش اے عزیز | شد ز خیرآباد با علمے اجل

سنہ ۱۳۱۶

(۲۳۶) دیگر

الوداع رحلت از دنیائے دوں | علامۂ آفاق بگردید و رفت
تاریخ وفات او رقم کرد عزیز | شد خلد مآل مولوی عبدالحق

سنہ ۱۳۱۶

(۲۳۷) دیگر برائے وفات جناب یکہزار و سہ صد و ہفتدہ ہجری بفرمائش میر عابد علی

گردش گردون ببین گاہ چنان گہ چنین | آہ طبیبے چنین شد ز سپنجی سرائے
مرد سخی و جواد باذل حاتم نہاد | آنکہ بہ انعام داد ہر چہ بہ دامنش [illegible]
طالب سوز و گداز ہمدم ارباب راز | سر بزمین نیاز شام و سحر جبہ سائے
با ہمہ طبع نفیس اہل سقم را انیس | ہمسر شیخ الرئیس ہمچو فلاطون [illegible]
گر تو بپرسی نشان از وطنش در مکان | خیرآباد خوان ہر دو جہاں [illegible]

مادر ایام فرزندے بزاد | شادمان گشتند اعزہ جزو و کل
چارشنبہ فروری بست و دوم | ساغر عشرت لبالب شد ز مل
گفتہ شد سال مسیحے اے عزیز | نور چشم فتح ذات عرشت چو گل

۱۸۹۶

(۳۳) دیگر بحساب سمت

...ت گلزار جہان ہر غنچہ گل شد ناگہان | ہر گوشہ گشت بوستان آمد بہار زینتے
...روز چو نوروز شد ہر شب برات افزون شد | گیتی طرب اندوز شد پوشید خلعت کلفتے
...صبا بر سرو سامان بگرد ہر گلبن ... | ہر کہنہ نخلے نوجوان خرم چو صاحب دولتے
...شار و بلبل نغمہ زن سرخوش ز شادی مرد و زن | ساقی بہ صہبائے دہن مطرب بساز عشرتے
...طرب مینو شد از عطر و گل خوشبو شدہ | آشوب ہا گم شدہ از حلقۂ جمعیتے
...لہ زشت سان بکف سرو بپا دست بصد ... | ہر غنچہ و گل ہر طرف از رنگ و بو در شہرتے
...پردہ ہمہ ویرانہ آباد چون کاشانہ | ہر محفل و ہر خانہ دارد عجب کیفیتے
...این آبادی ببین آئین آزادی ببین | آئینہ شادی ببین پر جلوہ از ہر صورتے
...شوکت بسامان آمدہ حشمت خرامان آمدہ | چون گل بدامان آمدہ خوش نونہال عظمتے
...ن مقبلان منصب گزین چون منعمان مسند نشین | با نام نامے چون نگین شہرہ بہ نقش دولتے
...ما گہ چون اگہ شدی بردہ دوا فزای زسد | خرسند شد فتح علی از نور روشن طلعتے
...خوان عزیزہ بہر تاریخ آن والا گہر | فرزند زادہ آمدہ شد فتح باب نصرتے

۱۹۵۵

(۳۴)

...شدہ ... پسر ہم بر جد و ہم بر پدر | سازد خدایش نامور با عمر و جاہ و راحتے
...ن چودھری نصرت علی گفتا بیا ہے ... | سمت نمودم منجلی چون نکتہ سنج از فکرتے

...غزالیات ہر عابد ... براے وفات مولانا عبد الحق خیرآبادی رحمۃ اللہ علیہ

کردبنا مسجد عالی بنا | وہ چہ خوش ہست این حرم این حریم
مقبرہ مرشد پاکش بصحن | کعبہ دہا بمقام و حطیم
شیخ وے حضرت خادم صفی | با ہمہ دمساز بذات کریم
از کرمش جملہ مریدان او | مثل من آسودہ زفیض عمیم
شاہ خلیل احمد ذوالاصفات | منتظمش گشت بجہد قویم
مصرع بنیاد نوشتم عزیز | مسجد محمود و محمد عظیم

سنہ ۱۳۱۷

(۲۳۹) برائے وفات

ایوائے برفت نکو خوئے | ازدار فنا سوئے ملک عدم
سالش بنوشت عزیزاللہ | عبدالستار بشد بارم

(۲۴۰) سنہ ۱۳۱۷

در وفات جناب معرفت مآب شاہ مہدی عطا سجادہ نشین سلون قدس سرہ بحساب یکہزار و سہ صد و ہیجدہ ہجری

شاہ مہدی عطا بحق پیوست | رونق افزو زشد بدارالخلد
مصرع رحلتش نوشت عزیز | شاہ مہدی عطا بہار الخلد

بہار خلد عربی ابجد میں (؟)

۱۳۱۸

(۲۴۱) دیگر بحساب عیسوی

برفت مروے بزرگ تا شد زدار فانی بدار باقی | کسے نماند کسے نماند بجز خداوند پاک بیچون
عزیز سال مسیحے او رقم نمودم بخستہ جانے | بخلدمین بہار گلہا ز شاہ مہدی عطا شد افزون

۱۹۰۰

(۲۴۲) برائے ولادت لفرمایش

[illegible]

## برائے ولادت [illegible]

[illegible] پیسر [illegible] خویش [illegible]

[illegible] نوشت [illegible]

۱۳۱۰

[illegible] خوان [illegible]

[illegible] انوار [illegible]

## برائے [illegible] صاحب

[illegible] پیدا [illegible] آمد — به بخت روشن و [illegible]

[illegible] از بہر تاریخش [illegible] — [illegible] کردم فکر دلخواہ

[illegible] مصرع سال ولادت — ہمایون [illegible] اسد باجاہ

## برائے مسجد (۱۳۰۲)

نامور [illegible] — شہرۂ آفاق [illegible] قدیم

(۲۴۷) دیگر

کرد نازل سپہر نا ئرہ ہا | گریہ از چشم بردبینائی
گفت غمگین عزیز تاریخش | گرم رفت آہ امیر مینائی

۱۳۱۸ھ

(۲۴۸) دیگر با ختراع تخرجہ

ترانہ سنج یگانہ امیر نکتہ شناس | کہ داشت ہر سخنش چون کلام میر مزہ
عزیز مصرع تاریخ او تخرجہ گفت | شد از شاعرہ داغ بالامیر مزہ

۱۳۱۸ھ

(۲۴۹) دیگر بحساب عیسوی

مرا مد نکتہ سنجے رفت یکتا شاعر اردو | ہماندم کز وفاتش بر زبان ندا سے نزوال آمد
عزیز اندوہگین گشتم نوشتم عیسوی لش | بجا نہا اہل از ولہا غم منشی امیر احمد

۱۹۰۰ء

(۲۵۰) دیگر عیسوی

براست محزون حیرت آرچون دیدن بہ دیدن باہم دگر گو | چہ غم شد افزون زجور گردون قضا بجون چہ کرد یارو
بفکر کردم برنج بے حد عزیز سال سیحے آمد | جناب منشی امیر احمد منود رحلت بقصد زمینو

۱۹۰۰ء

(۲۵۱) دیگر بحساب یکہزار و سہ صد و نوزدہ ہجری برا مسجد لطف باش

مولوی یوسف سعلی ایما منود | از پئے تاریخ بار از و نیاز
مصرع برجستہ گفتم اے عزیز | مسجد حشمت علی بہر نماز

۱۳۱۹ھ

(۲۵۲) دیگر برائے وفات

بخشید خداوند جہان مظہر حق را | خوش شمّۂ غنچہ خندہ کہ آباد بماند
تاریخ دعائیہ عزیز از پے او گفت | این وقت نکو زندہ و آباد بماند

۱۳۱۶

## (۲۴۳) براے سائبان مسجد بفرمائش

در رکھنا اروانہ صد و جولات سہ روز شتم | آدینہ و ماہ ربیع الاول و ہشتم ازان
آمادہ گشتہ مولوی احمد حسن از علم دین | افزون شدہ از اہتمامش پیش مسجد این مکان
گفتا محمد یار خان از بہر سالش تا دہار | از بانی او حاجی امداد اللہ عارف نشان
گفتم عزیز این مصرع تا دہر پیاس خاطرش | انور از امداد اللہ از مسجد گرفتہ سائبان

۱۳۱۸

## (۲۴۴) براے وفات بفرمائش

نیکمرد سوے عقبیٰ رفتہ از دنیا گذشت | کیست کو روز اجل از گردش گیتی ندید
کرد رحلت از جہان و بر زبان بودش درود | تا کرا بخشند این نعمت بالانعام مزید
ہاشمی گشت و نوشتم مصرع سالش عزیز | قاضی صالح ولے پاک بو واحمد سعید

۱۳۱۰

## (۲۴۵) دیگر براے وفات بفرمائش

از رجب ہفتم از دوشنبہ بشب | نیمشب رفت سوے خلد برین
گفت تاریخ او ملک بہ عزیز | رفتہ راہ ارم کمال الدین

۱۳۱۸

## (۲۴۶) در وفات جناب منشی امیر احمد مینائی مرحوم

رفت یکتا سخنور از دو | سوے جنت ازین سپنج سراے
گفت تاریخ او عزیز برنج | ہاے داغ امد سے نے ہاے

(۲۵۶)

دیگر برائے وفات نجساب گھڑ بوچھ دلبست ہجری بفرمائش

از تشنبہ صبح دلبست دوم بود از صفر شد از قضا نوشتہ تقدیر حق
کلک عزیز مصرع تاریخ زد رقم باجود بود وفات سید حق

۱۳۲۰

(۲۵۷)

برائے گنج بفرمائش

عجب گنجیست وارث گنج نو آباد نوابی | سواد اوست در چشم تماشا قرۃ العینے
عزیزا سالش از بہر دل خادم صمد گفتم | زہے بنیاد وارث گنج باشانے و بانینے

۱۳۲۰

(۲۵۸)

برائے عطیہ شمشیر بفرمائش

نصرت علے از علو شان عالیست | با حشمت و شوکتست نوخت
با منصب جاہ مسند آرائے ہمت | با دولت و اقبال ہمایون بخت
بخشید ہزار زر جائے نادر | افزود بہ مغاب مرصع عزت
بربست باحترام خود بر کمرش | تا مے گردش در انجمن از شوکت
بنوشت عزیز او تاریخ بوشت | از جوہر آبدار سیف نصرت

۱۳۲۰

جاوید با فتاق یا ند یارب | با عزت و فتح وا یا با عشرت

(۲۵۹)

دیگر در مثنوی

ہزار از جود بہری نصرت علے را | عطا فرمود شمشیرے بہ مغا
بدست مرحمت خود بر کمر بست | ہزاران جوہر افزودش چو بربست

گشت پیدا از انقلاب آسمان [illegible] | کہ ہمہ [illegible] مرحوم شد [illegible]
رفت از دنیا دلی پاک و سرشتہ متقی | [illegible] بہشت دل ربا
فکر کردم مصرع تاریخ گفتہ [illegible] عزیز | [illegible]

(۲۵۳) دیگر برائے وفات [illegible]

ذیحجہ دہ و پنج و یوم احدی | افسوس صد افسوس بے حد افسوس
بنوشت عزیز مصرع سال | رفتہ اکبر علی صد افسوس

۱۳۱۹

(۲۵۴) دیگر

بہ پنجم ذیحجہ و یکشنبہ بود | گر جہان شد سیر دی چون ولی
مصرع تاریخ او گفتم عزیز | سیر جنت ساز میر اکبر علی

۱۳۱۹

برائے تقریر عمدہ بحساب سنین فصلی کہ مطابقت سنین ہجری درین جا نوشتہ شد.

(۲۵۵)

زہے بخت و جاہ سراج الحسن | کہ زو شد ریاض الحسن نامور
نشان مید ہد از سیادت بفیض | چہ پور و چہ فرخندہ طالع پسر
بفضل خداوند شد معتمد | خوش ادراک و با دانش و باہنر
سخن سنج و معنی شناس و زکی | گرامی و نامی و والا گہر
چو شد از ندیمان خاص وزیر | بخشید شش ایزد مقام دگر
[illegible] الحق الہام [illegible] عزیز | بانداز فکرت فرو برد سر
پئے تہنیت سال فصلی نوشت | سراج الحسن از وقارش بفر

۱۳۱۰ فصلی

...ش رحمت بود — کردرحمت بطفیل احمد صلی اللہ علیہ وسلم

...ن بایاش عزیز — سرفرو برد و در فکرت زد

...یسوی آمد بخیال — صحت و غسل مبارک آمد

١٩٠٢

## برائے باغ بفرمایش

...غ داد رحو بہشت — این باغ شگفتہ راہمہ سبز

...رع سال زفکر — گلزار خلیل با ہمہ سرسبزی

١٣٢٠ھ

## برائے وفات بفرمایش

...جان فرسے — کہ از دو خون جگر ہا فتاد

...ریئسے نامے — نیک خوے نکوے وجواد

...العلاقہ دارے — با ہمہ قید زھر بند آزاد

...از دگنڈ اره — کہ بسے داد فتوت بداد

...لفت تاریخ عزیز — شد نعیم صمام سے علے خلد آباد

١٣٢٠ھ

## برائے وفات

آہ زنیرنگ روزگار — آمد خزان و تازہ گلے از چمن برفت

...مہب حکم کردگار — شمعی بمرد و روشنی انجمن برفت

...د عزیز در دون فگار — آرام جان حکیم عماد الحسن برفت

١٣٢٠ھ

## برائے باغ بفرمایش

چو از نواب لفٹنٹ این عطا یافت | شکوہ فتح و نصرت از خدا یافت
عزیزے گفت سالش بے کم و کیف | بشد با آب از نصرت علے سیف

۱۳۲۰

(۲۶۰) دیگر برائے خانقاہ بفرمایش

احسن اللہ شاہ درویشے | کہ رساند بدل ز القا فیض
ساخت این خانقاہ چون فقرا | در وے بود ارا دسرا پا فیض
گفت سال بنایش فکر عزیز | صوفی منزلے جنان با فیض

۱۳۲۰

(۲۶۱) دیگر برائے وفات

ق واصل شدہ درویش فاضل | وفات او دلم را کرد مجروح
زیز از رنج او تاریخ گفتم | بروح شاہ روح اللہ شد روح

۱۳۲۰

(۲۶۲) دیگر برائے وفات بفرمایش

زوجہ عبد الوحید اندر شباب | از بساط خاک در فردوس رفت
گفت با اندوہ تاریخش عزیز | او بجان پاک در فردوس رفت

۱۳۲۰

(۲۶۳) دیگر برائے صحت بجناب عیسوی بفرمایش

یافت از وجع مفاصل آرام | زیست عبد الاحد از لطف احد
انکہ قدس است تخلص او را | آنکہ نامیست بخلق بے حد
انکہ دارد بریاست شہرت | آنکہ زیبد بجلوسش مسند
تا فیض داد شفائے مطلق | صبر ورزید زمانے ممتد

که طرب ساز داده انجمنی — از بهاران شگفته چون چمنی
نظر افروز جلسهٔ مکتب — مکتب افروز نور عبدالرب
در ربیع نخست بست و نهم — روز جمعه بجلوه چون انجم ۱۳۲۱ھ
از مه چون بست و شش دانند — بحساب مطابقت خوانند
بنده عبدالصمد بحکم رسوم — التجا مے کند برائے قدوم
مهربانان چو مهر بنوازند — گرم جوشند و سایه اندازند
لطف بر حال بنده فرمایند — عمر و زر ندو چون عزیز آیند

(۲۷۲) دیگر برائے تولد

بخشید خدائے پاک نیکو پسرے — گشته دل مادر و پدر شاد بمهر
تاریخ تولدش رقم کرد عزیز — احسان علی یافته فرزند چو مهر ۱۳۲۱ھ

(۲۷۳) دیگر برائے عقد بحساب یکهزار و سه صد و بست و دو هجری

جمال احمد عروسے یافت نیکو — نشاط اندوخت از دیدار نقدش
عزیز از تهنیت تاریخ گفتم — جمال احمد الصمد خوبی ز عقدش
۱۳۲۲ھ

(۲۷۴) دیگر

چو کتخدا شده با فرخے جمال احمد — ز جلوه غلغل عشرت بچار سو افتاد
عزیز مصرع تاریخ او رقم کردم — عروس یافت جمال و همین باد اشاد
۱۳۲۲ھ

(۲۷۵) دیگر

الحمد الله گشته با غنی | با تا ز گیے کہ ہست لازم
بنوشت عزیز مصرع سال | اے عالے گلزار شاد خادم

سنہ ۱۳۲۰

(۲۶۸) براے کتاب نصایح

تالیف فدا حسین خان است | این نسخہ ز ھفت ضبط محقق
چون دید عزیز گفت تاریخ | مجموعہ خوش مفید از حق

سنہ ۱۳۲۰

(۲۶۹) براے وفات بقر مایش

در مایش پاک طینت نا گاہ شد بجنت | گردید با ملایک از جان پاک ہمدم
گفتم عزیز سالش مخبر ز انتقالش | آزاد بود و عابد حافظ محمد اعظم

سنہ ۱۳۲۰

(۲۷۰)

ز گردش فلکے رو نمود حادثہ | دل اعزہ و احباب خستہ شد از درد
عزیز مصرع سال وفات بنوشتم | احمد علی ز جہان رفت رو بواحد کرد

سنہ ۱۳۲۰

(۲۷۱) براے مکتب بقر مایش بجناب یکہزار و سہ صد و بست و یک ہجری
با اشعار نوید

حمد پروردگار بسم اللہ | بر زبان بار بار بسم اللہ
جان نواز ہمہ ستایش او | کارساز جہان نیایش او
صد ہزاران درود پے در پے | بر رسول خدا و عترت وے
نام پاکش محمد عربی | راحت روح ہر ولی و نبی
بعد ازین التماس با آداب | بجناب اعزہ و احباب

بے خبر بود شش تخلص در کلام | نیکمردے بود و مسکین و سیہ
گفت تاریخ وفات او عزیز | با محمد شد مسیح و خضر

(۲۸۱)
دیگر

نیک نہادی ز جہان در گذشت | واقف اسرار خفی و جلی
نام نکویش ز غلام و ز غوث | یافتہ ترکیب و شدہ منجلی
منشی و خان ہر دو ز القاب وے | شہرہ بذوالقدر زشان علی
مصرع تاریخ نوشتم عزیز | ہائے ز ذوالقدر بہادر ولی (۱۲۹۹)

(۲۸۲)
دیگر

بے خبر رفت ز گیتے بوالے | سوے فردوس برین شد ناگاہ
نام نامیش غلام غوث است | مقبلے بود کہ اللہ اللہ
خان و ذوالقدر و بہادر مشہور | ہمہ زالقاب نکویش آگاہ
مصرع سال رقم کرد عزیز | وائے ذوالقدر بہادر جم جاہ (۱۲۹۹)
(۱۲۹۹) آہ ذوالقدر بہادر ہمہ جود | دومین مصرعہ شد بہتش نگاہ
(۱۲۹۹) ہائے ذوالقدر بہادر دل جوے | سومین مصرعہ بشنو دلخواہ

(۲۸۳)
دیگر

نیک مردے کہ معرف بغلام غوث است | خان و ذوالقدر و بہادر بہ ہزیدے بود
از جہان رفت و ملال دل احباب فزود | کہ بعادات و سعادات سعیدے بود
ہاتفے مصرع تاریخ فرو خواند عزیز | آہ ذوالقدر بہادر بہ جہ وحیدے بودہ

(۲۸۴)
دیگر

چو ان رفت غلام غوث خان از گیتی | افتاد ز سلک بے بہادر با مجد

چو کتخدا شد جمال احمد عجب نشاطی بہر دل آمد | ز جوش عشرت شنید چون دمہ ایناد ہمہ لتہ
چو مشک و عنبر ہم سرشتم عزیز تاریخ او نوشتم | بخت جمال جمیل نوشہ زبخت نوشیداء و دسن بیا

۱۳۲۲ھ

(۲۷۶) دیگر برائے ولادت بفرمائش

در شانز دہم ماہ ربیع الاول | پیدا شدہ مولود نجیب الطرفین
کردند بشادیش سے علی حیدر نام | مدعو بہ پدرش مرتضی و بحسین
تاریخ نوشت کلک مشکین عزیز | فرزند رشید آمدہ نور العین

۱۳۲۲ھ

(۲۷۷) دیگر برائے وفات بفرمائش

جمعہ و بست و چارم شعبان | روز را کرد شب ز آب علی
مصرع حلتش عزیز نوشت | صدر مینو زرب تراب علی

۱۳۲۲

(۲۷۸) دیگر برائے جناب مولانا حضرت شاہ محمد حسین الہ آبادی قدس سرہ

جان بسماع و بوجد داد نکو گوہرے | آہ ازین حادثہ وائے ز رنج و تعب
نیک و نکو کیش بود عالم و درویش بود | از ہمہ کس بیش بود محو بحق روز و شب
حاضر اجمیر شد بر در خواجہ رسید | خواجہ کشیدش بخود تا شدہ آن بوالعجب
رفت و بدر دیدہ رفت پاک بد پاکیزہ رفت | واہ چہ پاکیزہ رفت مست بجوش و طرب
ہاتف غیبی بخواند مصرع سالش عزیز | شاہ محمد حسین رفت بجاں عجب

۱۳۲۲ھ

(۲۷۹) دیگر برائے وفات

منشی و شاعر غلام غوث نام | خان و ذوالقدر و بہادر مشتہر

عزیز از تہنیت تاریخ گفتم     اسید ذوالفقار آمد بصد جاہ

## (۱۹۱) دیگر برائے وفات بفرمائش ۱۳۲۲ھ

بکس نماند جہان فانی کہ عمر ما نیست جاودانی     چہ بے نوا سے چہ کامرانے اگر توانے بزن بکسوا

درین زمانہ گذشت مردے کہ چارہ ما بدرد کردے     طبیب حاذق بعلم فردی نیافتہ سنجے گران ترزو

عزیز تاریخ آن گرامی نوشت خامہ بہ تلخکامی     حکیم عبد العلی نامے نمود رحلت ازین جہان

## (۱۹۲) برائے وفات بحساب یک ہزار و سہ صد و بست و چہار ہجری بفرمائش

ہیہات شد ز ہستے درویش نکو خوے     کیسو زدہ رحلت کرد و گذید ما را انز سے

تاریخ وصال او بنوشت عزیز از غم     شد شاہ علی انور از حیف تہ برائے وائے

## (۱۹۳) برائے وفات بحساب یکہزار و صد و سیزدہ فضلی

چون شد آن جان جہان جان جہان تاریخ شد     کز حروف جنس آحاد است فضلی آشکار

مخترع گشتم دوبارہ بعد دہ سال ۱۳۱۳ سے عزیز     زیر ہر حرفے رقم کن ہندسہ ترتیب وار

گفتہ بودم سال ہجری اولاً از جانجان     بہر حضرت فضل رحمن پیشوائے روزگار

## (۱۹۴) الف دیگر برائے مسجد

بنا کردند این مسجد و کس بانیت طاعت     الٰہی ہر دو تن را از عنایت اجر بخشش

عزیز نکتہ پرور گفت تاریخش بفرمائش     بنائے مسجد با زیب از اللہ بن محمد بخش

## (۱۹۴) دیگر برائے مدرسہ بفرمائش بشمار یکہزار و نہ صد و پنج عیسوی کہ مطابقت ہجری ۱۳۲۴ھ دریجا نوشتہ شد

بایمائے ڈپٹی امیر حسن     کشیدند چون دائرہ انجمن

کسے ز اہل اسلام سر بر نتافت     دبستان تعلیم بنیاد یافت

جوانمردے آور دہمت بکار     کہ یا نصد بیفزود بر یکہزار

تاریخ بسلک نظم آورد عزیز آہ آہ ز ذوالقدر بہادر مجد (۱۳۲۲)

(۲۸۵) دیگر

خان ذوالقدر بہادر زجہان رفت افسوس
وائے صد وائے ازین حادثۂ ہوش رباے

مصرعی گفت عزیز از پے تاریخ وفات
آہ ایواے ز ذوالقدر بہادر ایواے (۱۳۲۲)

(۲۸۶) دیگر

اے وائے غلام غوث حیدر
بگذشت از وار فنا ناگاہ

تاریخ نوشت عزیز حزین
ذوالقدر بہادر با اللہ

۱۳۲۱

(۲۸۷) دیگر

ایواے ز نیرنگ جہان فانی
ذوالقدر غلام غوث خان شد ناگاہ

تاریخ وفات بر زبان راند عزیز
ذوالقدر بہادر و اجل وائے آہ آہ

۱۳۲۲

(۲۸۸) دیگر

رفت از گیتی غلام غوث خان
یکہ دے بود و مرد مستقل

گفت تاریخ وفات او عزیز
بود ذوالقدر بہادر پاک دل

۱۳۲۲

(۲۸۹) دیگر

آنکہ حق ساختہ نامی بہ غلام غوثش
رفت ازین دو انگہ حادثہ انا اللہ

خان و ذوالقدر و بہادر بخطابش نامی
شاعر و منشی و خوشخوے و حقیقت آگاہ

مصرعی خواند عزیز از پی سالش ہاتف
بود ذوالقدر بہادر بولا و باجاہ

۱۳۲۲

(۲۹۰)

دیگر برائے ولادت بحساب یکہزار و بست و سہ ہجری بفرمایش

دل سید سخاوت حیدر اندوخت
مسرت از نبیرہ بارک اللہ

(۲۹۹) دیگر برائے مسجد

شیخ اللہ بن محمد بخش نامی — ساختند این نادر ابعدِ کبیر
گفت تاریخش عزیز از کلکِ تبیان — مسجد بیت الشرف پیشانئ نور

سنہ ۱۳۲۲

(۳۰۰) دیگر برائے ولادت

ملا السرور قلوبنا بوفوده — وتیب التثار علی الولا بحمده
عبد العزیز سنینہ لظہورہ — لد نبتنی معظما بثنابہ

سنہ ۱۳۲۰

(۳۰۱) دیگر برائے ولادت

بخشید خداوند جہان ابن حسن را — پورے کہ بعہد دولت و اقبال شود بہ
فرخندہ کند ایزد یکتا با عزہ — از بندۂ ناچیز بنا باد دعا بہ
تاریخ عزیز آمدہ مخبر ولادت — شبیر حسن زاد بصد زین و شبیہ

سنہ ۱۳۲۳

(۳۰۲) دیگر برائے ولادت

طفلی مبارک آمد ز مادر — با خو بروئے خوش دلفریبے
فرخندہ یارب جعفر ما — با عمر و دولت ہمہ حبیبے
سال ولادت گفتم عزیزا — پور خجستہ زادہ بزیبے

سنہ ۱۳۲۴

(۳۰۳) دیگر برائے عقد نکاح

داور بے شبہ را ہر لحظہ صد حمد و سپاس — مژدۂ آمد بگوشش من یکایک مرحبا

رقم کرد سال مسجد عزیز — بناشش که داند هر اهل تمیز

فرو خوان ز بشمار با هندسه — بنا کرده رنجیت خان مدرسه

۱۳۱۵

(۲۹۵) دیگر تاریخ مسجد بسنین هجری مسطوره بالا بفرمایش

[illegible] که شد مسجد جامع تیار — باز سر کرده بیاید درین ساعت [illegible]

منتظم کیست که بانی شد این حسن است — آنکه دپٹی است با اقبال و عبد حشمت و جاه

منشی نیک نهاد آنکه جمال الدین است — چشمه فیض روان کرد چو کوثر از چاه

الحمدالله که شاه است به فقر و حاجت — فرش آن ساخته کایزد بدهد باد افراه

هاتفی مصرع تاریخ فرو خواند عزیز — حبذا مسجد با نور مقام الله

۱۳۲۴

(۲۹۶) دیگر به سنین هجری برای وفات بفرمایش

گشت نازل ز چرخ نازله — بقضائے قدیمے وازیے

گفت سالش عزیز از ایما — ز جزا داد ارم نشاء علی

۱۳۱۴

(۲۹۷) دیگر برای طبع دیوان

شنبو ناتھ جک از گروه دولتمندان — دیوان ترتیب داد با سعی تمام

تاریخ بیاکاست فزو گفت عزیز — نظم مطبوع کیف باآب کلام

۱۳۲۴

(۲۹۸) دیگر برای وفات

دیوان درگذشت رئیس بلند نام — رخت حیات برد سوی جنت نعیم

سنجیده فکر مصرع تاریخ اے عزیز — عبدالصمد به جنت فردوس باکریم

۱۳۱۴

(٣٠٧)

## دیگر

مسجد عمده بنا شد بنگر | از بنای دل افروز عبادتگه پاک
سال انجام بنا گفت عزیز | جسته مسجد و بیت المقدس پاک

١٣٢٧ھ

(٣٠٨)

## دیگر

چون بنا شد این عبادتگاه پاک | شد بلند آوازه بانگش تا بدو
سال ختم فیه اسش گفتم عزیز | مسجدی بی مثل بیت معمور

١٣٢٥ھ

(٣٠٩)

## دیگر

چون بپایان رسید این بنیاد | کعبه شد از برای حسن عمل
سال ختم بناش گفت عزیز | مثل بیت الحرام پاک ز دجل

١٣٢٥ھ

(٣١٠)

## دیگر

بنگر این خانه که پاکیزه عبادتگاهیست | قبله رحمت و مقام ادب آئین بودست
روضه حضرت خادم که مطاف دلهاست | پیش این خانه زیارتگه حق بین بودست
مصرع ختم بنا گفت بتعظیم عزیز | مسجدم شد با سجده گه دین بودست

١٣٢٦ھ

(٣١١)

## دیگر

مسجد خانقاه مرشد ماست | قبله با مقام ابراهیم
سال ختم بنا عزیز نوشت | مسجد شیخ اولیا بحریم

١٣٢٥

مصرع تاریخ موزون ساختم فوراً عزیز ۔ نعمت ابد باد با عقد مبارک مرجب

سنہ ۱۳۲۴

(۳۰۴)

نعمت اللہ کتخدا گردید ۔ ساعت نیک اختری آمد

گفت تاریخ دلفروز عزیز ۔ زهرہ طالع بمشتری آمد

سنہ ۱۳۲۴

## (۳۰۵) دیگر برائے قدوم میمنت لزوم فرمانروائے کابل

تعالے اللہ زہے اقبال جاہ والی کابل ۔ نہ دیدار جمالش دیدۂ اسلامیان بینا

جوان مرد و جوان همت جوان اقبال طالع ۔ جهانبان و جهان بین و جهانجوی جهان آرا

علم افراز مردانہ چراغ افروز ہر خانہ ۔ بشاہے زیب کاشانہ بو یزنہ فروغ افزا

بعزم جزم گلگشتی چو گلشن کرد ہر دشتے ۔ بہند آمد کہ سازد سہل از ہاپال اجلا را

بصد افرنگ دارائے فرنگش کرد مہمانے ۔ تا آیتے کہ شاہان را بشاہان زیبد از اعلا

سعادتہا پدید آمد عجب عید سعید آمد ۔ کہ اندر جامع دہلی دوگانہ خواند آن یکتا

عزیز از فرخے بر خواند تاریخ قدوم او ۔ امیر المومنین آمد حبیب اللہ خان آسا

غدا ایش یاد رود دولت فزاوان باد عمرا فزون ۔ بکاہش بخت و تخت و تاج و باج و حکم آنچہ

سنہ ۱۳۲۴

برفعت سایہ افگن باد چون خرشید بر گیتی ۔ بجود و عدل و علم و حلم و دین و لوا تقوا

## (۳۰۶) دیگر برائے مسجد خانقاہ حضرت مرشد پاک قدس سرہ بحساب یکہزار و سہ صد و بست و پنج ہجری ہنگام ختم بنیاد منارہا و فصیلہا وغیرہ

مسجدے ساختہ شد چون کعبہ ۔ سجدہ گاہیست کہ اللہ اللہ

مصرع ختم بنا گفت عزیز ۔ نقل بیت الحرم و بیت اللہ

سنہ ۱۳۲۵

(۳۱۷) دیگر

جو بنیاد این مسجد آمد بپایان
محمد عظیم از جهان رفت مضطر

شد از چند بالائے سقفش مشید
فصیل و منارش مرتب سراسر

عزیز از سبقش گفت تاریخ روشن
چہ خانہ چہ نور حق اللہ اکبر

۱۳۲۵ھ

(۳۱۸) دیگر

چو آمد سریر ولی سند ا
بنا کردہ شد مسجدے باعلو

رقم کرد تاریخ ختمش عزیز
چہ بیت الحرم نور شانے یاد

۱۳۲۵ھ

(۳۱۹) دیگر

مسجدے در حرم مرشد ما ساختہ شد
تا شد بند بطاعت آمد کسے درپے

منشی گفت تاریخ عزیز ناچیز
مسجد مرشد ما کعبہ بے مات نو

۱۳۲۵ھ

(۳۲۰) دیگر

در نیا از غم آشوب را و احسرتا
شکر دے شد زدنیا سوئے عقبی چون دے

سال او گفتم با ہائے رفیقے اے عزیز
رفت از ایمان بہنوئی میر بنیاد علی

۱۳۲۵ھ

(۳۲۱) دیگر

فغانے کہ درین دار غمخانے گذرد
مے دہد رنج ز آشوب درون مردم را

سنت تاریخ عزیزی جو رفیقے فرمود
میر بنیاد علی رفت با ایمان جفا

۱۳۲۵ھ

(۳۲۲) دیگر برائے انتقال ہمشیری

دل شیخ سجاد خون کرد درد
کہ دختش سوئے خلد شد رہ گرا

بود شاہ آباد بنگاہ او
رساندش ازانجا دریغا خدائے

عزیز از پیش گفت سال وفات
جدا از وطن دختر پاک رائے

۱۳۲۵ھ

(۳۱۲)

دیگر

مسجدے بہر عبادت ساختند — در حریم خانقاہ از احقرا

سال ختم بنیہ بشمر اے عزیز — مسجد شاہ دولی خادم عصی پاک زاد

۱۳۲۵

(۳۱۳)

دیگر

خانہ کردند اندر خانقاہ — سجدہ گاہ ہر مرید و ہر محب

مصرع ختم بنا بشمر عزیز — جائے اقبال است مسجد اقرب الی اللہ نفتن

۱۳۲۵

(۳۱۴)

دیگر

زہے مسجد حلقۂ خانقاہ — زہے خانقاہ ولی خدا

بنا کردش اول محمد عظیم — تمامش نمود از سر اعتنا

چو شد سوئے دار البقا ناگہان — شتابندہ تر بعد ختم بنا

شد از چندہ بالائے سقف استوار — فصیلش درست منارش بپا

رقم کرد تاریخ ثانی عزیز — خدا خانہ آباد از اولیا

۱۳۲۵

(۳۱۵)

دیگر

این مسجد پاک شد مرتب — ہر سوز حرم درو نشانے

بنوشت عزیز سال ہجری — بہشت الحرم ز نور شانے

۱۳۲۵

(۳۲۰)

دیگر

جلوۂ کعبہ ببین و بخشوع و بخضوع — سجدہ کن از سر اخلاص درین سجدہ گاہ

سال ہجریش ازین مصرعہ بشمار عزیز — حبذا مسجد زیبا باد و بیت العبد

۱۳۲۵

(۳۱۶)

دیگر

چون شدہ این جائے عبادت درست — بانگ اذان رفت بنزدیک و دور

مصرع تاریخ نوشتم عزیز — خانۂ رب مسجد مجید و نور

۱۳۲۵

(۳۲۷) دیگر عیسوی برائے عقد

کہ نواب اسحاق خان عالیجاہ | عقد فرزند خویشش باسامان
نامور یا محمد اسمٰعیل | باوقار و تجمل و ذی شان
شد با صبح جشن و شام نکاح | ہر دو با فرخے بیک عنوان
از پئے جشن و عقد و شادی چو عزیز | این دو تاریخ عیسوی برخوان
زہرۂ زہرہ مشتری شمس بلند | مہ و خورشید بیش جو ہجران
بہر ہمہ اقربا مبارک باد | باد فرخندہ بر ہمہ اعیان

(۳۲۸) دیگر برائے عقد بسنین ہجری

زہے ہنگامۂ بزم عروسی | خوشا عقد طرب آگین و دلخواہ
مبارک دائما اسحاق خان را | ہمایون بس ہمایون بارک اللہ
زہے نواب با فرتاب دانا | بخوشخوئے زہے شہرہ تا ماہ
زہے پورش کہ اسمٰعیل نامش | بخوبے با فروغے انجمنگاہ
ز جشن انبساط عشرت افزا | بلند آوازہ شد نامش بصد جاہ
چو سہرہ بست بر سر نور جشنش | زمین افتاد صیت او در افواہ
دو تاریخ از پئے این جشن گفتم | کہ ہر یک میکند از ہجری آگاہ
زمین مشتری زہرہ بجلوہ | ہمایون جلوۂ خورشید با ماہ
چہ خوش گفتے عزیز این ہر دو تاریخ ۱۳۲۵ | نگوید کس ازین بہ واہ صد واہ ۱۳۲۵

(۳۲۹) قطعۂ مثنوی در تاریخ عقد نور چشم نور الحسن طال عمرہ

مبارک دائما نور الحسن را | کہ شد عقدش بجوش خورمے ہا

(۳۲۳) دیگر عیسوی بمطابقت ہجری برائے مرگ ڈپٹی [illegible]

این جہان چیست چو بازیچہ تماشا گاہے — ہمہ معدوم شمار انچہ بہ بینی موجود
رفت ناگاہ درین مدت ازین دار فنا — زیرکے نامورے نکتہ شناسے بہ وجود
قابلے پاس ور ایمے بزبان دانے ہا — ہوشمندے [illegible] کہ ترقی [illegible]
مصلے افسر سر رشتہ تعلیم اودھ — واے صد واے کہ در چشم زدن شد مفقود
در مظفر نگر افتاد بدورہ گذرشکل — مبتلا شد بوبا و اجلش جان نربود
بود دیگر نگ بناظم چو بہار کشمیر — کیست مثلش کہ چو غنچہ گرہ دل بکشود
گفت ناظم بعزیز از پے تاریخ نوشت — [illegible] اقبال گلشن کشمیری شد نابود

سنہ ۱۹۰۰ء

(۳۲۴) دیگر برائے عقد بحساب ہجری

گردید چو کتخدا عزیز الرحمن — بشگفت بانبساط و شادی دلہا
تاریخ سنین ہجریش گفت عزیز — زہرہ پے مشتری بطالع یکجا

۱۳۲۵ھ

(۳۲۵) دیگر

کتخدا گشت عزیز الرحمن — ہمچو سعدین قران شد واقع
سال ہجری بطرب گفت عزیز — زہرہ با مشتری آمد طالع

۱۳۲۵ھ

(۳۲۶) دیگر بسنین عیسوی

بس مبارک بعزیز الرحمن — شادی عقد و حصول امید
سنۂ عیسویش گفت عزیز — بقران ہمدم مہوش خورشید

سنہ ۱۹۰۷ء

جشن کیلاس و انجمن گاہش — سید ہد از جلوس شاہ نشان
دل شونا تہ چک ز عقد پسر — باد پیوستہ ہمچو گل خندان
سنہ عیسوی بفکر آمد — مہ بخورشید ہمدمش ز قران
زہرہ و مشتری بجلوہ زمین — مصرع ہجریش عزیز بخوان

۱۹۰۸ع
۱۳۲۶ھ

## (۳۳۵) دیگر عیسوی

خوشے بزم نشاط عقد کیلاش — بہار انبساط جشن جاوید
عجب نبود کہ ہر فراز مسرت — برقص آید درین محفل چو ناہید
مبارک دایما شونا تہ چک را — بصد یمن و بصد جاہ و صد امید
ہمایون بزاجیا زاغنزہ — بصد فرتاب و صد شان چو خورشید
عزیزا عیسوی تاریخ گفتم — قران ماہ کامل شد بخورشید
بزہرہ مشتری با جلوہ طالع — بشادی مصرع ہجری بخوانید

۱۹۰۸ع
۱۳۲۶ھ

(۳۳۶)

منعقد شد ناموری کیلاس ناتھ — از سعادتہا بروشن اختری
گفتہ شد مصراع تاریخش عزیز — جلوۂ زہرہ طلوع مشتری

۱۳۲۶ھ

## (۳۳۷) دیگر در حادثۂ جانکاہ پر اندوہ کہ بطور غزل گفتہ شد

روز روشن سیاہ می بینم — مہر با داغ ماہ می بینم
آہ خادم محمد از غم تو — حال دل بس تباہ می بینم
برلب ہر یک از عجائبت — شور فریاد و آہ می بینم
وائے برمن کہ بے تو بے رونق — خانہ و خانقاہ می بینم

بشهر افگندم از تاریخ شهره — بجلوه مشتری طالع زہرہ
۱۳۲۵
دگر بنوشتم این مصرع لامع — بجلوه ماه با خورشید طالع
۱۳۲۵
عزیز این عقد از فکرم رہانید — سرو سرکه درد دل جانم بسانید

(۳۳۰) دیگر

گشت نور الحسن درین ایام — کتخدا با عنایت یزدان
گفت دل سال عیسوی بعزیز — عیش زہرہ مشتری قران
۱۹۰۷

(۳۳۱) بحساب یکهزار و سه صد و بست و شش ہجری برائے وفات حاجی سمات

آه سجاده نشین صالح — کرد از مرگ خود دم خسته جگر
مصرع سال غمش گفت عزیز — گل شده شمع منیر انور
۱۳۲۶

(۳۳۲) دیگر در بحر سریع

صاحب سجاده شد حیف — خادم مخدوم و ذی جاه
وائے مراد لخته کرد — آه ز درد انا لله
گفت عزیزے ہجری سال — شمع روشن گل شد آه
۱۳۲۶

(۳۳۳) دیگر

چو سجاده آرائے شاه صفی رفت — جوان خفت مردانه در مهد مرقد
عزیز جگر خسته سالش نوشته — ارم و اله شاه خادم محمد
۱۳۲۶

دیگر برائے شادی خلف نه آبادی کیلاس ناته ولد شوناته چک منصرم کمتری

(۳۳۴) چه جندا بزم انبساط و طرب — ہزاران نشاط بے پایان

خوشنما ساخت قبه‌ها هر یکی تابناک چون قندیل
سال تعمیر نوشت گفت عزیز در قبا [illegible] کرده خلیل

(۳۲۹) دیگر برای قطعه مسجد ۱۳۲۴

تا که فیض شد بدل شاه خلیل احمد است مسجد پاک خانقه گشت منور از جلا
مصرع سال آن ملک خواند [illegible] داده خلیل از جلا [illegible] نور کعبه را

(۳۳۱) دیگر برای قطعه مسجد ۱۳۲۶

مسجد خانقاه از گچ نظر افروز شد گشت زخشنده رفت [illegible]
از موزونی [illegible] مصرع تاریخ عزیز کعبة الله [illegible]

(۳۳۲) دیگر برای قطعه مسجد ۱۳۲۶

زینت شد این مسجد [illegible]
عزیز از [illegible] گفته تاریخ [illegible]

(۳۳۳) دیگر برای [illegible] مسجد

شد مسجد پاکیزه درخشنده [illegible]
بنوشت عزیز [illegible] تاریخ [illegible]

(۳۳۴) دیگر [illegible]

[illegible]
[illegible]

(۳۳۵) دیگر [illegible]

[illegible]
[illegible]

الٰہا بے لبے نمی یابم — خیرگی در نگاه می بینم
صبح و شام اختلال آمدنت — سوی در سمت راه می بینم
زاں سبب بی تو خوش نمی آید — در وصالت رفاه شب بینم
وا دریغا که از تو وقت سماع — خالی این بزمگاه می بینم
هر دم از شورش بی قراری ما — صبر را عذرخواه می بینم
آه خالی نمی شود چه کنم — دل پر از آه آه می بینم
زندگی تلخ شد ولی چه علاج — که همه از اله می بینم
بشر الصابرین زبانت — در شکایت گناه می بینم
آه آه اف ... و آه ز داغ — شغل شام و بگاه می بینم
مصرع درد و داغ در تاریخ ۱۳۲۶ — صاف بی اشتباه می بینم
پیر کنعان شدم ز گریه عزیز — یوسف خود بچاه می بینم

## (۳۳۸) دیگر برای قطعهٔ مسجد خانقاه شریف

بنا نمود محمد عظیم این مسجد — زہے مقام ولی خدا زہے قبله
ز بینش جلا کرد شاه حسین الله — که هر که دید بگفت از صفا زہے قبله
عزیز مصرع سال بنایش گفتم — خلیل داده حرم را جلا زہے قبله
۱۳۲۶

## (۳۳۹) دیگر برای قطعهٔ دروازهٔ خانقاه شریف

این در خانقاه و مسجد پاک — چون ترقی کرده شد تبدیل
شد محمد عظیم بانی آن — یافت از سر دوباره شان جزیل
همتی کرد شاه حسین الله — تا به قلعه فزود داد فصیل

عزیز تاریخ این گرامی نوشت خامہ بحکم خامی | بسوی رشید طبیب نامی حکیم باقر ...

۱۳۲۰ھ

(۳۵۱) برائے برآمدِ سرقہ

نعمت ... الملک ... | ... ور ... 
برآورد ... نزد ... | ... تجنیس ... سرقہ مال
سراپا داد سلطان ہماش | ... معروف ... پال
بہ ... از مراحم | ز جود و الیہ ... خوشحال
عزیزا بہر ... گفت تاریخ | چو سرمایہ ترقی ہا ز اقبال

۱۳۲۷ھ

(۳۵۲) برائے ... چاہ

حبذا نام آوری کاین چاہ اندر باغ ساخت | تا شود ہر تشنہ سیراب از فیض نوال
مصرع باآب در تاریخ بنوشتم عزیز | چاہ محمود الحسن منصف چو کوثر از زلال

۱۳۲۷ھ

دیگر

(۳۵۳)

... زین بر منصفی کز چاہ در گلزار ساخت | چشمۂ فیضے روان افزا روان چون آب ...
... زبان با مصرع تاریخ گفتم اے عزیز | چاہ محمودِ حسن منصف چو کوثر بین ...

۱۳۲۰ھ

دیگر

ساخت محمود الحسن منصف بفیض | چاہے اندر باغ و آسایش جانفزا
مصرع تازہ بفکر آمد عزیز | چشمۂ آب حیات نوش را

۱۳۲۷ھ

(۳۵۴) برائے گنبد

... چون رحمان شاہ این گنبد نادر بنا | برمزار پیر خود از اخلاص دل چون ...
گفت تاریخ بنایش ہاتف غیبی اے عزیز | مدفن درویش دل بارب حبیب اللہ شاہ
در دیگر مصرع دیگر بفکرم آمدہ | نور حق بر مرقد پاک حبیب اللہ شاہ

۱۳۲۷ھ

(۳۵۵) برائے وفات

(۳۴۶) دیگر عیسوی

شریف الحسن کتخدائے ذی کرام — مبارک برو بادا جناب او
رقم کرد سال مسیحے عزیز ہو — بخورشید مہ ازتن زن ایش

(۳۴۷) دیگر برائے عقد ۱۹۰۹

گشت چون اظہار حیدر کتخدا — زن زن سعد یا نکہت اختری
بر سخاوت حیدر روا جناب — بس ہمایون باد با نام آوری
مصرع تاریخ بنوشتم عزیز — آمد زہرہ و طالع مشتری
باز بنوشتم سنین عیسوی — زہرہ باعیش از قران مشتری ۱۳۲۷

(۳۴۸) دیگر برائے عقد ۱۹۰۹

احمد اللہ مسیح الدین را — منعقد کرد و مسرت بنمود
سال تاریخ رقم کرد عزیز — عقد فرخندہ ہمایون بنمود ۱۳۲۷

(۳۴۹) دیگر عیسوی

کند احمد اسعد راحق مبارک — زعقد پسر آرزو یاب گشتہ
عزیز از پیش گفت سال مسیحے — دو گوہر بیک رشتہ با آب گشتہ ۱۹۰۹

(۳۵۰) دیگر برائے وفات بفرمایش

جہان فانی بکس نماند بکس نماند جہان فانی — ببین بدوران بچشم عبرت بچشم عبرت ببین بدوران
ہر آنکہ آید رود بحسرت رود بحسرت ہر آنکہ آید — ندارد کسان قیام اینجا قیام اینجا ندارد کسان
چو روز آید بشب گراید بشب گراید چو روز آید — نہ صبح یکسان نہ شام ماند نہ شام ماند نہ صبح یکسان
رجوع ہر یک بخاک باشد بخاک باشد رجوع ہر یک — وجود انسان بفکر بنگر بفکر بنگر وجود انسان
درین زمانہ قیامتے شد قیامتے شد درین زمانہ — برآمد از جان زرنج دودے زرنج دودے برآمد از جان
مسیح وقتے بخاک خفتہ بخاک خفتہ مسیح وقتے — بباغ رضوان برفت ناگہ برفت ناگہ بباغ رضوان

(۳۶۰) ایضاً برائے عمارت

توکل حسین محمد حبیب ابن راجہ — چو بنیاد کرد این عمارت نشانے
عزیز از بیش گفت تاریخ نادر — عجب گلستانِ فرحت افزا مکانے
۱۳۲۸ھ

(۳۶۱) دیگر

راجہ توکل حسین ابن لیہ و امیر — این فرح افزا مکان ساختہ با زیب و زین
گفت ملک با عزیز مصرعۂ تاریخ آن — گو بمکان نفیس راجہ توکل حسین
۱۳۲۸ھ

(۳۶۲) دیگر برائے باغ

نصب فرمود محمد جعفر — باغ نو دادہ ہمہ پر میوہ
گفت تاریخ با یماشس عزیز — باغِ با چاہ ہمہ پر میوہ
۱۳۲۸ھ

(۳۶۳) دیگر

عمدہ باغے شد سرسبز بصد شادابے — تازہ تا شد ثمر نو ہر شجرے گشت اخضر
گفت تاریخ مسیحے چو خبر یافت عزیز — باغ انبہ و نمائش ز محمد جعفر
عصر ثانی او بہتر از اول آمد — نونش انبہ ہمہ از باغ محمد جعفر

(۳۶۴) دیگر برائے دیوان حجاب یکہزار و سہ صد و نہ ہجری

زہے قیس و دیوان پاکیزۂ او — سوادش ز نعت نبی عنبر آمیز
عزیز از بیش گفت تاریخ ختمش — نسیم مدینہ منظمے دل آویز
۱۳۲۹ھ

(۳۶۵) دیگر برائے طبع

نسیم مدینہ زہے نظم نغز — خبر دادہ ہر مصرع اوز قیس
رقم کرد تاریخ طبعش عزیز — چہ خوش طبع دیوان نیکو ز قیس
۱۳۲۹ھ

(۳۶۶) دیگر برائے وفات

کرد رحلت جہان مرحومہ — خوش روان گشت سوئے فردوس

سه شنبه و ذیقعده و یوم ششم — آن عفیفه سوی جنت کرد رو
آه آه از صدمهٔ جانکاه آه — کرد رحلت در جوانی نیک خو
عبد قیوم از تزوج دردمند — خاک بر سر شد ز مرگ او هر آرزو
تازه روی بود و نامش فاطمه — رنج او شد [illegible]
سال او گفتم بآه ای عزیز — واه در [illegible] اندرو
١٣١١

(٣٥٦) برای وفات

حیف درویشی بدرویشی بزرگ — از گروه پاکبازان سرفراز
سی ام ذیقعده و نزدیک شام — از شنبه رفت با راز و نیاز
مصرع تاریخ گفتا این عزیز — شد عبد الله سوی حق فقیر باز
١٣٢٤

(٣٥٧) ایضاً برای وفات یکهزار و سه صد و بست و هشت هجری

رفت نور الحسن ز دار فنا — وای دریغا ز صدمهٔ جانکاه
باشمی در سخن تخلص او — قابل و زیرک از نکات آگاه
همه آبای او قضا پیشه — در سیادت بسی بعزت و جاه
صبح جمعه محرم اول روز — سمت جنت روانه شد ناگاه
گفت تاریخ او عزیز حزین — باشمی سوی رب برفت آه آه
١٣٢٨

(٣٥٨) ایضاً برای وفات

قوال فیق و مطرب محرم راز — شد جانب خلد آه انا لله
تاریخ وفات او رقم کرد عزیز — ویران شد دل چو رفته آبادی آه
١٣٢٨

(٣٥٩) ایضاً برای مسجد

کرد احسان علی مسجد بنا — ساختش عابد علی با انهماک
گفت تاریخش بفرمایش عزیز — حبذا مسجد چه بیت الله پاک
١٣٢٨

(۳۷۱) دیگر برائے وفات بہ شمار سال یکہزار و سہ صد و سی و یک ہجری

افسوس ہزار بار افسوس افسوس | مردے فردے بہ صد فتوت رفتہ
با حشمت و جاہ و با حمایہ موصوف | در کنج لحد بخواب راحت رفتہ
صوفی صفتے و مخلص درویشان | ناگاہ بعالم حقیقت رفتہ
انا للہ آہ انا للہ | فارغ شدہ در جوار رحمت رفتہ
تاریخ نوشتہ شد باندوہ عزیز | دیگاج الدین بہ سوئے جنت رفتہ

۱۳۳۱ سنہ — باے موحدہ مقطوعہ

(۳۷۲) دیگر برائے طبع

بلفظ احسان باعلی کرد منضم فکر من | تا ہویدا شد ازان نام مردے سرفراز
سعی کرد و صرف کرد از سعادت ہیچ مرد | طبع اسرار حقیقت عبدس خان نواز
گفت تاریخش عزیز یادگار الطبع | شد کلام مرشدم طبع با انوار باز

۱۳۳۱ سنہ

(۳۷۳) برائے وفات بحساب ہجری

ہیہات کہ این جہان نماند کسے | صیدا جلے و بے خبر از جلے
در دا کہ درین عہد ز کرب اسقاط | بگذشت عفیفہ بضرب کمنلے
از خاک صفی پور در ضلع اوناو | جا کردہ بلیرٹھ ز قضائے ازلے
در دا کہ گران بود بلازم شویش | آورد بہر سیش باسبے خللے
تاریخ وفات او رقم کرد عزیز | داخل در ارم زوجہ احسان علے

۱۳۳۱ سنہ

(۳۷۴) برائے وفات

صد حیف آہ داغ کرامت علی وکیل | پورش جوان گذشت کزاندوہ ہائے ہائے
تاریخ او نوشت بایمائے او عزیز | سند علی وکیل جوانمرد رفت وائے

(۳۷۵) برائے وفات

طبیبے بود در بلہور معروف | عمش کردہ درو نہاختہ ناگاہ
عزیز ایمائے پورش یافتہ گفت | فصیح الدین حکیم فرد رفت آہ

۱۳۳۱

ایضاً برائے روانگی جنازہ بحساب یکہزار و سہ صد و سی و دو ہجری

گفت تاریخ بافسوس عزیز | روح او رفت بسوے فردوس
۱۳۲۹ھ

(۳۶۷) دیگر در وفات

درویش محب و صوفی اہل صفا | بار از دنیا زرفت نزدیک الہ
نامش تاریخ شد ببین در خاکش | بردار کفن ز شاہ اظہار اللہ
۱۳۲۹ھ

(۳۶۸) دیگر

شاہ اظہار اللہ از را ز دنیا | رفت بس مردانہ باذکر جلی
مصرع تاریخ او گفتم عزیز | باخدا پیوستہ صوفی و ولی
۱۳۲۹ھ

(۳۶۹) دیگر بہ شمار سال یکہزار و سہ صد و سی ہجری

آہ صد آہ از جوانی نیکبخت و نیکمرد | آہ روشن طالع و روشن دل و روشن بیان
آہ دلہاے احبا خستہ گردید از غمش | کاین چنین برنائے صالح شد ز چشم ما نہان
ثمرۂ اعمال نیکو بود تا اندر شباب | ایزد پاکش فرد خواندہ بگلزار جنان
حق تعالے داردش در سایۂ رحمت مدام | در نعیم و روح و ریحان بے خبر از ہمگنان
ہر یکے را ناگزیر است ابن سفر افسوس واے | رحلت او میکند فریاد با آہ و فغان
سید والا نسب ابن حسن مرد حکیم | کرد ایما از پے سالش چو او گشتہ روان
مصرع تاریخ او با درد دل گفتم عزیز | رفت سید چودہری طالب علے مومن جوان
۱۳۳۰ھ

(۳۷۰) دیگر بہ جان شمار براے مکان

چو نور الحسن این مکان کرد ترمیم | شدہ از سر نو سرا سر دل آرائے
عزیز از پیش گفت سالش بایما | مکانے ببین دلکشا فرحت افزا
۱۳۳۰ھ

(۳۷۱) دیگر بحساب عیسوی

چو این عمارت کہنہ شد از مرمت تو | شگفتہ ساز طبیعت چو خوبی بستان
عزیز مصرع تاریخ عیسوی گفتم | عمارتے بعجب زینت و شرف بجہان
۱۹۱۲ء

# فصل در تاریخہاے اُردو

(۱) در وفات حضرت مرشد برحق قدس سرہ بشمار یکہزار و دو صد و ہفتاد و ہفت فصلی

آہ جنت کو سدہارے ناگاہ — سبکے محبوب رضا جو سبکے
سال فصلی یہ لکھا ہے عزیز — شاہ خادم ہیں گئے واصل حق سے

(۲) براے بنیاد روضہ مقدس بحساب یکہزار و دو صد و ہشتاد و ہفت ہجری ۱۲۸۷

خدا رحمت کرے خصلت حسین نیک محضر پر — عزیزا پاک مرشد پر بنایا گنبد زیبا
عزیز خستہ نے تاریخ بنیاد اسطرح لکہی — الٰہی کعبہ ہے یا کہ قبہ شاہ خادم کا

(۳) براے ختم بنیاد بحساب یکہزار و دو صد و نود ہجری ۱۲۹۰

فلک قربان ہے اس گنبد اس کی اوسکو کیا نسبت — اوسے در ذات گردش ہے یہ اپنے جا پہ قائم ہے
عزیز اس برج نورانی کے لکھ تاریخ نورانی — یہ جاے پاک یہ گنبد مقام شاہ خادم ہے

۱۲۹۰

(۴) دیگر

جب مکمل ہوا یہ روضہ پاک — اور ہوا بنکے سب طرح سے تمام
بول اوٹہا عزیز ہاتف غیب — شاہ خادم کا گنبد آرام

۱۲۹۰

(۵) براے غرق بحساب یکہزار و دو صد ہشتاد و شش بنگالی مطابق ہزار و دو صد نود و ہفت ہجری

کیسے ڈوبے دونوں داروغہ کے بیٹے ہاے ہاے — ناگہانی غرق سیل گنگ یکجا ہو گئے
سال بنگالہ مین لکہا ماجرا ہے مینے عزیز — دونون یکجا نشین موج در دریا ہو گئے ۱۲۸۶

براے مسہری کہ بر مزار مقدس حضرت مرشد پاک نصب کردہ شد بحساب یکہزار و دو صد و شش ...

(۶) کیا خوب مسہری ہے مکمل ہے سراپا — آراستہ ایسی کہ سہاگن ہے مسہری

به صندوق آراسته بود از انگشت — به تا هم آوری سالها نعش راجه
چه راجه که نامش غضنفر حسین است — چو شد راجه با امر قضا نعش راجه
چو افسر در اجه ز سادات نامی — درا بود اهل عزا نعش راجه
پس از روزگارے بشہ نیشنگھ ها — بملک عرب کرد جا نعش راجه
فرستاد راجه توکل حسین شیر — که شد با همه اعتبا نعش راجه
چو دید این سعادت ز بنده بزور — برآورد دست دعا نعش راجه
بادرا رو انعام و خوان نعمتها — فرستاده شد با عطا نعش راجه
وحیدے سبط حسن نام آور — چو نگریست بردو شہا نعش راجه
زنا پایداری که این دهر دورو — فرو خواند احادیث با نعش راجه
من گفت ابن حسن تا نوشتم — که رفته باین ارتقا نعش راجه
سعید است و سید طبیب است حاذق — که خود دید با اقربا نعش راجه
مصر گشت و تاریخ گفتم عزیزا — چه مومن بشد کربلا نعش راجه ۱۳۳۲
دگر مصرع دیگر آمد بفکرم — مراد رہ کربلا نعش راجه ۱۳۳۲
سوم بار از آن هردو بهتر بگفتم — پئے دفن شد کربلا نعش راجه ۱۳۳۲
منادی ندا زد بمصرع چہارم — شده لایق کربلا نعش راجه ۱۳۳۲

(۳۷۷) دیگر برائے مسجد

واه واه الله اکبر این مقام — همچو کعبه با هزاران رونق
مصرع تاریخ نوشتم عزیز — مسجد باحجد از عبدالغنی ۱۳۳۲

(۳۷۸) دیگر برائے روانگی جنازه

نعش راجه بکربلا گشت روان — با شوکت و شان و احترام و اکرام
تاریخ روانگی رقم کرد عزیز — نعش راجه بکربلا برد آرام ۱۳۳۲

(۳۷۹) دیگر

سوے آسمان بنگر جانب زمین بنگر — هر یک از ته و بالا بے ثبات و بے بنیاد
سال واقعه بشنو از عزیز اے زیرک — نعش راجه مومن شده بکربلا آباد ۱۳۳۲

سہ بارہ سمت آیا فکر مین لئے مرد فرخ پے | عجب زینت ہے باتمکین مقام ہوش و دانش ہے
لکہا آخر مین چوتھی بار فصلی سال اے دانا | بنا دانش بنا یہ مدرسہ افزون نشاط اچھا ۱۲۹۸
لکھا جب یہ جو دہری نصرت علی صاحب بہادر نے | لکھین بینے یہ تاریخین عزیز اونکی محبت ہے ۱۲۹۹

(۱۱) برائے ولادت بحساب یکہزار و سہ صد و دہ ہجری بفرمایش

تولد ہوا قرۃ العین صالح | رہے حی و قایم یہ دلبند اللہ
عزیز اب بلا وقفہ تاریخ پڑہ دے | مبارک ہو ثاقب کو فرزند اللہ ۱۳۱۰

(۱۲) دیگر

چھٹی تاریخ تہی اور ماہ ربیع الآخر | شب آدینہ تھی اور دو بجے تھے ہو دانا
ساعت نیک تہے اور زایچہ نیک کے بہ | قرۃ العین جوان بخت جہان مین آیا
ہاتف غیب نے دی چرخ سے آواز عزیز | حق نے ثاقب کو دیا باپ سے اچھا بیٹا ۱۳۱۰

(۱۳) برائے تالیف بفرمایش مطابق سنین ہجری

وہ منصف اور مصنف اور منشی انگریزی کے | خدا رکھے ہمیشہ اونکو صاحب جاہ صاحب فر
میرے بھائی ہین اور تمکین سے صاحب تو خوش ہین | محبت اور خوبی سے عنایت کرتے ہین مجہپر
کیا اس نسخہ نادر کو اردو انگریزی سے | بہت اچھی طرح لکھا لکھا مثل سخن پرور
عزیز خستہ نے تاریخ لکھی اونکے ایماسے | لکھا حامد حسن منصف نے کیا ترجمہ بہتر ۱۸۹۳

(۱۴) برائے وفات جناب مولانا محمد فضل رحمن مرادآبادی قدس سرہ بحساب یکہزار و صد و سیزدہ

زمانہ ہو گیا برکت سے خالی | ہوا یہ حادثہ کیا سخت جانکاہ
عزیز اندوہگین لکھتا ہون تاریخ | جناب فضل رحمن اب گئے آہ ۱۳۱۳

(۱۵) دیگر بحساب سنین بنگالہ

ہوا کیسے مرد خدا کا وصال | ہوئے ختم اوسپر سب آداب زہد

محمود محمد سے معلی ہے علی سے ۔۔۔ کیا نام ہے جس نام سے روشن ہے سپہری

وہ خان بن خان جسنے نیا رنگ جمایا ۔۔۔ گلدستہ صفت زینت مدفن ہے مسہری

ہے شاہ خلیل احمد ذیجاہ کی خوشبو ۔۔۔ کیا بیت رنگین ہے کہ گلشن ہے مسہری

لے آئے ملک مصرع تاریخ عزیزا ۔۔۔ دو لہا بہت اچھا تو مزین ہے مسہری

۱۳۰۴

(۷) براے تالیف بفرمایش بحساب یکہزار و سہ صد و ہشت ہجری

کہین تذکیر کی صحت کہین تانیث کی شرح ۔۔۔ ہو گیا شہرہ تحقیق جہان مین ہر سو

فکر کرتی ہے ملا مصرع تاریخ عزیز ۔۔۔ زیب خوبی یہ رسالہ ہے مفید اردو

۱۳۰۸

(۸) براے طبع ہمان کتاب

خوب یہ نسخہ پاکیزہ لکھا قادر نے ۔۔۔ کرکے تذکیر کے ثابت ہے بالکل تحقیق

جب چھپا دل نے کہا مصرع تاریخ عزیز ۔۔۔ آج یہ نسخہ پاکیزہ ہوا چھپکے رفیق

۱۳۰۸

(۹) براے طبع بفرمایش گفتہ شد و نوبت طبع بنا مد بحساب یکہزار و سہ صد و نہ ہجری

مرید شاہ حسین اسمعیل احسن اللہ شاہ ۔۔۔ ہے طالب تھے یہ دیوان ہو مطبوع کیا اچھا

عزیز خستہ خاطر نے لکھی تاریخ برجستہ ۔۔۔ چھپا کیا عمدہ اور پاکیزہ دیوان پیر مرشد کا

۱۳۰۹

(۱۰) براے اسکول بفرمایش در مثنوی

وہ لفٹنٹ اور وہ سر آکلینڈ کالون کا مکان دیکھو ۔۔۔ دنا و دول سے ہر دم کالون صاحب بہادر کہو

پریسیڈنٹ مسٹر ایچ اوڈسے مول صاحب ہین ۔۔۔ کمشنر اور بہادر ہین رئیس اونکے مصاحب ہین

جو سرانا ہین شنکر بخش سنگہ ایسے بہادر ہین ۔۔۔ کہ کے سی آئی اے ہین اور علم و عقل سے برتر ہین

کنور ہر نام سنگہ ایسے کہ ہین سی آئی اے ٹھہر ۔۔۔ بہادر اور سکریٹر جز و اونکے نام نامی کا

معین مدرسہ یہ سب ہوئے ہر امر مین مطلق ۔۔۔ طمانینت سے بنوایا کہ رکہے سبکو قایم حق

لکھی تاریخ ہجری مینے اے فرزانہ دوران ۔۔۔ بنا ہے خوب زیبا کالون اسکول والا شان

شمسی سے پھر دوبارہ کر سنین عیسوی ازبر ۔۔۔ بنا اچھا بنا یہ کالون اسکول کیا خوشتر

۱۳۰۹

۱۸۹۲

شاعر معنی پسند آہ جہان سے گیا — خستہ دل و دردمند گرد غم او مرا
فکر مین آیا عزیز مہملہ سال وفات — مرد مکرم گروہ کامل اُردو مرا
۱۳۱۸ھ

(۲۲) دیگر بے نقطہ

رحلت منشی امیر احمد سے کیا صدمہ ہے آہ — راندن ہے دلکو رنج اونکے دفات سخت کا
مصرع تاریخ لکہا نیبے بے نقطہ عزیز — گرم رو اسرار آگہ عالم اُردو ہوا
۱۳۱۸ھ

(۲۳) دیگر بے نقطہ

وہ شاعر یگانہ رخصت ہوا جہان سے — خالی ہوا زمانہ کیونکر ہو دل یہ قابو
بولا عزیز ہاتف تاریخ مہملہ سن — مرکر ہوا مکرم مرد کمال اُردو
۱۳۱۸ھ

(۲۴) دیگر بے نقطہ

امیر احمد و نامی نکتہ پرور — جہان سے گیا سوے گلزار مینو
سر آہ سے مینے تاریخ لکہی — ہوا گرم رو رہرو طرح اُردو
۱۳۱۸ھ

(۲۵) دیگر زبر بینہ

میر تہا اپنے زمانے مین امیر — سحر کرتا تہا وہ تقریر کے ساتہ
اوسکی تاریخ لکہی مینے عزیز — ہاے اُردو گئی اس میر کے ساتہ
بینات اور زبر سے کن علے — عیسوی سال کو تحریر کے ساتہ
۱۹۰۰ء

(۲۶) دیگر بحساب یکہزار و سہ صد و بست ہجری براے مثنوی نو ضیاء بقرمایش

وہ محمد عمر طبیب لبیب — ہین زبانون پہ خوبیان جنکی
اونکی تصنیف ہے یہ عمدہ کتاب — آفرین واہ واہ فرزانگی
مندرج کی عزیز نے تاریخ — مثنوی بدیع خوب چہپی
۱۳۲۰

(۲۷) دیگر براے مسجد بحساب یکہزار و سہ صد و بست و دو ہجری بفرمایش

نہایت لیے مرمت تہے بہت روزون سے یہ مسجد — بنایا اسکو چندہ کرکے اک درویش ارشد نے

لکھا سال بنگالہ میںنے عزیز | گئے فضل رحمن گیاواب زہد

(۱۶) براے مسجد بفرمالیش مطابق سنین ہجری ۱۳۱۶

بنی مسجد پاک مثل حرم | مرتب ہوئے بنکے نیاز سب
لکھا میںنے سال سیحے عزیز | خدا خانہ ہے خوب جاے ادب

(۱۷) براے ولادت بشمار یکہزار و سہ صد و شانزدہ ہجری ۱۳۱۶

محمد علی خان کے بیٹا ہوا | جوان ہو سے جام عشرت پیے
ملے عمر خضر اور قائم رہین | یہ سامان جو ہین حق نے اوسکو دیے
عزیز اب گنو ہر الف تین بار | لکھو طرفہ تاریخ اوسکے لیے
یہ مصرع نہ بھولے گا احباب کو | محمد علی خان کا بیٹا جیے
بابائے نصرت علی چودہری | معاً میںنے یہ شعر موزون کیے
لکھا بے تکلف ہر اک مصرعہ | اگرچہ بہت تنگ تہے قافیے

(۱۸) دیگر

محمد علیخان کو بیٹا مبارک | کرے اوسکو اللہ نامی گرامی
عزیز اوسکی تاریخ لکھ بے تکلف | محمد علی خان کا فرزند نامی

(۱۹) براے وفات مولانا عبد الحق خیرآبادی رحمۃ اللہ علیہ ۱۳۱۶

مولوی عبد الحق آسودہ ہوے | انتقال اس دار فانی سے کیا
مصرع تاریخ اردو لکھہ عزیز | عالم یکتا دُخَرِد آہ اوٹھ گیا

(۲۰) براے وفات جناب منشی امیر احمد صاحب امیر مینائی بحساب یکہزار و سہ صد و ہیجدہ ۱۳۱۸

گیا وہ زبان آور نکتہ سنج | کہ اردو میں تہا ناسخ اس عہد کا
عزیز اوسکی تاریخ میںنے لکھی | امیر سخنور گیا حق ہوا

(۲۱) دیگر بے نقطہ ۱۳۱۸

(۳۴) دیگر

شاہ خادم محمد آہ صد آہ | کیا کہوں میں جو دل کی حالت ہے
رو کے لکھی عزیز نے تاریخ | بجھ گیا کیا چراغ ہے ہے ہے ۱۳۲۶

(۳۵) دیگر برائے وفات بحساب یکہزار و سہ صد و بست و ہفت ہجری

صد حیف ایواے وہ حکیم نامی | دنیا سے گیا اور آئی کیا جلد قضا
وہ شہر سے شہر نامور تھا اوس سے | ہر سمت ہے لکھنؤ میں اسکا چرچا
یکجا کے سب بے تکلف اعداد سنین | پایا جو حکیم ابن حسن کا ایما
اردو میں لکھا مصرع تاریخ عزیز | افسوس وہ اک طبیب حاذق نہ رہا ۱۳۲۷
پھر فکر سے یہ مادہ آیا دل میں | آہ ایک طبیب شہر میں تھا نہ رہا ۱۳۲۷
رکھتا ہے یہ واقعہ جو پوچھے کوئی | باز کو مسائین کے ساتھ ملا ۱۳۲۷

(۳۶) دیگر بحساب یکہزار و سہ صد و بست و ہشت ہجری برائے باغ

محمد جعفر از سادات نامی | رئیس اعظم و مرد گرامی
لگایا باغ عمدہ جب اونھوں نے | کہا تاریخ کہدینے کو مجھ سے
عزیز اُردو میں ہر مصرع ہے بیدا غ | ہرا پھولا پھلا بازیب یہ باغ ۱۳۲۸

(۳۷) دیگر بحساب یکہزار و سہ صد و سی ہجری برائے رحلت

لگی دل میں یا رب یہ کس غم کی آگ | کہ جان اوس سے بیتاب ہو کر چلی
لکھا مصرع سال میں نے عزیز | قضا کر گئے وائے طالب علی ۱۳۳۰

(۳۸) دیگر عیسوی شمار یکہزار و نہ صد و یازدہ برائے شفاخانہ

بنکے ہولی سب یہ عمارت بلند | جب ہوئے آمادہ رئیسان دہ
مصرع تاریخ بنا لکھ عزیز | خوب شفاخانہ ہے آرام دہ ۱۹۱۱

(۳۹) دیگر بحساب عیسوی بحساب یکسال زائد

عزیز اس مصرع نادر سے گن لے سال ہجری کو — وہی مسجد بنا کی خوب اب فاروق احمد نے
۱۳۲۲ھ

(۲۸) دیگر در وفات

افسوس غلام غوث خان صد افسوس — دنیا سے گئے خان معظم ذیجاہ
ہاتف نے پڑھا مصرع تاریخ عزیز — آہ آہ وہ ذوالقدر بہادر گئے آہ
۱۳۲۲ھ

(۲۹) دیگر

افسوس غلام غوث نے رحلت کی — ایوائے وہ ذوالقدر بہادر آہ آہ
تاریخ اونکے عزیز محزون نے لکھی — زاہد گئے ذوالقدر بہادر باجاہ
۱۳۲۲ھ

(۳۰) دیگر

ایکدن سب کو فنا ہوتا ہے — واہ کیا شان ہے اللہ اللہ
آجکل حادثہ سخت ہوا — گئے ذوالقدر بہادر باجاہ
پڑھے اب مصرع تاریخ عزیز — وائے ذوالقدر بہادر گئے واہ
۱۳۲۲ھ

(۳۱) دیگر برائے مسجد بحساب یکہزار و سہ صد و بست و سہ ہجری

مقام سجدہ ہوا بنکے یہ خدا خانہ — بڑا ہے جیسے حرم اور حریم کا پر تو
عزیز مصرع تاریخ فکر میں آیا — امیر خان نے بنا کی یہ کیسی مسجد نو

(۳۲) دیگر برائے مسجد بحساب یکہزار و سہ صد و بست و پنج ہجری

میرے مرشد کی مسجد عالی — ہر طرف اسمین اک اوجالا ہے
نہ و بالا ہے عالم بالا — کیا اذان کا بول بالا ہے
سال ہجری عزیز نے لکھا — مثل بیت الحرام والا ہے
۱۳۲۵ھ

(۳۳) دیگر برائے انتقال پر ملال بحساب یکہزار و سہ صد و بست و شش ہجری

شاہ خادم محمد ایسے گئے — کہ ہوا اب جہان نظر میں سیاہ
سال ہجری عزیز نے لکھا — گل ہوا وائے کیا چراغ آہ آہ
۱۳۲۶

# هُوَ الْعَزِیْز

## بسم اللہ الرحمن الرحیم

(۱) اس باتکو سب جانتے ہین کہ ہم نہ رہین گے اور دنیا چند روزہ ہو اسکے جاننے مین بہت بڑا عالم اور بہت بڑا درویش اور ادنی جاہل سب برابر ہین مگر یہ جاننا کچہ مفید نہین مفید یہ ہو کہ انسان موت کو یاد کرے اور فکر کرتا ہو کہ ایکدن وہ حال پیش آنیوالا ہو جسکی حقیقت سے سب بیخبر ہین اور دلکو وسوسون سے خالی کرکے اپنے آغاز اور انجام پر نظر کرے کہ اسوقت اللہ جلشانہ کے سوا کوئی کسیکے کام نہین آسکتا کل نفس ذائقۃ الموت ابتدائے سلوک مین فقیر کو اسکے مزاولت کرنا بہت ضروری ہے زیادہ نہو سکے تو پانچون وقت کی نماز کے بعد تہوڑی دیر اسکی عادت اختیار کرے اسکے فوائد بہتیا ہین جو کریگا دیکھہ لیگا۔

(۲) دنیا کا حاصل ہونا بقدر ضرورت کافی ہو زیادہ طلبی کا نام حرص اور طمع ہے بقدر ستر پوشی معمولی لباس اور بقدر ضرورت معمولی کہانا اور بقدر ضرورت معمولی مکان اسکے علاوہ سب دنیا طلبی ہے۔

(۳) اللہ کا نہ بہولنا خلاصہ ہو زبانسے ہو یا دل سے یا روح سے جسطرح جو چیز مرشد سے پائی ہو اسکو ہمیشہ کرتا رہے اور عنایت الٰہی کا امیدوار رہے چہوڑدے اِنَّ اللہَ لَا یُضِیعُ اَجرَ العَامِلِینَ اللہ کام کرنیوالونکا عوض ضائع نہین کرتا۔ البتہ جس چیز سے کوئی نقصان پہونچے مرض پیدا ہو اوس سے باز رہے اور علاج کرے اور ایسی طرح کرے کہ نقصان نہ آنے پائے اور مرض سے بچا رہے۔

(۴) ہر ذکر اور شغل کو اس حدتک پہونچائے کہ نفس اوسکا عادی ہوجائے اور کسی وقت نہ بہولے

(۵) اپنے مرشد کی روش ہر بات مین دیکہتا رہے اوسی کے موافق عمل کرے۔

(۶) جو کوئی آئے خوشخوئی اور دلجوئی کیساتہ اوس سے ملے اور جہانتک ہوسکے اوسکا کام نکالدے

(۷) تکبر کی بات اور بڑہ بڑہ کر لن ترانی ہانکنا چہوڑدے بغض اور کینہ اور نفاق اور کسی کی برائی اور ذلت چاہنا چہوڑدے۔

(۸) اسوقت کے لوگون کی کتابین نہ دیکہے اگرچہ عالم ہون البتہ جن عالمون کو اپنے مرشد کی روش سے موافق دیکہے اونکی تصنیفات کو دیکہے۔

اسمین پائینگے سب مریض آرام ‏ ‏ ہے یہ دارالشفائے شاہانہ
لکھہ عزیز اس مکان کی تاریخ ‏ ‏ خوب آرامگہ شفا خانہ
۱۹۱۴

(۴۰) دیگر برائے چاہ بجناب یکہزار و سہ صد و سی و یک ہجری

جب حکم دیا شاہ خلیل احمد نے ‏ ‏ تیار ہوا کنوان یہ کیسا دیکھو
تاریخ لکھی عزیز نے برجستہ ‏ ‏ یہ خیر یہ کوکلا کا چشمہ دیکھو
۱۳۳۱

(۴۱) دیگر

شاہ عین اللہ کو جب چاہ آل جاہ کی ‏ ‏ بنگیا اور بانیہ کو رحمت حق دے نجات
گن عزیز اس مصرع یکتا کو یکتائی کے ساتھ ‏ ‏ کوکلا کا یہ کنوان ہے جو خلد آبحیات
۱۳۳۱

(۴۲) دیگر بشمار یکہزار و سہ صد و سی و دو ہجری برائے ارسال جنازہ

تہا عجب مرد سخی راجہ غضنفر نامور ‏ ‏ جو گیا خالی نہ آیا کچھہ نہ کچھہ سب کو دیا
آفرین راجہ توکل کو کہ نعش نامدار ‏ ‏ کربلا بہیجی مہیا کرکے سامان عزا
خوش کیا بہائیون سے مجمع احباب کو ‏ ‏ جو مناسب تہا نہایت سیر چشمی سے کیا
مولوی سید حسن نے غم سے اونکی نعش پر ‏ ‏ دہر فانی کے فنا و اسے حدیثون کو پڑہا
کنج گمنامی مین رہتا ہون مین تنہا رات دن ‏ ‏ آئے حبیب ابن حسن تاریخ کو مجہسے کہا
وہ طبیب نامی اور سید ہین اور مرد سعید ‏ ‏ اونکے کہنے سے یہ قطعہ مینے اردو مین لکھا
بول اوٹہا کربلا سے ہاتف غیب اے عزیز ‏ ‏ نعش راجہ کو مبارک ہو قدوم کربلا
۱۳۳۲

(۴۳) دیگر

وہ راجہ غضنفر حسین اہل بخشش ‏ ‏ کہ مشہور تہے جود مین حاتم آسا
گئے اور جنازہ گیا کربلا کو ‏ ‏ بہت شان و شوکت سے ہنگامہ افزا
عزیز اوسکی تاریخ لکھہ بے تکلف ‏ ‏ مقر سے گئی کربلا نعش راجہ
۱۳۳۲

رحمتہ اللہ علیہ کے بڑے بیٹے اور شاہ خادم محمد رحمتہ اللہ علیہ برادرم ذوالفقار اللہ عرف شاہ الطاف محمد رحمتہ اللہ علیہ کے بیٹے جو مخدوم شاہ صفی قدس سرہ کے صاحب سجادہ تھے وہ انتقال کر گئے اور شاہ فیض خادم عرف دانش علی شاہ جو شاہ خادم محمد کے مرید اور خلیفہ ہین اور میننے اپنی طرف سے انکوبھی اجازت دی ہے اور موضع منجھگوان کے رہنے والے ہین اور مخدوم شیخ سارنگ قدس سرہ کے خدمتگذار اور صاحب سجادہ ہین جو تھے شاہ عزیز خادم عرف شاہ عزیز الحق پیرزادہ پانچوین شاہ احسان خادم عرف شاہ احسان علی برادرم احمد اللہ شاہ کے بڑے بیٹے۔ اب مین ان چارون آدمیون کو اور جو مجھ سے اجازت پائے اُسکو آگاہ کرتا ہون اور تاکید اور احتیاط سے وصیت کرتا ہون کہ جبتک کسی کی روش کو تین سال آزمائش نکرلین اور جب تک اپنی تعلیمات پر اسکو عامل نہ دیکھہ لین اور جبتک اپنے اخلاص مین اور اللہ اور رسول کے اخلاص مین مستقل نہ پائین اور نیک چلین نہ دیکہین تب تک اجازت ندین اور نوجوان اور کم عمر آدمی کو جبتک دس بارہ برس اپنی خدمت مین رکھکر آزما نہ لین تب تک اجازت ندین اور جبتک مادہ قابلیت اور قبولیت پیدا نہ ہو خلافت نہ دین اور جبتک مین زندہ ہون تب تک مجھسے پوچھکر اور ملواکر اجازت دین۔

(۱۸) درود پاس انفاس اور درود بعدد کل حسنۃ وجمالہ اور ثنا شاء اللہ سب مریدون کو تبلادین مرد ہو یا عورت اور باقی اسکے آگے کچھہ نہ تبلائین البتہ جو طالب ہو اور قابلیت رکھتا ہو اوس سے دریغ نکرین

(۱۹) یہ وقت بہت نازک ہے فقر اور طریق فقر کو حب جاہ سے خراب نکرین۔

(۲۰) اوپر لکھہ چکا ہون پہر لکھتا ہون کہ یہ راہ محبت اور اخلاص کی ہے جس مین یہ بات نہ پائین اُس سے بات نہ کرین۔

(۲۱) اس وقت فریبی اور مکار بہت ہین اون سے بچین اور پہچانین اور دہوکا نہ کہائین کسی کے ہاتہہ پانون چومنے سے اسکو مخلص نہ سمجہین بلکہ اوسکے افعال کو اور اسکی قابلیت اور اسکی روش پر حاضر اور غائب خیال رکھکر ہوشیاری سے کام کرین۔

والسلام۔ حررہ فقیر خادم محمد عزیز اللہ عرف محمد ولایت علی غرۃ ۵ رجب ۱۳۳۱ھ

المشتہر

شاہ احسان خادم عرف ڈاکٹر محمد احسان علی حاجی الحرمین شریفین

(۹) جو کوئی مرید ہونے کو آئے بہتر یہ ہے کہ اُس سے پوچھ لے کہ تم کسی کے مرید ہو یا نہین پہر اگر کسی کا مرید ہو اور سلک درست رکھتا ہو تو ہرگز مرید نکرے البتہ اگر اوسکا پیر صاحب سلک صحیح نہو یا گمراہ ہو گیا ہو یا ایسے ہی کوئی بات واقع ہو تو مضائقہ نہین۔

(۱۰) مرید کرنے کے لئے اوہر اودہر دوڑتا نہ پہرے اس سے بتر کوئی شئے اللہ سے دور رکھنے والی نہین۔ یہ محض دنیا ہے البتہ اگر کہین جائے اور راہ مین کوئی بیعت کرے یا جہان جائے وہان لوگ مرید ہون مضائقہ نہین غرض یہ ہے کہ خاصکر اس نیت سے سفر نکرے اور مرید کرنے کی فکر اور تلاش مین نہ رہے۔

(۱۱) اپنے نفس کی اصلاح اور اپنی توبہ اور انابت کو مرید کرنے پر مقدم جانے اور دہو کا نہ کہائے نعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا۔ پناہ مانگتے ہین ہم اللہ سے اپنے نفسون کے شرورشے اور اپنے اعمال کی برائیون سے۔

(۱۲) ہر بات مین اور ہر کام مین اللہ اور رسول کیساتھ سچا ہو اور اخلاص کو اصل جانے۔

(۱۳) کسبیان اگر دعا تعویذ کی غرض سے آئین تو حسب المعمول اونکی حاجت روائی کر دینا چاہیئے یہ بات حضرت مرشد برحق کی فرمائی ہوئی ہے زیادہ اختلاط قطعاً نکرے اور برا جانے اور انکی آمد و رفت کا سلسلہ نہ بڑہائے اسکے فسادات بہت ہین اور انکا انجام بد ہے اور اگر کسی ولی کامل کے حضور مین ایسا فعل دیکھا گیا ہو تو وہ سند نہین ہوسکتا اور ہر فقیر اس بات کی قابلیت نہین رکھتا حضرت مخدوم شیخ سعدی نے فرمایا ہے کہ مرید کو رخصت مین پیر کی پیروی نچاہیئے بلکہ مرید احتیاط اختیار کرے اور یہ بات تو ایسی ہے کہ شریعت اسکی رخصت کو بہی جائز نکریگی ؎ کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✤ گرچہ ماند در نوشتن شیر و شیر

(۱۴) اگر کوئی کسبی یا اوسکے مثل کوئی اور کچہہ نذر کرے تو حتی الامکان کسی بہانہ سے واپس کرے اور نہ لے اور اگر وہ مبالغہ کرے اور نہ مانے تو دل شکنی نکرے اور لے لے الّا اپنے صرف مین نہ لائے جسکو بالکل مسکین اور محتاج جانے دیدے۔

(۱۵) جو فقیر کا مخلص خاص ہو وہ اسپر عمل کرنا واجب جانے اور میری کتاب عقائد العزیز کو دیکھتا رہے

(۱۶) کسبیون کی آمد و رفت سے دنیا کی فقیری چمک اوٹھتی ہے مگر آخرت کو اس سے کچہہ علاقہ نہین ؎ فقر ظاہر مبین کہ حافظ را ✤ سینہ گنجینۂ محبت اوست۔

(۱۷) اسوقت تک فقیر نے پانچ آدمیون کو اجازت دی ہے خادم علی شاہ برادرم احمد اللہ شاہ